



هیئت معارف جنگ  
شهید سیهید علی صیاد شیرازی

چند گفتار از

سرتیپ ناصر آراسته

این

زمین

در

آن

زمانه

تهیه و تنظیم : نادره بهشتی

سرشناسه: بهشتی، نادره، ۱۳۳۷- گردآورنده  
عنوان و نام پدیدآور: این زمین در آن زمانه: چند گفتار از ناصر آراسته / تهیه و تنظیم  
نادره بهشتی  
مشخصات نشر: تهران: ایران سبز، ۱۳۹۰.  
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۸۵-۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
عنوان دیگر: چند گفتار از ناصر آراسته.  
موضوع: آراسته، ناصر، ۱۳۳۱ -  
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات.  
موضوع: سرداران -- ایران -- خاطرات.  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ب۹۴۷ / آ۴۷ DSR۱۶۲۹  
رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۴۳۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۴۱۳۰۲

تهیه و تنظیم: نادره بهشتی (زهره دربهشتی)

نوبت/سال چاپ: سوم/۱۳۹۷

حروف نگاری: مسعود رازفر، محمد سلگی

ویراستاری و صفحه آرایی: الهه آموزگار

آماده سازی نهایی: رحیم نایی

شماره شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۸۵-۸

شمارگان: ۱۰۰۰

ناشر: انتشارات ایران سبز

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

تلفن مرکز پخش: ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر: ۲۲۴۸۸۶۵۰

حق چاپ برای هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی» محفوظ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۰)  
 تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ  
 لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱)

يَنْفِزْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ ظَلِيمَةٌ فِي  
 جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲)

وَأُخْرَىٰ يُحِبُّونَهَا نَصْرَ مِنَ اللَّهِ وَقَفْحَ قَرِيبٍ وَيَقْرَأُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳)

«الصف: ۱۳-۱۰»

ای اهل ایمان آیا شما را به تجارتی سودمند که از عذاب  
 دردناک نجات بخشد دلالت کنیم؟ (۱۰)

آن تجارت این است که به خدا و رسول او ایمان آورید و  
 به مال و جان در راه خدا جهاد کنید این کار اگر دانا باشید  
 برای شما بهتر است. (۱۱)

تا خدا گناهان شما را ببخشد و در بهشتی که زیر  
 درختانش نهرها (آب گوارا) جاری است داخل گرداند و در  
 بهشت‌های عدن جاودانی منزل‌های نیکو (و قصرهای عالی)  
 عطا فرماید این همین رستگاری بزرگ بندگان است. (۱۲)

و باز تجارتی دیگر که آن را هم دوست دارید نصرت و  
 یاری خدا و فتح نزدیک و بشارت رحمت به اهل ایمان است.

«دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و  
دینداری است. مظهر آرمان‌خواهی است، مظهر ایثار و  
از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی و پایداری و  
مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است. روایت جهاد  
نیز مقدس و جهاد است.»

مقام معظم رهبری

## معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از یافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

«هیئت معارف جنگ» از پاییز سال ۱۳۷۳ با همت والای امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهد علی صیادشیرازی» شکل گرفت و در سال ۱۳۷۴ با تصویب کریمانه و حمایت‌های مادی و معنوی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله)، مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، به صورت رسمی این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته‌جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - فرهنگی - عملیاتی و آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خداوند متعال دارد.

➤ شیوه کار هیئت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد از سال ۷۳ تا سال ۷۸ بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده است. هیئت معارف جنگ از سال ۷۸ تا پایان سال ۹۶ بیش از ۱۵۰ عنوان کتاب مستند درباره وقایع هشت سال دفاع مقدس منتشر نموده است.

➤ آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری امام علی (ع) نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای کلیه دانشگاه‌های افسری زمینی، هوایی، دریایی و فراهی

ارتش ج.ا.ا به اجرا درآمده و تا پایان سال ۱۳۹۶ بیش از ۲۸ هزار نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مزبور را در دو مرحله نظری و میدانی مورد آموزش داده است. از سال ۱۳۹۴، آموزش معارف جنگ برای دانشجویان سال ۳ دانشگاه قرارگاه پدافند هوایی خاتم‌الانبیاء (ص) نیز به اجرا درآمد.

➤ هیئت معارف جنگ همچنین از سال ۱۳۸۷ آموزش کارکنان وظیفه در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم، لیسانس، فوق‌لیسانس و دکتری در مراکز آموزش وظیفه را پی‌ریزی نمود و این عزیزان در زمان آموزش مقدماتی و قبل از عزیمت به یگان‌های سازمانی خود به مدت ۱۶ ساعت آموزش معارف جنگ را برابر برنامه آموزشی طی نموده که تا پایان سال ۱۳۹۶، بیش از ۳۸۳ هزار نفر از کارکنان وظیفه که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور می‌باشند، آموزش نظری معارف جنگ را فرا گرفته‌اند.

➤ از سال ۱۳۹۰ افسران دوره عالی رسته‌ای، در هر دوره به مدت ۸ ساعت و تا پایان سال ۹۶ تعداد ۷۲۰۰ نفر آموزش معارف جنگ را طی نموده‌اند.

➤ از بهمن سال ۱۳۹۳ تا پایان سال ۱۳۹۶، بیش از ۳۵۰ هزار نفر سربازان دیپلم و زیر دیپلم نیز در هر دوره به مدت ۸ ساعت تحت آموزش معارف جنگ قرار گرفته‌اند.

هیئت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیادشیرازی»

## فهرست مطالب

۹	مقدمه
۱۷	آنچه می ماند عمل است
۱۹	باید که صاحبدل شویم
۲۳	پرتویی از اسلام، عزت، حماسه و معنویت را در...
۳۳	عقل و عشق
۳۹	صدایش صدای عشق بود
۴۳	جهاد بر ما واجب شد
۴۹	شور و محبت حسینی با شعور و همت حسینی
۵۷	إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاهِ
۶۱	این زمین در آن زمانه
۷۱	بصیرتی نافذ و ایمانی محکم
۸۱	چطور اینچنین شدند
۸۷	آیا خدا را میخوانیم؟
۹۳	چرا قرنی؟ چرا مطهری؟
۹۷	اشک و سوز و آه
۱۰۳	سرزمین عاشقی
۱۰۷	مظهر جمال و جلال خداوند
۱۰۹	میراثداران عشق
۱۱۱	خدایا راه راست را نشانم ده!

۱۱۵	لباس ما چه فریاد میزند؟
۱۱۹	تفحص شهدا
۱۲۵	همه فرزندان شهدا هستید
۱۳۱	دارالسلام
۱۴۱	حیات عبادی
۱۴۵	امام رفت
۱۴۹	ارتش و شهادت



## مقدمه

سه فرزند پسر من، به شدت به وی علاقمند هستند؛ طوری که سال‌هاست ایشان را عموجان خطاب می‌کنند.

باید بگویم که این امیر جانباز، ولایی و بازمانده دفاع مقدس پسرخاله پدر من می‌باشد، ولی آن چنان مورد علاقه ماست که من و همسرم او را برادر خطاب می‌کنیم و حقیقتاً برای ما به منزله برادر، عزیز و قابل احترامند.

بچه‌ها بیشتر مسائل اخلاقی، تربیتی، دینی، آگاهی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را از دوران نوجوانی تاکنون که در مقاطع تحصیلی لیسانس و فوق لیسانس هستند از ایشان دریافت داشته و می‌دارند و بهتر است بگویم از وی فرامی‌گیرند و من و پدرشان از این بابت شکرگزار پروردگار متعال و سپاسگزار این معلم، راهنما و مشاور آنان هستیم، زیرا اثر این نفوذ اخلاقی، تربیتی، مذهبی و سیاسی را در مسیر کمال آنان شاهدیم.

برادرم امیرسرتیپ ناصرآراسته به دلیل مسئولیت و وظایفی که به عهده دارند، در سمت مشاور نظامی فرماندهی معظم کل قوا و رئیس هیئت معارف جنگ شهید سپهبد صیادشیرازی، مأموریت‌های آموزشی و کاری فراوانی را (به ویژه بخاطر مسئولیت در هیئت معارف جنگ) در شهرها و استانهای مختلف و در مناطق جنگی - مثل استان خوزستان - هر ساله به انجام می‌رسانند؛ بخصوص برای آموزش میدانی معارف جنگ به دانشجویان دانشگاه‌های افسری ارتش و شرکت در مراسم گرامیداشت دفاع مقدس یا تجلیل از ایثارگران و شهدا، سفرهای متعددی به مناطق جنگی دارند.

فرزندانم به ویژه مسعود و معین که به تحصیل مشغول بودند هم‌چون میثم به کاری اشتغال نداشتند، به دلیل علاقه زیاد به ایشان و تمایل فراوان به بهره‌گیری از برکات مناطق جنگی و استفاده از سیره زندگی (بقول خودشان) عموجان با اصرار فراوان ایشان را راضی می‌کردند که به عنوان محافظ و عناصر دفتر وی فی سبیل الله ایشان را همراهی کنند.

من شاهد بودم که در گفتارشان و دعاهايشان مشتاق بودند که جانشان را سپر بلای وجود وی نمایند و می‌گفتند او عاشق و مطیع رهبری و ولایت است. لذا فداکاری برای او، سربازی ولایت خواهد بود.

مسعود و معین در اکثر این مأموریت‌ها و کلاس‌های درس امیر حضور می‌یافتند. البته غالب اوقات مجبور می‌شدند از موانع سختی که عمویشان آنها را ایجاد می‌کرد تا بهانه‌ای باشد برای همراه نبردن آنان نیز با تلاش و جدیت عبور نمایند، تا توفیق همراهی با او را داشته باشند.

این موانع و یا آزمایشات سنگین، از موارد ورزشی مثل ۱۵ تا بارفیکس و ۱۰ کیلومتر دو با زمان مشخص و ۲ کیلومتر شنا در آب و ۴۰ بار شنای سوئدی تا رژیم غذایی سخت و تا برنامه‌های ریاضت دینی و اخلاقی از روزه و تهجد و نمازهای مستحبی بود تا خواندن الزامی کتاب‌هایی که ایشان معرفی می‌کردند.

فرزندانم به شوق همراهی عمویشان در صورت موفقیت با تمرینات و اجرای آنها به هدفشان نائل می‌شدند که همین امور نیز برنامه سازندگی جسم و روح آنان را در پی داشت.

ایشان در طول مأموریت هم با برنامه‌های سخت خودسازی زندگی را بر آنها دشوار می‌گرفت، ولی پسرانم همه را تحمل می‌کردند تا در کنار او باشند و با این امور در پایان اردوگاه یا سفرها، گرچه با وزن کم کردن و خستگی جسمی، ولی با نشاط و رضایت به منزل مراجعه می‌کردند.

آنها ساعت‌ها و روزها از خاطرات خود که مملو از ذکر رفتار و گفتار سرتیپ آراسته در طول سفر و در کلاس‌ها و مراسم بود، برای من می‌گفتند. در این رفت و آمدها و گفتارها و شنیدن خاطرات آنها و تکه‌هایی از صحبت‌های ایشان در مأموریت‌ها مشتاق شدم که به این گفتارها دست یابم. لذا جستارهای خویش را در گفتارهای ایشان از یادداشت‌های بچه‌ها شروع کردم تا با اصرار ورزیدن من و بچه‌ها به نوارهای صحبت‌های ایشان که در معارف بود دست یافتم.

از برادر خواهش کردم که اجازه دهند بنده بدون چشم‌داشتی این نوارها را برای آرشو معارف روی کاغذ بیاورم و تعدادی هم که قبلاً پیاده شده بود در اختیارم قرار دهند تا مطالعه کنم. بعد از پذیرش این خواهش کار را شروع کردم.

این اقدام هم‌زمان شد با بیماری صعب‌العلاج مادر امیر یا خاله بنده و من توفیق این را یافتم در منزل، یا بیمارستان کنار این مادر عزیز که همواره حس می‌کردم جای مادر مرا - که در کودکی از دست داده‌ام و به رحمت خدا رفته بود - برایم پر کرده است، به پرستاری بپردازم و نیز تلاش می‌کردم تا بتوانم به او محبت کنم و زمان‌های درد و تنهایی‌اش در کنارش باشم، در این میان فرصتی داشتم در کنار آن پیرزن (خدایش رحمت کند، بعد از یک‌سال بیماری با دار دنیا وداع کرد) به تحریر، مطالعه و تنظیم این گفتارها بپردازم و برای مشغول داشتن ایشان غالب اوقات مطالب و گفته‌های پرسش (امیر آراسته) را برای او بلند بلند می‌خواندم تا دردش را این‌گونه تسکین دهم. به دقت گوش می‌داد و می‌گفت: «مادر جان! اینها را ناصر گفته؟» پاسخ آری به او می‌دادم و وقتی می‌دید من این گفته‌ها را می‌نویسم و جمع‌آوری می‌کنم به من می‌گفت: «مادر جان! اون که خودش این کار رو نمی‌کنه و وقت نداره و نمی‌خواهد که کتاب بنویسه، تو حتماً اینها را کتاب

کن که یادگاری بمونه.» من هم که خود عقیده داشتم این حرفها می‌تواند برای نسل جوان ما آموزنده باشد و می‌تواند فرهنگ معنویت و حماسه و ایثار دوران جنگ و جبهه‌ها را به آیندگان منتقل کند، از طرفی می‌تواند معرف و بیانگر تفکرات و اندوخته‌های یک افسر ارتش اسلام و در نتیجه معرف ارتش جمهوری اسلامی ایران باشد، خواهان کتاب شدن این موارد بودم و البته با توصیه و خواهش مادر پیرم بر این امر مصرّ شدم.

قصد خویش را مصرانه با برادرم مطرح کردم و بعد از بحث زیاد و اصرار من ایشان قانع شدند. لذا کار من دیگر از نوشتن و لذت بردن و بهره‌وری فردی به نوشتن این گفتار و نظم و دسته‌بندی آنها برای چاپ تغییر کرد. لذا سعی کردم و موفق شدم مجموعه‌ای نوار و نوشتار از جلسات افتتاحیه، اختتامیه، مراسم تجلیل از شهدا و ایثارگران در اردوگاه آموزش میدانی معارف جنگ و مباحثی از کلاس‌های درسی ایشان را در اختیار بگیرم و تعدادی از آنها را بازنویسی و تنظیم نمایم تا این‌شاءالله مورد استفاده دیگران قرار گیرد.

حاصل این اقدام، کتاب حاضر " *این زمین در آن زمانه* " است.

درخصوص تدوین و تنظیم این کتاب ذکر نکات زیر را برای شما خوانندگان محترم ضروری می‌دانم:

۱. از سخنان ایشان بیشتر مطالبی را انتخاب کرده‌ام که در متن آن منطقه‌های جنوب بصورت ضمنی و با بهره‌گیری از وقایع و شرایط دوران دفاع مقدس نام‌گذاری و تکریم شده است.
۲. گفتارهایی که جنبه آموزشی، دانشگاهی و تخصصی نظامی داشته را در حیطه کار خویش قرار ندادم و به صاحب‌نظران این امر در معارف سپردم. چون علاوه بر اینکه به آنها احاطه علمی نداشتم،

قصدم تهیه کتاب آموزشی نظامی نیز نبود که این مهم را معارف جنگ، خود به عهده گرفته و انجام می‌دهد.

۳. مباحثی را انتخاب کرده‌ام که به تبیین روحیه حماسی، معنوی، عرفانی و حال و هوای دوران دفاع مقدس پرداخته و ارتقاء آگاهی و بینش مخاطب را در این زمینه‌ها به همراه داشته باشد.

۴. مطالبی را برگزیدم که نیاز به تغییر در محتوی و نحوه انتقال مفاهیم به مخاطب نداشته باشد و من در آنها دستی نبرم و در حقیقت شیوه ابداعی گوینده - که بقول خودش برگرفته از قرآن است - در نوشتار نیز تغییر نکند. لذا هر آنچه او گفته و همان‌گونه که بیان داشته بر کاغذ آمده است.

(لازم به ذکر است که امیر آراسته در بیان مطالب خویش از وسط داستان و موضوع، با ایجاد سؤال در ذهن شنونده و غالباً با خاطره یا داستانی دیگر موضوع را شروع می‌نمایند و کل داستان یا خاطره واسطه را نیز بیان نمی‌دارند تا شنونده تشنه شنیدن و هشیار باقی بماند و درنهایت موضوع و اول داستان و پایان خاطره را به عنوان نتیجه در انتهای بحث به دانشجویان و حضار ارائه می‌دهند. فرزندانم می‌گویند که ندیده‌ایم در کلاس یا در جلسه سخنرانی وی کسی بخوابد یا بی‌توجه باشد.)

۵. جملات تکراری که در گفتار برای جلب توجه ضروری است ولی در نوشتار باعث کسالت می‌شود را حذف کرده، مقدمات شروع و ادعیه پایانی را هم که در همه جلسات به صورت تکراری وجود داشته نیز در نوشتار نیاورده‌ام.

۶. بسیاری از نام‌های اشخاص مورد خطاب در گفتار را به دلیل این که خوانندگان کتاب اکثر آنها را نمی‌شناسند و ضرورتی هم برای شناخت آنها ندارند، حذف کرده‌ام.

۷. در مجموع تعداد زیادی سخنرانی، انتخاب این تعداد، نام‌گذاری قطعات و ترتیب توالی مباحث با سلیقه اینجانب انجام گرفته است.

۸. چنانچه جایی از نوار یا نوشتاری که به دستم رسیده گویا و خوانا نبوده و دسترسی به امیر آراسته نداشته‌ام، با بکار بردن کلماتی که سجع و ظاهر عبارت را بهم نریزد و معنی را برساند، آن خلأ را رفع کرده‌ام، که البته در این زمینه از ذهنیت و خاطرات فرزندانم که کنار ایشان بوده‌اند نیز یاری گرفته‌ام.

۹. نشانی آیات و روایاتی که امیر آراسته در صحبت‌هایشان بیان نموده‌اند را یافته و در زیرنویس هر صفحه آورده‌ام.

در حقیقت بنده انتخاب سخنرانی‌ها، گردآوری، تحریر، تنظیم، ترتیب‌بندی و نام‌گذاری قطعات و مراجعه به منابع قرآنی و احادیث (در کتابخانه برادرم) برای یافتن نشانی آیات و روایات در منابع و ذکر آنها در زیرنویس صفحات این کتاب را انجام داده‌ام و در نهایت با ویراستاری این مجموعه توسط پسرعمو مسعود کار را به هیئت معارف جنگ تحویل دادم و خواهش نمودم که آن را به طبع برسانند تا شاید ما هم در مسیر دفاع از آرمان‌ها و ارزش‌های والای دفاع مقدس، پاسداشت خون شهیدان و خشنودی روح پدر شهیدان حضرت امام‌رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، گرمی داشت شهادت، ایثار و ایثارگران و خانواده‌های آنان و کسب رضایت رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی‌خامنه‌ای مدظله‌العالی که فرموده‌اند:

«دفاع مقدس مظهر حماسه است، مظهر معنویت و دینداری است، مظهر آرمان‌خواهی است، مظهر ایثار و از خودگذشتگی است، مظهر ایستادگی و پایداری و مقاومت است، مظهر تدبیر و حکمت است... روایت آن جهاد نیز مقدس و جهاد است.»

قدم کوچکی برداشته باشیم.

به امید اینکه مقبول درگاه حق تعالی قرار گیرد.

در خاتمه از مسئولین و کارکنان محترم هیئت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیادشیرازی بویژه آقایان رحیم نایبی و فردین یگانه و همین‌طور آقای محمد سلگی (حروف‌چین کتاب) که بنده را در این مهم یاری نمودند، سپاسگزارم.

نادره بهشتی

قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام

أَمَا بَعْدُ قَالُوا الْجِهَادُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ «أَلَى أَنْ  
قَالَ» هُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى، وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةَ وَ جُنَّةُ الْوَيْثِقَةِ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ  
الْبَسَمَةُ تَوْبُ الدُّلَى وَ شَمَلَةُ الْبَلَاءِ وَ دُيْتٌ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَاءُ وَ ضُرِبَ عَلِيٌّ قَلْبُهُ  
بِالْإِسْهَابِ وَ أُذِنَ الْحَقُّ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سَيَمَ الْحَسْفُ وَ مُيْعَ الْيُضْفُ

«وسائل: ج ۶، ص ۸»

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ستایش خدا و درود بر خاتم انبیا فرمود:

همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی  
دوستان خاص خویش گشوده است. جهاد لباس پارسایی و زره  
محکم و استوار الهی و سپر قوی و نیرومند اوست، پس هرکس از  
جهاد روی برتابد و ترکش گوید، خدا جامه ذلت و خواری و رداء بلا و  
گرفتاری بر او بپوشاند و زبون و بیچاره شود و چون خداوند رحمت  
خویش از وی باز دارد به بیخودی گرفتار آمده و به سبب نرفتن به  
جهاد و سبک شمردن آن از حق به دور افتاده و به نکبت گرفتار و از  
انصاف محروم شود.



## آنچه می ماند عمل است

گه‌گذاری با شهید صیادشیرازی همراه می‌شدم و با هم پیش ایشان می‌رفتیم. در یکی از دیدارها از ایشان سوال کردم: حاج آقا! می‌بینیم خیلی از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های ما به سنین بالا که می‌رسند به صورت طبیعی مثل بچه‌ها می‌شوند و علم و درک آنها از دست می‌رود. ولی چرا بعضی از علمای ما تا لحظه مرگ و رفتن از دنیا ذاکر و عابد و عاقل هستند. برای من سوال بود. ایشان فرمودند:

علمی که فقط برای دنیا فرا گرفته شده باشد و یا صرفاً فقط علم باشد، برای علم یا برای ریا، تا وقتی حافظه سالم و جوان است می‌ماند؛ مثل پولی که تا دم‌گور می‌آید. تازه اگر صرفاً خود علم درست و پول حلال باشد تا توان استفاده از آن هست می‌ماند. اگر همه اینها سالم باشد، پول و علم حلال باشد، ولی برای عمل نباشد و به آن عمل نشده باشد، تا به پیری پای بگذارد فراموش می‌شود و از دست می‌رود و تا لب‌گور هم نمی‌آید. آن چیزی که در زمان پیری می‌ماند عمل است. چیزی هم که تا گور می‌آید عمل است و آن چیز که بعد از گور هم همراه ماست عمل است و آنچه که در کفه میزان و حساب قیامت قرار می‌گیرد نیز عمل است. عمل فراموش نمی‌شود.

مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی قدس‌الله‌نفسه‌زکیه در دنباله فرمایشات خود این چنین ادامه دادند:

اگر می‌خواهید چیزی دست شما را بگیرد، بدان عمل کنید و آن هم عمل خالص. هر آنچه یافتید اگر به آن عمل نکنید، فراموش خواهید کرد.

حافظه کم کم می‌رود. عزیزان من سعی کنید فرا بگیرید و به آن عمل کنید تا در وجودتان ثبت شود.  
غیر از عمل چیزی باقی نمی‌ماند.

عزیزان دانشجو دقت کنیم:

برای اینکه علم فراموش نشود در دفترچه یادداشت آن را می‌نویسیم. برای یادداشت کردن نیاز به دفترچه است. اگر دفترچه یادداشت‌هایمان گم شود چه؟

دفتر یادداشت اصلی علم، عمل است؛ دفتر یادداشتی که گم نمی‌شود. اگر حافظه پاک شود چه باید کرد؟

باید علم را نه در حافظه که در جان خویش حفظ نمائیم. حافظه یادداشت فوری است و ناپایدار. آن موقع اگر دفترچه هم گم شود، یعنی حافظه هم از بین برود، عمل باقی می‌ماند. عمل حافظه دور و پایدار است. اینها فرمایش آن پیر روشن ضمیر و عارف واصل، مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی بهاء‌الدینی قدس سره بود. لذا تلاش کنید به این درس‌های نظری و آموزش‌های میدانی عمل کنید که عامل به علم، با علم و عمل خویش محشور می‌شود.

إن شاء الله خدا توفیق بدهد که بندگان خوب خدا و عامل به علم مفید خویش باشیم.

## باید که صاحب‌دل شویم

عزیزان دانشجو! آنچه تاکنون در زمینه معارف جنگ، به‌عنوان درس در دانشگاه آموخته‌اید و به آنها می‌گوییم دروس نظری، برای این بود که اهل نظر شوید؛ در حقیقت و به صورت کلی آنچه بود به عقل نظری و فکر منتهی می‌شد. هر جای دیگر هم از مدرسه تا دانشگاه، حوزه و هر مرکز آموزشی که با استدلال و مباحث عقلی سر و کار دارد و فکر و اندیشه را به چالش می‌کشد، در حوزه عقل نظری قرار دارد، که به آن دانش می‌گوییم. حتی آنچه هم که در آزمایشگاه‌ها در علوم تجربی، ریاضی و... بحث می‌شود، تا جایی که ذهن و اندیشه را مورد خطاب قرار می‌دهد، در نهایت عقل نظری ما را مورد خطاب قرار می‌دهد.

دقت کنید نمی‌گوییم علوم نظری! علوم نظری که قطعاً و صرفاً چنین است، من دیگر علوم را هم می‌گوییم؛ علم تا جایی که به حوزه عمل وارد نشده علم نظری است.

طبعاً در علوم انسانی و مباحث نظری خاصه این چنین است. آموزش‌ها و دانش نظری و هرچه که در حیطة و گستره عقل نظری است و مخاطبش قدرت درک، اندیشه و حافظه می‌باشد، علوم نظری است و لذا آنچه که انسان را صاحب نظر می‌کند دانش نظری و فکر است؛ ولی آنچه او را صاحب‌دل و دارای حکمت می‌کند ذکر است.

دانش با فکر ما کار دارد و ذکر با قلب و جان ما کار دارد.

نظر تا بر دل رسوخ نکند و تا به یقین قلبی مبدل نشود وارد حیطة عمل نمی‌شود.

حتماً این چنین نیست که هر صاحب نظری، صاحب‌دل نیز باشد. کما این که همیشه نیز این طور نیست که هر صاحب‌دلی عالم باشد. ولی علمی مفید است که با ذکر به دل راه یابد و از دل به جوارح سرایت نماید. انگیزه عمل ذکر است نه فکر. فکر راه‌های عمل است ولی انگیزه و داعیه را ذکر بنیان می‌نهد.

دانشگاه شما دارالفکر بود. اینجا دارالذکر است. اینجا (به مناطق جنگی) نیامده‌اید که تاکتیک و اصول جنگ و آرایش و گسترش یگان‌ها را بدانید. اینها را به‌عنوان آموزش‌های نظری در دانشگاه فراگرفته‌اید و در این باب در آنجا اهل نظر و فکر شده‌اید. البته در اینجا منطقه را نیز به شما می‌شناسانند و محل استقرار خودی و دشمن را می‌بینید. با محورها و معابر وصولی و نفوذی با نقش نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ارتش و سپاه در جنگ آشنا می‌شوید. که اینها هم علم نظری است ولی پاره‌ای از آن یادآوری دروس دانشگاه است و بخشی هم دروس نظری دانشگاهی جدید. بخشی دیگر از آموزش‌ها هم لمس عینی و آشنایی حضوری با زمین و شرایط منطقه عملیات است که آن هم باز نظری می‌باشد.

ولی منظور و اهداف اصلی آوردن شما به این سرزمین صرفاً اینها نیست، بلکه هدف این است که جزم علمی شما به عزم عملی تبدیل شود. کار فکر که جزم است به کار دل که عزم است بدل گردد. در مناطق عملیاتی شلمچه، چزابه، هویزه، دهلاویه، بستان، خرمشهر، پل مارد، دوکوهه، کنار اروند، تپه چشمه، برقازه، میشداغ و مقر تفحص شهدا در شرفانی شما با دل گام بردارید. اینجا ذکر می‌گویید و ذکر می‌شنوید نه فکر؛ فکر کرده‌اید و اینجا آمده‌اید. حال برای شما در این مکان‌ها ذکر می‌آید تا صاحب‌دل برگردید. قبلاً صاحب نظر شده‌اید، ولی اینجا آمده‌اید که اهل دل شوید تا بتوانید عمل کنید.

به اساتید نه گوش، که دل بسپارید.  
لحظه لحظه زمان و قطعه قطعه زمین را با دل سپری کنید.  
از حماسه، ایثار، معنویت، شهادت، صبر و استقامت و وحدت دوران  
دفاع مقدس روحیه بگیرید.

صاحب‌دل شوید تا صاحب عزم گردید.  
این واژه‌ها و کلمات که گفتم مطالب نظری که با عقل نظری سر و  
کار داشته باشد نیستند؛ بلکه واژگانی هستند که با عقل عملی سر و کار  
دارند. با فکر کار ندارند، با ذکر کار دارند و منتج به عزم می‌شوند. جزم  
علمی نمی‌دهند، عزم عملی می‌دهند.  
وقتی پاره استخوان‌های شهید گمنام را می‌بویید عزم در شما ایجاد  
می‌شود، نه جزم علمی.

وقتی بر سر مزار شهدای شلمچه حاضر می‌شوید، دل می‌گیرد و  
بغض می‌شکند، نه اینکه مغز گرفتار شود و صغرا و کبرای علمی ایجاد  
شود.

لذا از اینجا که برمی‌گردیم باید مرد عمل شده باشیم، زیرا انگیزه  
عمل یقین قلبی است که در ما حاصل شده، اینجا سرزمین قلب است و  
سرزمین عزم، دانشگاه محیط فکر است و محیط جزم.

پروردگارا علم ما را افزون، جزم ما را متقن، اعتقادمان را یقینی و  
عزم‌مان را راسخ فرما!

إن شاء الله

قال رسول الله ﷺ:

ما من قطرة أحب إلى الله عز وجل من قطرتين، قطرة دم في سبيل الله،  
و قطرة دمع في سواد الليل من خشية الله.

(امالی شیخ مفید: ص ۱۱)

رسول خدا ﷺ فرمود:

بیش خدای عزوجل هیچ قطره‌ای محبوبتر از دو قطره نیست؛ قطره  
خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در دل شب از ترس  
خداوند فرو غلطد.

## پرتویی از اسلام، عزت، حماسه و معنویت را در دل شهرهای دشمن ساطع می‌کردند

ما ۷ نفر بودیم. از آن ۷ نفر، اینهایی که اسم می‌برم الآن نیستند و در آسمان هستند. از بچه‌های زمینی:  
شهید سروان نوردی از تیپ ۶۵.  
شهید سرهنگ کلاته از داوطلبان اعزامی لشکر ۲۱ به منطقه عملیات.  
شهید استوار رضوان از تیپ ۶۵ نوه‌د.  
شهید سروان معصومی از تیپ ۶۵.  
عزیزی داوطلب، از هوانیروز که متأسفانه نام او در خاطر من نیست.  
یک عزیز دیگر از تیپ ۶۵ نوه‌د.

من هم ستوان یکمی بودم که با اینها مأمور شده بودم ۷ نفری بریم شناسایی در دل دشمن، در روستایی که ضدانقلاب روستا را تصرف کرده بود و بعد خبر بیاریم برای ستونی که پشت سر ما است، تا بتواند با آگاهی مناسب در منطقه به عملیات اقدام کند. البته این دوستانی که نام بردم، در این منطقه شهید نشدند و در مناطق دیگر به فیض عظیم شهادت نائل آمدند.

حال بعد از این مقدمه می‌خواهم برای شما عزیزان آزاده حاضر در این جلسه که به مناسبت سالگرد ورود آزادگان سرافراز و گرامیداشت آزاده، جانباز و شهید عزیز سرلشکر خلبان لشکری و با حضور خانواده‌های آزادگان منعقد گردیده، اعترافی داشته باشم:

در بد وضعیتی گیر کرده بودیم. تصورمان بر این بود که ضدانقلاب روستا را تخلیه کرده، ولی به ما نزدیک است؛ اما کجا است؟ نمی‌دانستیم.

چون وقتی وارد روستا شدیم آثار اجاقی که هنوز روشن بود، ظرفی که سر اجاق بود و تنوری که روشن بود، نشان از دور شدن روستاییان و همین‌طور ضدانقلاب از روستا، ولی حضور آنان در نزدیکی داشت. این آثار بود ولی خودشان نبودند و به نظر می‌رسید آنها حس کرده‌اند که ستون باعظمتی در حال آمدن است و ضدانقلاب از ترس ارتش و روستایی‌ها هم از دست ضدانقلاب و دور شدن از آتش جنگ فرار کرده‌اند و رفته‌اند.

وقتی به میانه روستا رسیدیم یک جای گودی بود که وقتی از آنجا عبور می‌کردیم، تازه متوجه شدیم که ضدانقلاب در اطراف روستا کمین کرده است؛ چون با انواع سلاح‌ها به سمت ما ۷ نفر شلیک کردند؛ با آرپی.جی، تیربار، نارنجک تفنگی و سلاح سبک.

خوب یک پل کوچکی در آنجا روی نهری بود و یکی دو تا از ما به زیر آن پل رفتیم و بقیه هم پراکنده شدیم و فوری یک آرایشی گرفتیم که از تیررس این تیرها که در کنار ما به زمین می‌خورد در امان بمانیم و بتوانیم با ضدانقلاب بجنگیم.

من باید برای شما اعتراف کنم. یادم نمی‌رود که در آنجا با خدای خودم این صحبت را کردم و گفتم: خدایا برای شهادت آماده‌ام و برای اینکه عضوی را از دست بدهم هم آماده‌ام ولی طاقت و شجاعت اسارت را ندارم.

والله این کلامی بود که در آن لحظه بین من و خدا گذشت که با شهید شدن مشکلی ندارم و با تکه تکه شدن هم مشکلی ندارم، ولی طاقت اسارت ندارم. در تمام طول مبارزه با ضدانقلاب و در تمام طول جنگ، خودم را محک زدم و دیدم که وجودم از این شجاعت تهی است.



دریافتیم که به احتمال زیاد از غیرت و قدرتی که بتوانیم در دل دشمن باز پرچم‌دار ارتش اسلام باشیم تهی هستیم.

لذا همیشه در عبادت‌هایم، در مأموریت‌هایم در جبهه و در خواسته‌هایم این درخواست را از خدا داشتم که: خدایا از این یکی من را معاف کن. من این تحمل و این صبر را ندارم. الآن هم برای شما این اعتراف را کردم.

دعایی است می‌فرماید: «خداوندا اگر قرار است نعمت‌هایی را که به من داده‌ای تک تک از من بگیری، اول جانم را بگیر.» می‌خواهم بگویم که زنده بودن با وجود از دست دادن نعمت‌ها بسیار سخت است.

حالا من برای شما این یک بیت شعر حافظ را بخوانم:

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن

از دوستان جانی مشکل توان بریدن

ببینید عزیزان، ما جان، آبرو، عزت، پدر، مادر، فرزند، فامیل و سلامت داریم. پا و دست و چشم و گوش داریم و خیلی نعمت‌های دیگر که اگر بخواهیم آنها را بشماریم، نمی‌توانیم آنها را احصاء کنیم و شکر انگشت‌شمار آنها را هم به سختی می‌توانیم انجام دهیم.

اگر به انسان بگویند که جانت را می‌گیریم و او در جبهه باشد و برای شهادت هم رفته باشد دیگر مشکلی نیست؛ ولی به انسان بگویند که انگشتانت را می‌گیریم و نمی‌گذاریم انگشتت تکان بخورد. حرکت دستانت را می‌گیریم و نمی‌گذاریم که دستانت تکان بخورد. حرکت پایت را می‌گیریم و نمی‌گذاریم که تکان بخورد. زبانت را اگر حرف بزنی می‌بریم و نمی‌گذاریم حرف بزنی. قامتت را اگر راست کنی می‌شکنیم و نمی‌گذاریم راست کنی.

اینها را دانه دانه به ذهن بسپارید.

راه اگر بخواهی بروی قلم پایت را می‌شکنیم و نمی‌گذاریم راه بروی. اگر بخواهی فکرت را هم عیان کنی فکرت را از تو می‌گیریم، که کار سختی است و شدنی نیست؛ ولی فرصت اندیشه را از تو می‌گیریم. خفقان فکری برایت ایجاد می‌کنیم. اگر عزیزی را از دست بدهی و بخواهی برایش اشکی بریزی اشک‌هایت را بر چشمانت خشک می‌کنیم. اگر دردی داشته باشی و بخواهی فریاد بکشی فریادت را در حنجره‌ات خفه می‌کنیم. تو را از دیدار عزیزانت محروم می‌کنیم.

اینها ابزارهای حیات ما است. دوستان جانی ما هستند، نعمت‌های ارزشمند هستند. دقت کنید مثلاً یک قهرمان دو در مسابقه دو شرکت کرده است، ولی دست و پای او را بسته‌اند و با این‌حال او را در گونی در بسته هم انداخته‌اند و روی خط آغاز مسابقه گذاشته‌اند و به او فرمان دیدن می‌دهند. باید در این مسابقه شرکت کند. چگونه شرکت کند؟ همه ابزارها را گرفته‌اند. دوستان جانی را گرفته‌اند. دوستانی که با آنها حیات میسر است، دست و پا و چشم و گوش و حرف زدن و گریه کردن همه را صدام از آزاده‌ها گرفت. چه در سلول بودند و چه دربند؛ ولی ملزم بودند که حیات داشته باشند.

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن

از دوستان جانی مشکل توان بریدن  
خانواده گرفته شده است؛ همه چیز گرفته شده است؛ خندیدن، گریه کردن، با هم نشستن و فریاد زدن هم جرم می‌باشد. اینجا کجای دنیا است و در کجای هستی چنین چیزهایی وجود داشت در زندان‌هایی که آزاده‌های ما زیست می‌کردند؟

چنین وضعیتی را می‌توانیم ما تحمل کنیم؟ می‌توانیم تصور کنیم، که بتوانیم تحمل کنیم؟

من برایتان این اعتراف را کردم که من چنین چیزی را نمی‌توانم تصور کنم. در حال حاضر هم من نمی‌توانم این موضوع را تصور کنم که تمام ابزارهای حیات را از من بگیرند و من ملزم باشم که زنده باشم و بعد مکلف باشم که فریاد بزنم و پرچم اسلام را در آنجا برافراشته نگاه دارم؛ خیلی سخت است.

برای خانواده‌هایشان نیز خیلی سخت بود. اگر به من می‌گویید پیشکسوت جنگ، باید اعتراف کنم که عظمت این غیرت، صلابت و قدرت در حین مظلومیت آزادگان را ندارم و به خوبی هم درک نمی‌کنم. چاره‌ای غیر از این که به بزرگی این عزیزان تعظیم کنیم، نداریم؛ کار دیگری را نمی‌توانیم انجام دهیم، آن هم با این که اقتدار در عین مظلومیت را نمی‌فهمیم. اگر درک می‌کردیم حتماً تواضع مان بیش از این بود.

من حادثه‌ای را، البته بعد از ساعاتی از وقوع آن شاهد بودم، چند تا بچه در داخل زمینی بایر مشغول بازی بودند. بمب عمل نکرده‌ای را دیدند، با آن هم شروع به بازی کرده بودند. این را برداشتند و بعد به زیر زمین خانه بردند. با این بمب ور رفتند و این بمب منفجر شد. دو تا برادر و یک خواهر شهید شدند. با این بمب عمل نکرده که بمب کوچک بوده است. پنج نفر دیگر هم زخمی شدند و طبقه هم کف تبدیل به یک ویرانه شده بود. یک بمبی که افتاده در زمین ما و در شهرهای مرزی و مدت‌ها روی آن خار و خاشاک بوده، اینها به خانه بردند و این حادثه اتفاق افتاده.

از این موارد زیاد داشته‌ایم: گلوله‌های عمل نکرده، خمپاره‌های عمل نکرده و مین. باید چکار کرد؟ این را نباید به خانه برد، باید آن را به دست کارشناسش داد. حالا من برای شما می‌گویم چقدر صدام ناشی‌گری کرد؛ بمب عمل نکرده، خمپاره عمل نکرده و موشک عمل نکرده را به درون بغداد و بقیه شهرهای خود برده بود.

تک تک آزاده‌ها را می‌توانیم به ابزاری که می‌توانند انفجار ایجاد کنند، تشبیه کنیم. هر آزاده بمبی آماده انفجار بود. صدام اگر این را می‌دانست شاید این کار را نمی‌کرد. تک تک آنها بمب بودند و مواد منفجره؛ البته انفجاری برای کشتار نبودند، بلکه انفجاری برای تبلیغ دین، تبلیغ غیرت، انفجار فریاد حماسه، معنویت، عزت و اقتدار بودند.

مگر شما خلبانان نمی‌رفتید برگه‌های تبلیغاتی را روی سر دشمن بریزید؟ آنها هم این کار را می‌کردند. مگر نمی‌آمدند بمب و راکت می‌انداختن که باز بشود و برگه‌های تبلیغاتی به نفع صدام پخش شود؟ جمهوری اسلامی این کار را در دل شهرهای دشمن با آزادگان مان می‌کرد. هر آزاده‌ای در بند اسارت صدام یک بمب تبلیغاتی بزرگ غیرقابل کنترل بود. هرچه شلاقش می‌زدند و هرچقدر بلا بر سر او بیشتر می‌آوردند، او با قدرت بیشتری منفجر می‌شد و شعاع و پرتو جمهوری اسلامی ایران را در دل دشمن بیشتر ساطع می‌کرد. چه حماقتی کردند صدامیان مبنی بر این که آزاده‌های ما را به‌عنوان اسیر در زندان‌هایشان نگه داشتند، چرا که دشمن بمب را به خانه خودش برده بود.

خانواده‌های صبور، متدین، مقاوم و ولایی آزادگان بزرگوار، خانواده‌های شهدا، خانواده‌های جانبازان و مفقودین، اگر بیش از خود این عزیزان به اسلام خدمت نکرده باشند، کمتر خدمت نکرده‌اند. نه تنها فشاری بر نظام وارد نکردند، بلکه نظام را حمایت و پشتیبانی کردند و در راه نظام خط‌شکنی کرده‌اند.

خوشا به سعادت آنها به خاطر صبری که پیشه کردند. سلامّ علیکم  
بما صبرتم فنعم عقبی الدار<sup>۱</sup>، این فرمایش حضرت حق است، کلام من  
نیست.

آنهایی که صبر پیشه کرده‌اند... خوشا به سعادت آنها.  
امروز ایام بازگشت آزادگان عزیز به میهن اسلامی و سالگرد شهادت  
آزاده جانباز سرلشکر خلبان لشکری است. به آزادگان درود و برای علو  
درجات ارواح شهدا و شهید عزیز لشکری صلوات می‌فرستیم.  
برای ما سربازان زمینی، که من اعتراف کردم ما تحمل و شجاعت  
تصور استقامت در اسارت را نداریم، با این حال اگر اسارت نصیب ما شود  
کار راحت‌تر است. چون ما با خاک هستیم، داخل خاک هستیم، خانه ما  
هم از خاک است، سنگرمان هم از خاک و غذا هم که در جبهه می‌خوردیم  
مخلوط با خاک.

در عملیات بیت‌المقدس این غذاهایی که در بسته‌های نایلونی برای ما  
می‌انداختند، زمانی که روی خاکریز می‌خورد پاره می‌شد، ما آن را با خاک  
مشت می‌کردیم و با همان حالت خاکی غذای خودمان را می‌خوردیم. البته  
تا حدودی شن‌های آن را هم درمی‌آوردیم. این زندگی در خاک است.  
اگر دنیا زندان مؤمن است عزیزان هوایی ما بر فراز گنبد آن هستند و  
بر فراز این زندان هستند.

خیلی سخت است و من نمی‌توانم تصور کنم. باید بزرگوارانی که در  
اینجا نشسته‌اند، فرمانده محترم نیروی هوایی، استاد عزیزم خلبان شجاع  
و جانباز امیر بقایی بیابند اینجا صحبت کنند. چقدر سخت است انسانی  
که در آسمان زندگی می‌کند و آسمان را می‌بیند و به خورشید و ماه

می‌نگرد او را بگیرند و در غل و زنجیر کنند و در خاک او را زندانی نمایند.

چگونه تحمل کرده سرلشکر خلبان آزاده و جانباز شهید لشکری؟

چگونه تحمل کرده سرتیپ خلبان آزاده امینی؟

چگونه تحمل کرده‌اند این همه آزاده هوایی؟

ما اگر بودیم دلمان از سینه بیرون می‌آمد و نمی‌توانستیم تحمل کنیم.

چگونه تحمل کرده انسانی که در آسمان با خدا راز و نیاز می‌کند، مجبور شود در یک سلول تاریک، کوچک، نمودار، گرم، بدون غذا، بدون همدم، بدون کتاب و دعا در جایی که سقف آسمان را نمی‌بیند زندگی کند و البته در بستر خاکی زمین با خدای خود راز و نیاز کند و بر سر صدامیان فریاد برآورد و تسلیم خواسته‌های آنان نگردد؟ سختی آزادگان هوایی در بند اسارت صدام بیشتر از آزادگان زمینی بوده است. این صبر و تحمل و مبارزه برای من غیرقابل تصور است.

ما وقتی به جبهه می‌رفتیم با هدف پیروزی یا شهادت به آنجا می‌رفتیم و خیلی از ما می‌گفتیم خدایا کمک‌مان کن تا پیروز شویم، یا اینکه شهید بشویم. هنوز هم آرزوی شهادت داریم.

از فرمایشات حضرت رسول ﷺ است که اگر مسلمانی بدون آرزوی شهادت باشد در شعبه‌ای از شعبه‌های نفاق خواهد مرد.

خدایا آرزوی شهادت را از ما بگیر و مرگ ما را هم شهادت در راه خودت زیر پرچم امام زمانت عجل الله فرجه قرار بده.

از رزمندگان زمینی هیچ‌کس با فرض و احتمال قوی اسارت به جبهه نمی‌رفت، برای اینکه چنین تصویری هم برای او سخت بود. ولی یک خلبان فرض شهادت و فرض اسارت را در لحظه مأموریت به یک اندازه

دارد. داشتن چنین فرضی و تصویری خیلی سخت است و به این ترتیب در دفاع مقدس تعدادی از این عزیزان شهید و تعدادی در دل دشمن به اسارت درآمده‌اند.

با اسارت هر خلبان قهرمان و هر قهرمان زمینی، جمهوری اسلامی با همه گستره‌اش در یک شخص آزاده و اسیر در یک سلول متجلی می‌شد. همه دین متجلی می‌شد در مقابل کفر و سبعیت دشمن در داخل یک سلول. همه غیرت و شرف انسانی در یک سلول و در یک بند توسط آزاده ما خلاصه می‌شد و فریاد و پتک می‌شد بر سر صدامیان.

آنها صبر کردند و جزء آزاده‌های ممتاز بودند، اجر شهید و یا حکم شهید را دارا هستند و هم اجر جانباز را؛ هم چون سرلشکر خلبان لشکری بزرگوار ما، خوشا به سعادت آنها و خانواده‌هایشان.

اینها، آزادگان، ایثارگران و شهدا، آزمون خوبی دادند برای ظهور و آن هم در غیبت و دوران انتظار ظهور مهدی موعود<sup>ع</sup>. ما رزمندگانی که باقی مانده‌ایم، مراقب باشیم که این فرصت چند روزه عمر را از دست ندهیم.

همه ما منتظران امام زمان<sup>ع</sup> هستیم که امام<sup>ع</sup> ظهور کنند و ما از سربازانش باشیم.

تمرین ظهور در زمان غیبت امام عصر<sup>ع</sup>، تمرین حضور است، حضور در رکاب رهبری. رهبر فرزانه ما، فرماندهی رزمایش حضور را دارند. نظام جمهوری اسلامی رزمایشی با فرماندهی امام خامنه‌ای<sup>مدظله العالی</sup> است، که ما عملیات حضور و اطاعت از فرمانده را در صحنه‌های دشوار حضور تمرین بکنیم تا برای شرکت در عملیات ظهور امام زمان<sup>ع</sup> آماده گردیم.

فرماندهی این پاسگاه فرماندهی و رزمایش عملیاتی فرمانده بزرگوار کل قوا و رهبر فرزانه انقلاب هستند.

اطاعت، ولایت‌پذیری و سربازی را در رزمایش حضور تمرین بکنیم تا در عملیات ظهور موفق باشیم.

هم‌چنان که آزادگان ما حتی در بند اسارت، پا در رکاب و آزاده بودند. شهدا، مفقودین، آزادگان، جانبازان و خانواده‌های آنان، این رزمایش حضور را با اطاعت امر مولا و مقتدا و فرمانده‌شان امام خمینی<sup>(ره)</sup> و امام خامنه‌ای مدظله‌العالی با موفقیت سپری کردند. حال نوبت ما است. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خدا عنایت کند و ما نیز با همتی مضاعف عمل کنیم تا روسفید و موفق در این رزمایش باشیم.



## عقل و عشق

وقت ویزیت دکتر گذشته بود و هنوز به اطاق ما نیامده بود. پرستار آمد و گفت: «انتشولدیگن زی<sup>۱</sup>» معذرت می‌خواهم دکتر گرفتار شده است و دیرتر می‌آید، برای آمدنش خبرتان می‌کنم (این حرف‌ها را به آلمانی زد و رفت).

من که حوصله‌ام سررفته بود، روی صندلی چرخدار نشستم. آمدم در سرسرای بخش کنار پنجره تا باغ محوطه بیمارستان را با چشمی که حالا می‌دید، تماشا کنم.

در این هنگام دیدمش که به سیگارش پُک می‌زد و به سمت راهروی اطاق عمل می‌رفت و با یک نرس صحبت می‌کرد.

وقتی تنها شد مرا دید و به دلیل اینکه قبلاً دو عمل جراحی روی من انجام داده بود - البته حالا دکتر من نبود - به سمت من آمد و شروع به احوال‌پرسی کرد. من هم تشکر کردم و جوابش را دادم.

جراح قابل و صاحب‌نامی بود. جوان بودم، چند سال بیشتر از حالای شماها، حدود ۲۸ الی ۳۰ سال سن داشتم.

با دیدن این پزشک دانشمند که سیگار می‌کشید، سوالی که بارها در مواردی ذهنم را به خود مشغول کرده بود، مجدد به ذهنم خطور کرد. فرصت را غنیمت شمردم و از اخلاق خوش او استفاده یا سوءاستفاده کردم و جسارت به خرج دادم و با کمی آلمانی‌ای که بلد بودم و بعد هم که کم آوردم با انگلیسی سر صحبت را با او باز کردم.

---

۱. Entschuldigen Sie. به زبان آلمانی یعنی معذرت می‌خواهم.

البته اول گفتم می‌تونم پنج دقیقه وقتتان را بگیرم؟  
با خوشرویی گفت: آره، بیست دقیقه دیگر باید بروم توی بخش  
(جراحی)، عمل دارم.

ازش سؤال کردم: دکتر این مطالب علمی که در خصوص مضرات  
سیگار می‌خوانیم و می‌شنویم درست است؟

اول لبخندی زد و سیگاراش را در ظرف زباله مخصوص سیگار کنار  
لابی یا سرسرا خاموش کرد و گفت: دودش چشمتو که تازه عمل کردی  
اذیت می‌کند؟ بعد گفت: آره بیشتر آنها صحیح هستند.

با تعجب بیشتر و با معذرت‌خواهی گفتم: ببخشید، فکر می‌کردم  
چون شما سیگار می‌کشید، شاید این حرف‌ها تبلیغه و درست نیست!  
شما هم از نظر علمی مضرات اعلام شده را قبول دارید و می‌شناسید؟  
پس چرا سیگار می‌کشید؟

کمی جدی شد، ولی باز با لحن ملایم - تا حدودی هم تبسم خود را  
حفظ کرد - گفت: نتوانستم ترکش کنم، البته کم می‌کشم شاید روزی ده  
دوازده تا.

باز ازش معذرت خواستم و گفتم: دکتر منو ببخش! سوال کردن من  
برای رفع یک شبهه عقلی خودمه. نه برای نصیحت و تذکر به شما. من  
خودم گه‌گاهی سیگار می‌کشم و سیگار کشیدن را دوست دارم. سوالی  
بعضی وقت‌ها ذهنم را مشغول می‌کند که وقتی علم و عقل ما یک کاری  
را خوب یا بد می‌دونه، چرا خلاف آن را انجام می‌دهیم؟

گفت: شاید به همین دلیل که خودت گفتی سیگار را دوست داری.  
من سیگار کشیدن را دوست دارم. درحقیقت دلم می‌خواد سیگار بکشم

و با علم جلوی دلم نمی‌ایستم. با یک خنده تا حدودی بلند ادامه داد:  
من عاشق سیگارم و بعد گفت: «ویدرزهن»<sup>۱</sup>

من هم با او خداحافظی کردم و به فکر فرو رفتم. ما هر کاری دلمان  
بخواهد می‌کنیم، نه کاری که عقل مان می‌گوید.

قبلاً در احادیث و کلام بزرگان در این زمینه مطالعه کرده ولی وقت  
زیادی برایش نگذاشته بودم. بعد از برگشتن به ایران، حتی در جبهه هم  
در این زمینه، هم مطالعه کردم و هم زیاد فکر کردم.

گرچه آن سیگار کشیدن، کار عاشقانه و عشق نبود و هوس بود، ولی  
باز چون از دل هوس باز برمی‌خواست، جلوی علم و عقل را گرفته بود.

با مطالعه و تفکر دیدم عرفا، حکما، بزرگان اندیشه و بالأخص  
معصومین ما در این زمینه خیلی حرف‌ها زده‌اند و فرمایشات دارند که  
جوابگوی این سوال و سوالهایی از این قبیل است.

آری، عقل و دل - عشق و عقل - استدلال و شهود!

در مطالب علمی، کتب عرفانی، پندها و حکمت‌ها، اشعار، بویژه  
ادبیات عرفانی و بعد فلسفه و منطق و کلام چقدر در این زمینه‌ها مطلب  
داریم. به طوری که می‌شود گفت که خود به مبحث علمی جذابی تبدیل  
شده است.

بعد از مطالعه آثاری در این زمینه شب‌های خلوت جبهه را - وقتی  
عملیاتی نبود و گاه و بیگاه انفجار و یا صغیر گلوله‌ای سکوت شب را در  
هم می‌ریخت - به این موضوع می‌اندیشیدم، تا بالآخره دعوای عقل و  
عشق، البته عقل سلیم و عشق پاک، سر و دل، علم و شهود را برای خودم  
حل کردم.

---

۱. به زبان آلمانی یعنی به امید دیدار، خداحافظ.

وقتی که عشق در مقابل عقل می‌ایستد، کار عقل چیست؟ دل چه می‌گوید؟

و اینک که قریب به پنجاه سال از عمرم می‌گذرد، فرصتی است که یافته‌ام را در این خصوص بشرح زیر برایتان می‌گویم:

### «دوستی عقل و عشق»

عشق جویای جمال است و عقل پویای کمال  
عشق جان جهان است و عقل امان در جهان  
عشق فلسفه ملک وجود است و عقل لازمه جود و سجود  
عشق دلیل هستی است و عقل مسیر هستی  
با عقل باید حکم او را یافت و با عشق به حکم او جان باخت  
با عقل باید نشان کویش جست و با عشق دست از غیر او شست  
عقل نشانش می‌یابد و عشق به سرایش می‌شتابد  
با عقل به کوی جمال راه باید و با عشق صاحب کمال را اطاعت شاید  
عشق جوهر ملک و ملکوت است و عقل حجت بر بود و نبود است  
شهدا عقلایی بودند که عاشقانه معبود را اطاعت کردند

و

شهدا عشاقی بودند که عقل و کمال یافته و جمال را عاشقانه به وصال رسیده  
عشق نور است و جذبه و چرخش و عقل پرسش است و دانش و سازش  
عقل در پی نور اوست و عشق به تماشای روی اوست

عشق شوق است و رضا و فنا (فی مَقْصِدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ)<sup>۱</sup>

و

عقل حیرت است و تسلیم و بقاء (الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اُكْتُبَ بِهِ الْجَنَانُ)<sup>۲</sup>

عقل پرسش است و باید و سازش و عشق دیدن است و کشش و چرخش

عقل می خواندت و عشق می بردت

عقل سخن از چرایی بندگی است و عشق نحوه چگونگی بندگی است

عقل حساب و کتاب است و عشق رهایی از نان و آب

بی عقل، عشق هوس است و بی عشق، عقل خس است

بی عشق حیات نیست و بی عقل امان از عذاب نیست

دل حرم خداست و خانه عشق

و

سر حجت هدی و خانه عقل

و در نهایت:

عقل راهنماست و جزم

عشق انگیزه است و عزم

از طرفی یافتیم که عشق را می توان عقل عملی دانست و علم را می توان عقل نظری نامید و اینجا که شما حضور دارید سرزمین جبهه ها، سرزمین عشق و عقل یا محل پیوند عشق و عقل است. زیرا در اینجا با عقل و علم و

۱. قمر: ۵۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۱۶.

حکمت، طرح‌ها و نقشه‌ها تهیه شد و با عشق به جمال الهی و شوق دیدار دوست حماسه‌ها از ایثار و شجاعت و شهادت در عمل به آن طرح‌ها آفریده شد، در اینجا فکر شد و بعد با ذکر رب عمل شد. عقل، رزمندگان را به دفاع عالمانه فرا می‌خواند و عشق رزمندگان، آنان را به عمل خالصانه و شهادت عارفانه، دعوت می‌نمود.

*کار عقل فکر است*

*کار دل ذکر*

*و عمل بر ذکر استوار است*

## صدایش صدای عشق بود

مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

«محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند با کفار

سرسخت و با خود مهربانند»<sup>۱</sup>

اگر در گذشته با شنیدن صدایش و دیدن پیکرش، آنچه که به ذهنم  
خطور می‌کرد و یا تصویری که با شنیدن نامش بر ذهن من نقش  
می‌بست، پیچ و مهره، فلز، آلیاژهای مختلف، موتور، علم، فن و درنهایت  
تکنولوژی بود، حالا دیگر با شنیدن و دیدنش این احساس به من دست  
نمیداد.

وقتی برای اولین بار در گرماگرم درگیری خونین با ضدانقلاب، اولین  
گروه اعزامی برای کمک به ما که در محاصره بودیم، توسط آن، خود را به  
ما رساند و در میان ناباوری ما، در میان ما حضور یافت، یا وقتی به چشم  
خویش شاهد نابودی زره‌پوش‌ها و تانک‌های دشمن توسط او بودم، دیگر  
صدا و جسمش برای من صرفاً یک ماشین پرنده با بال‌های گردان و تنها  
یک تکنولوژی و قدرت هوایی نبود.

حال هلی‌کوپتر یا بالگرد برای من و دیگران امید بود و رحمت؛ فتح  
بود و نصرت؛ و برای دشمنان ما عذاب بود و شدت؛ مرگ بود و هلاکت.  
دیگر یک شیء بی‌روح با موتور و سوخت نبود. صدایش، صدای عشق و  
ایثار بود و وجودش حکایت از حماسه و وفاداری و فداکاری. فرق هم  
نمی‌کرد که از کدام نوع است. از کدام شهر و آشیانه برخاسته است.  
شنوک است یا ۲۰۹، ۲۱۴ است یا ۲۰۶، جت رنجر است و یا... حقیقت

این که دیگر این فلز پرنده را نمی‌دیدم. صدای نفس‌های مطهر عاشق درون آن را می‌شنیدم.

از آن لحظات درگیری اولیه نیروهای انقلاب و پیروان راستین امام در ارتش و سپاه و نیروهای مردمی با ضدانقلاب تا تمامی دوران جنگ تا پایان عملیات مرصاد، با دیدن بالگرد، شنیدن صدایش، شنیدن نام هوانیروز و دیدن نشان هوانیروز و یا هر هوانیروزی‌ای، صدای طپش قلب‌های عاشق اسلام، عاشق امام و انقلاب و منتظر شهادت را می‌شنیدم و چهره‌های مصمم، فداکار و نورانی آنانی که این وسیله پرنده را حرکت می‌دهند، راهبری می‌کنند، نگهداری و تعمیر می‌نمایند و درنهایت به خدمت عشق و ایمان درمی‌آورند، می‌دیدم و می‌بینم.

در آن لحظات که از هوا و زمین آتش می‌بارید و یا هم‌اکنون که ایران اسلامی در پرتو فداکاری‌های ملت بزرگ و خون شهدای پاکباز و درایت، فرماندهی، شجاعت و رهبری امام عزیز و مولایمان خامنه‌ای، در امنیت و اوج عزت و اقتدار است، در لباس هوانیروز و وسیله پرنده و در پایگاه‌های این غیورمردان ما صدای عشق را می‌شنویم که پایدار است:

*از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر*

*یادگاری که در این گنبد دَوّار*

*بماند*

دیگر صدای بالگرد برایم صدای پرنده آهنین بال نیست، که صدای پرواز شهید شیرودی در ملکوت است.

دیگر دیدن بالگرد، دیدن یک ماشین پرنده نیست، که دیدن سیمای نورانی و مصمم شهید کشوری در پهنه آسمان است.



دیگر پایگاه هوانیروز، زمینی با ساختمان‌ها و آشیانه‌ها نیست، بلکه مسجدی است که وطن‌پور، سهیلیان، آسیایی و امثالهم در آن به نماز عشق و شهادت قامت بسته‌اند .

بالگرد دیگر برای من جسم بی‌روح نیست، روح دارد، جان دارد، نفس می‌کشد و عشق می‌ورزد و با دشمنان خدا شدت و قهری کوبنده دارد. آیت عشق و صاعقه عذاب و شدت است، هوانیروزی‌ها *والذین معه هستند*.

او، یعنی آن هوانیروزی‌ای که در آن است و روح و جان این وسیله است، مصداق آیه شریفه‌ای است که در ابتدا بیان داشتیم.

*مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَاءُ بَيْنَهُمْ*

دیگر این وسیله منهدم نمی‌شود، که شهید می‌شود. زمین‌گیر نمی‌شود، که همیشه در پرواز است و همواره زنده و جاوید. زیرا نام هوانیروز قهرمان و جان‌فشانی‌های هم‌رزمان هوانیروزی من بر تارک تاریخ خون‌بار، مقدس و افتخارآفرین مبارزه با ضدانقلاب، دفاع هشت ساله، مبارزه با اشراک و سوداگران مرگ، خدمات مردم‌یاری و کمک‌رسانی در سوانح و حوادث طبیعی، چون خورشیدی پرفروغ می‌درخشد و در دل‌های مردم ما محبت به هوانیروز موج می‌زند و در سرهایشان احترام به هوانیروز.

ارتش، نیروی زمینی قهرمان، نیروهای مسلح، مردم و رهبر فرزانه ما به چنین یگانی پرافتخار، قدرتمند، فداکار، شهادت‌طلب و پویا در مجموعه ارتش حزب‌الله و نیروی زمینی مقتدر افتخار می‌کنند و دعاگوی عزیزان هوانیروز هستند و من سرباز که شیرینی لحظه به لحظه هم‌رزمی با بزرگ‌مردان هوانیروز را داشته‌ام، به چنین هم‌زمانی مباحثات نموده و سرافرازم.

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ:

مَنْ لَمْ يَغْزُ أَوْ يَجُوزْ غَزِيًّا أَوْ يَخْلُفَ غَزِيًّا فِي أَهْلِهِ يَخْبِرُ أَصَابَةَ اللَّهِ  
بِقَارِعَةِ قَبْلِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

(رياض الصالحين: ص ۱۵۱۵)

نبی اکرم ﷺ فرمود:

هرکس خود در راه خدا پیکار نکند و یا وسائل و لوازم  
جنگ رزمنده‌ای را فراهم ننماید، یا از خانواده رزمنده‌ای  
به خوبی نگهداری ننماید، خداوند وی را پیش از رستاخیز  
به اضطراب و مصیبتی سخت گرفتار نماید.

## جهاد بر ما واجب شد

سلامّ علیکم؛

عزیزان دانشجو، شما خود امری را بر خود واجب کرده‌اید!  
دقت کنید! شغل انتخاب نکرده‌اید! معاش برای خود مهیا نکرده‌اید!  
گرچه این کارها را هم کرده‌اید. ولی اینها فرع است بر آنچه بر خود  
واجب کرده‌اید.

شما با پوشیدن لباس سربازی و انتخاب حرفه افسری ارتش اسلام،  
دفاع از میهن اسلامی، دفاع از نظام مقدس جمهوری اسلامی و دفاع از  
ولایت را بر خود واجب نموده‌اید.

اگر یک بسیجی مخلص و شهادت‌طلب ما برای مثلاً یک دوره ۲ یا ۳  
ماهه هجوم به دشمن، این امر را به اختیار بر خود واجب می‌کرد یا  
می‌کند، شما این امر را برای سی سال یا بیشتر بر خود واجب کرده‌اید.  
مثل نذر و قسم که تا آن را انشاء نکرده‌ایم و یا با قصد آن را بیان نداشته-  
ایم، بر ما واجب نیست. ولی وقتی که امری را نذر کردیم یا بر امری قسم  
خوردیم، بر ما واجب می‌شود.

این نکته ظریف را دقت کنید!

شما این حرفه را به عنوان یک مسئولیت پذیرفته و سوگند خورده‌اید  
و بر خود آن را واجب کرده‌اید. ترک واجب حرام است و از طرفی مقدمات  
واجب هم واجب. مثل وضو که مقدمه نماز است و نماز بی وضو نمی‌شود  
(و لا صَلَوةَ إِلَّا بِالطَّهارة).

مقدمه عمل نظامی شما، آموزش دیدن، ورزش کردن، ارتقاء ورزشی جسمی، فراگرفتن انضباط و عمل به آن، نگرهبانی دادن، اردوگاه رفتن و... همه اینها بر شما واجب است.

از طرف دیگر عمل شما - که جهاد است و نظامی گری، نگرهبانی از اسلام است و میهن اسلامی - خود عبادت است پس مقدمات آن هم عبادت می باشد.

شما جهاد را به عنوان فریضه برای خود برگزیده‌اید.

قال رسول الله ﷺ:

أَقْرَبُ الْعَمَلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يُقَارِبُهُ شَيْءٌ<sup>۱</sup>

«نزدیکترین اعمال در پیشگاه خداوند عزیز و بزرگ، جهاد در راه

خداست و هیچ عملی با آن برابری نمی‌کند.»

شما جهاد را به عنوان حرفه، آن هم برای همه عمر خود - با انتخاب

حرفه افسری - واجب گردانیده‌اید. خوشا به شما! و سعادت‌مندید اگر به

این واجب خود عمل کنید.

از آنجایی که جهاد، مقدمات و ملزوماتی دارد که با آنها محتوای عمل

شما جهاد می‌باشد و از آن مهمتر فی سبیل الله خواهد بود، باید به

مقدمات و ملزومات آن نیز مقید باشید و عمل کنید تا مأجور باشید.

ایمان به خدا، خلوص (کار برای خدا)، انجام واجبات، ترک محرمات،

کسب آگاهی‌های ضروری دینی، کسب دانش تخصصی و علم نظامی‌گری،

نظم و انضباط و آمادگی جسمانی از ضروریات، بنیان‌ها و ملزومات جهاد

فی سبیل الله است.

اگر در هر لحظه از کار، خود را در جهاد ببینید و برای جهاد آماده شوید، آن وقت کارهای سخت لذت‌بخش و در مسیر زهد و ریاضت و سیر و سلوک معنوی است و مأجور درگاه حق. یعنی کار شما، هم تفریح است و هم ریاضت خداپسندانه.

ما در اسلام رهبانیت و گوشه‌گیری مسیحیت را نداریم، ولی زهد و رهبانیت دیگری داریم. عیاشی و بوالهوسی نداریم، ولی تفریح خداپسندانه داریم؛ که رسول الله ﷺ فرموده‌اند:

انَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ سِيَاحَةٌ وَ سِيَاحَةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَنْ لَكُلِّ أُمَّةٍ زُهْبَانِيَّةٌ وَ زُهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الزُّبَابُ فِي مَعْجُورِ الْعَدُوِّ

«هر امتی گردش و سیاحتی دارد و سیاحت امت من جهاد در راه خداست و هر ملتی رهبانیت و زهدی دارد و انزوای امت من بر سینه دشمن نشستن است.» (غلبه بر دشمن)

و آن پیامبر اعظم فرموده‌اند:

الزُّمُومُ الْجِهَادَ تَصِحُّوا وَ تَسْتَعْنُوا<sup>۲</sup>

«ملازم جهاد باشید تا تندرست و بی نیاز گردید.» (یعنی تندرستی

لازمه جهاد است؛ و یعنی قدرت بدنی را حرفه جهادی تضمین می‌کند).

و یا در جایی فرموده‌اند:

«هرکس در راه خدا تیری رها کند، معادل اجر آزاد کردن بنده‌ای

پاداش دارد»<sup>۳</sup>

پس عزیزان ورزش، تیراندازی و همه امور خویش را عبادت بدانید.

---

۱. کنز العمال، ج ۴، ص ۲۸۶.

۲. کنز العمال، ج ۴، ص ۲۸۵.

۳. من زمی فی سبیل الله قَهْوُ لَهُ عَدْلُ مُحَرَّرٍ. ریاض الصالحین، ص ۵۱۲.

و هم‌چنین فرموده‌اند:

« یک روز ایستادگی یک نفر در راه خدا بهتر از هفتاد سال عبادت است که در خانه‌اش انجام دهد.»<sup>۱</sup>

مرحوم حضرت آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی اصفهانی به طلبه‌ها می‌گفت: جوان تا وقتی طلبه نشده و به درس مشغول نگردیده است، کسب علم دین برای او واجب کفائی است، ولی وقتی طلبه شد برای او واجب عینی می‌شود.

عزیزان، امر دفاع از سرزمین اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی، بر مردم واجب کفائی است. ولی شما که لباس جهاد پوشیدید بر شما واجب عینی است. لذا ملزومات، ملاحظات و مقدمات آن نیز بر شما واجب عینی می‌باشد و ترک واجب هم حرام است.

امر جهاد و دفاع، امر خطیری است. در این مسیر، عزیزان، نباید توقع داشته باشیم که همه چیز مطابق میل باشد. آن وقت زهد و ریاضت و جهاد نیست.

جهاد، مبارزه با مشکلات و سختی‌ها را در پی دارد. تحمل مصائب و مشکلات دارد. دوری از خانواده دارد. گرما و سرما دارد. گرسنگی و تشنگی دارد. جانبازی و شهادت دارد. از دست دادن عزیزان دارد. فکر کردن و چاره‌جویی دارد و بسیاری امور دارد که خوشایندمان نیست. خوشی و لذت نیست. ولی خوبی و کمال است که خوشی و لذت حقیقی است.

---

۱. مَقَامُ أَحَبِّكُمْ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاةٍ يَبْتَغِيهَا عَامًا. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۴۴.

اینجا، به منطقه خونریز جنوب آمده‌اید تا ببینید که گذشتگان شما، نسل انقلاب و جنگ، چگونه این ملالت‌ها را تحمل کرد تا پیروزی را بدست آورد.

بدانید در اینجا مؤمنین و متقین با دشمن جنگیده‌اند. در اینجا هر مؤمنی که جنگید و هر کس خودش در راه اسلام بر زمین ریخته شد، به عبادت واجبی عمل کرد.

در اینجا هر روز خداوند به اندازه ۷۰ سال توسط یک رزمنده عبادت شد و اجر میلیون‌ها آزاد کردن بنده برای هر رزمنده بود.

در اینجا با هر قطره خون که بر زمین ریخت، مغفرت خداوند و عفو او بر صاحب خون نازل گشت و پاکی و خلوص آن شخص به آسمان و قرب حق بالا رفت. اینها فرمایشات پیامبر ﷺ در خصوص جهادگران فی سبیل الله است و شامل حال رزمندگانی شده است که در این سرزمین حماسه و ایثار جنگیدند. خوشا به حالشان و خوشا به حال شما که پای بر این خاک نهاده‌اید.

قدر این لحظات و این خاک و این حضور را بدانید تا از این برکات نصیبتان شود.

باید از این سرزمین و خاکیان افلاک‌نشین آن درس خلوص، ایثار، شجاعت، صبر، علم و درایت بیاموزیم.

إن شاء الله

فَلْيَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ  
يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَمُتْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَنُؤْتِيَهُ أَجْرًا عَظِيمًا

(النساء: ۷۴)

مؤمنان باید در راه خدا با آنان که حیات مادی دنیا را  
بر آخرت گزیدند پیکار کنند و هرکس در جهاد به راه خدا  
کشته شده یا فاتح گردد، به زودی او را (در بهشت ابدی)  
اجری عظیم دهیم.



## شور و محبت حسینی با شعور و همت حسینی

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ  
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ  
مُحَمَّدٍ ﷺ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

قبل از شروع عرایض، بنده سلامی می‌کنم تقدیم به ارواح تابناک شهدای هشت سال دفاع مقدس، شهدای انقلاب اسلامی، شهدای استقرار و استمرار نظام، پدر شهیدان حضرت امام<sup>(ع)</sup> و هم‌چنین شهدای نیروهای مسلح بویژه شهید سپهبد علی صیادشیرازی و همراه با یک صلوات حمد و سوره‌ای قرائت می‌کنیم.

شما عزیزان خانواده معزز شهدا که در این جمع حضور دارید و شما جوان‌های عزیز، شنیده و شاید خوانده‌اید که می‌گفتیم: «حسین حسین می‌گیم میریم کربلا».

یا شاید شنیده اید: «برادر، تا کربلا، یک یا حسین دیگر»  
شما پیش‌کسوتان دفاع مقدس شاهد بودید و شنیدید و دیدید که شب‌های عملیات در قرارگاه‌های مرکزی و در قرارگاه سرفرماندهی خاتم‌الانبیاء ﷺ، دعای توسل، روضه و گریه و یا حسین بود و با توسل و گریه بر حضرت زهرا<sup>(ع)</sup> عملیات را شروع می‌کردند.

شماها دیدید و شاهد بوده‌اید، الآن هم می‌بینید و شاهدید که وقتی صحبت از سر بریده حسین می‌شود شانه‌ها می‌لرزد و اشک‌ها جاری می‌شود.

همه‌تان شاهد بودید و دیدید و الآن هم شاهدید که وقتی صحبت از رقیه حسین می‌شود، وقتی صحبت از سکینه حسین می‌شود، وقتی صحبت از انگشت بریده امام حسین علیه السلام و دزدیدن و ربودن انگشت از انگشت مطهر حسین بن علی می‌شود، دست‌ها بر سر و سینه کوبیده و دل‌ها هوای کربلا می‌کند.

من عرض اینجاست که این تحولی که با نام حسین علیه السلام، با ذکر حسین، با نام زهراى مرضیه علیها السلام، با نام ائمه اطهار شروع می‌شود، شور و نعمت حسینی است، ولی آیا شعور و همت حسینی هم هست؟

من عرض این است! خواهشم بخصوص از جوان‌های دانشجویست. عزیزان بزرگوار روحانی که اینجا حضور دارند من سرباز را ببخشند، اگر کلامی عرض می‌کنم خدمتتان. جایز نیست که من در محضر بزرگان عرض مطلب کنم، ولی چون به مناسبت جبهه و دفاع مقدس است، عرض می‌نمایم.

من می‌خواهم این را بگویم که با شیر مادر شور و محبت حسین در وجود ما خانه کرده است.

ذکر حسین عبادت است. نام حسین عبادت است.

با یاد و نام و عزاداری حسین، خداوند از رحمت لا متناهی‌اش ما را بی‌نصیب نمی‌گذارد؛ ولی ما توقع پاداش نداشته باشیم. سعادت داشتیم در خانواده مسلمان متولد شدیم. سعادت داشتیم در خانواده شیعه متولد شدیم. سعادت داشتیم این نعمت شامل حال‌مان شود که محبت حسین در قلب‌هایمان جای بگیرد.

در مقابل این نعمت‌ها باید پاسخگو باشیم. خداوند هر نعمتی به انسان می‌دهد، انسان باید پاسخگو باشد. آن چیزی که به ازایش باید توقع پاداش داشته باشیم، همت حسینی است.

شور و محبت حسینی در کودکان ما با تولد وجود دارد. عشق حسینی که فراتر است، حاصل و محصول معرفت می‌باشد و این معرفت هم زائیده نگرش عقل به جمال است. از نگرش عقل به جمال، عشق و معرفت ایجاد می‌شود. این هم نعمت است؛ و بعد این عشق همت می‌آورد و این همت عمل ایجاد می‌کند و به واسطه عمل است که پاداش الهی شامل حال عامل عمل صالح می‌شود.

انسان دنبال کسب بصیرت و معرفت است و آن‌گاه معرفت انگیزه همت می‌گردد.

همت حسینی چیست؟

ببینید عزیزان آنجایی برایمان تعارض ایجاد می‌شود که باید از بین دو یا بیشتر یکی را انتخاب کنیم؛ بین دنیا و آخرت مجبور شویم یکی را انتخاب کنیم. وقتی آخرت را انتخاب کردیم، آن همت حسینی است که حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام خدا را انتخاب کرد.

آنجایی که بین هوا و خدا یکی را باید انتخاب کنیم، اگر خدا را انتخاب کردیم، همت حسینی است مثل حسین بن علی.

آنجایی که باید بین شیطان وجود و عبودیت و سجود یکی را انتخاب کنی، اگر عبودیت و سجود را انتخاب کردیم، همت حسین بن علی است. آنجایی که بین آسایش و سختی، سختی را انتخاب کردیم، همت حسینی داشته‌ایم و در مقابل این همت، پاداش داریم.

ولی محبت حسین همت نیست، نعمت است. وجود ائمه برای ما نعمت است و در مقابل این نعمت باید پاسخگو باشیم. این نکته ظریفی است. شور و محبت حسینی که در سینه‌های ما هست، نعمت است.

حرکتی نکرده‌ایم! نعمت الهی است که باید جواب‌گوی آن باشیم. برای نعمت، پاداش نمی‌دهند. برای همت و عمل است که پاداش می‌دهند. حرکت، با همت ایجاد می‌شود.

به نعمت باید پاسخگو باشیم ولی با همت حسینی پاداش بگیریم. فرصت تنگ است، بیشتر نمی‌توانم صحبت کنم.

آنجایی که امام حسین علیه السلام می‌فرماید: الناس عبید الدنیا... مردم بردگان دنیا هستند و دین یک چیزی است بر زبان آنها، آنجایی که معاش آنها با دین تأمین می‌شود، به دنبال دین هستند و آنجایی که مبتلا می‌شوند به یک مهلکه و یک آزمایش، معلوم می‌شود که دین‌دارها کم هستند.<sup>۱</sup> می‌خواهم عرض کنم که این ملت بزرگ شیعه، آن «قل الدیانون» در این جهان بی دینی و فساد هستند.

دلیل داریم؛ دلیلش هشت سال دفاع مقدس، دلیلش قریب به ۲۰۰،۰۰۰ شهیدی است که دادیم. اینها همت حسینی است.

آن محبت و شور حسینی در ملت ما تبدیل به شعور و همت حسینی شد. ۲۰۰،۰۰۰ شهید که ۴۸،۰۰۰ آن را ارتش جمهوری اسلامی تقدیم کرده است. باقی‌مانده شهدا، عزیزان دلاور ما در سپاه، بسیج، نیروی انتظامی، جهاد سازندگی جبهه‌ها و همین‌طور مردم ما در اقصی نقاط کشورند که در بمباران‌ها به شهادت رسیدند.

ما آن امتی هستیم، آن ملتی هستیم که ثابت کردیم که هم شور حسینی داریم، محبت حسینی داریم، معرفت حسینی و عشق حسینی داریم و هم همت حسینی؛ و توقع داریم حضرت حق به شعور و همت حسینی ما پاداش بدهد و این توقع بی‌جایی نیست.

۱. إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ التَّيْنَ لَعُوٌّ عَلَى الْبَيْتِهِمْ يَحُوطُوهُ مَادَّرْتْ مَعَانِيهِمْ وَ إِذَا مُخْصُوا بِالْبَلَاءِ قُلُ الدِّيَانُونَ.

شور و محبت حسینی امکان دارد لحظاتی باشد و ما را به وجد و ذوق بیاورد و یا به حزن و زاری وادارد. امکان دارد لحظاتی هم در ما نباشد. ولی معرفت و همت حسینی می‌تواند - و باید - همیشه با ما باشد. هر لحظه، هر تصمیمی می‌خواهیم بگیریم، ببینیم اگر بین دنیا و آخرت است کدامش را می‌خواهیم انتخاب کنیم؟ در آن لحظه، معرفت و آن همت حسینی بکار می‌آید. منتها پشتوانه‌اش آن عشق حسینی است که در وجود ما هست.

من عرض می‌کنم خدمتتان، شهدای ما آنهایی بودند و هستند که برای دفاع از حریم و کیان اسلام و در هر کجا و در هر لباس برای رضایت خداوند تلاش می‌کردند و می‌کنند. شهدا صاحبان همت حسینی بودند و این همت، پاداش دارد.

شهدای بزرگواری که فرصت کوتاه امشب، زمانی است تا از مقام آنان با ذکر نامشان تجلیل بشود صاحبان همت حسینی بودند.

این ریش‌سفیدهایی که بین شما هستند، به عنوان هیئت معارف جنگ، بعضی‌شان ۱۰ سال، بعضی ۱۵ سال است که بازنشسته شده‌اند و با سنی که از آنها گذشته، با قطار آمده‌اند اینجا. تمام این دوستان هم توی این آفتاب این‌ور و آن‌ور می‌رفتند و پا به پای شما در شرایط سخت اردویی از صبح تا شب هستند، تا برای شما عزیزان دانشجو آموزش بدهند. ایشان صاحبان همت حسینی هستند.

این عزیزان روحانی ما که مثل شما اردوگاه را طی می‌کنند و من و شما طی این یکی دو روز شاهد ایثار و خلوص آنان بوده‌ایم - به عنوان مثال این حاج آقای بزرگوار، حاج آقا خاکی، لباس سربازی می‌پوشید و این کیسه‌گونی‌ها را پر می‌کرد و آنجا می‌گذاشت. حقیقتاً من وقتی یکی دو بار از اینجا رد می‌شدم، دیدم اصلاً توجهی ندارد، چه کسانی اطرافش

هستند. به او توجه دارند یا نه. داشت کار می‌کرد، درست مثل یک سرباز همراه سربازانش - همگی صاحب همت حسینی هستند.

شما بزرگواران که کار و مشغله فراوانی داشتید، دعوت این سرباز کوچک و حقیر، شاگرد صیادشیرازی را پذیرفتید و همه مشغله را کنار گذاشتید و این راه دور را بر خود هموار کردید، چه نظامی، چه روحانی و چه غیرنظامی، چه عزیزی که از شهرهای استان خوزستان آمده‌اید. من اعتقاد دارم که همگی صاحب همت حسینی هستید و إن شاء الله پروردگار اجر و پاداشی برای همت حسینی شما و ما در نظر می‌گیرد.

عزیزان! جنگ گذشت، دوران جنگ گذشت، خاطرات جنگ دارد یواش یواش فراموش می‌شود و اینک کار معارف جنگ، تبیین همت حسینی رزمندگان در ارتش و نیروهای مسلح برای نسل آینده است.

یقین بدانید، هرکدام از شما بزرگوارانی که از سال ۱۳۷۳ به بعد در معارف جنگ (که با همت حسینی شهید صیادشیرازی تأسیس شد و با عنایت و همت حسینی مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پا گرفت و نهاده و تقویت شد و رسالتش تبیین همت حسینی رزمندگان اسلام است) تلاش می‌کنید با انتقال تجربیات جنگ به نسل جوان و با نگارش تاریخ جنگ، خدمتی انجام دهید، پس شما صاحبان شور و نعمت حسینی و معرفت و همت حسینی هستید و در اینجا تلاش می‌کنید تا گوشه‌ای از همت حسینی شهدا و ایثارگران را به تصویر بکشید. خداوند اجرتان دهد و با حسین فاطمه محشورتان نماید. إن شاء الله!

شما بزرگوارانی که مطمئناً بیش از من دارای همت حسینی هستید، بایستی این همت را به نسل جدید منتقل نمایید. به همین دلیل هم از شما بزرگان، چه عزیزان روحانی و چه مسئولان نیروهای مسلح، توقع داریم که با همت حسینی‌تان، معارف جنگ را یاری کنید. خداوند اجرتان

دهد! به زیارت کربلای حسینی نائل شوید و با حسین فاطمه علیها السلام در بهشت محشور شوید! **إن شاء الله.**

آری عزیزان دانشجو! اینجا سرزمین شعور و همت حسینی است. از این سرزمین توشه بردارید. توشه‌ای از عشق و شعور و همت و عمل حسینی.  
**إن شاء الله**

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

لِنَّ الْمُؤْمِنِ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلسَانِهِ

(کنز العمال: ج ۴، ص ۳۵۷)

رسول خدا ﷺ فرمود:

مؤمن با شمشیر و زبانش جهاد و پیکار می کند.



## إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَىٰ وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ<sup>۱</sup>

بارها این فرمایش رسول اکرم ﷺ را که فرمودند: «امام حسین علیه السلام مشعل فروزان هدایت و کشتی نجات است» شنیده‌اید. معنای آن چیست؟ بنده حدود ۱۰ الی ۱۵ صفحه نتیجه مطالعات خود پیرامون این حدیث را نوشته‌ام. ولی برای شما در چند جمله می‌گویم که چراغ یا مشعل چه کار می‌کند و کشتی نجات چیست؟

این طور که می‌گویم مطمئن هستم که در ذهن شما عزیزان نقش خواهد بست، چراکه همگی عاشق امام حسین علیه السلام هستیم.

دقت کنیم!

به نظرم بین این مشعل هدایت و آن کشتی نجات باید رابطه‌ای باشد! شاید رابطه فانوس دریایی و کشتی!

مسیر زندگی دریایی است پرموج، که عبور از آن تنها با کشتی مطمئن میسر است و ساحل آن تنها با چراغ یا مشعلی فروزان نمایان می‌گردد!

کار مشعل، چراغ یا فانوس دریایی، فراخواندن؛ کار کشتی یا سفینه راه پیمودن است.

چراغ فرامی‌خواند و کشتی حرکت می‌کند.

کار مصباح رحمت؛ کار سفینه حرکت است.

کار مصباح علامت و کار سفینه ولایت است که هر دو با هم‌اند.

نقش مصباح انگیزش؛ نقش سفینه خیزش است.

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۲.

باید انگیزه و عشق حسینی باشد تا خیزش و عمل حسینی شود.  
 به بیان کوتاه هدایت و ولایت با هم همراه هستند.  
 کار و نقش مصباح به جوار و قرب راهنمایی نمودن و نقش سفینه  
 طی طریق است.

آن هدایت می کند و این حمایت.  
 مصباح راهنمایی می کند و سفینه راه را طی می کند. این دو مورد  
 لازم و ملزوم هم هستند.

عشق امام حسین علیه السلام در سینه همه ما با شیر مادر جای گرفته است.  
 این عشق در همراهی با عمل و حرکت است که معنا پیدا می کند. یعنی  
 شور حسینی، با شعور، به عمل حسینی بدل می گردد.

آنهایی که در عملیات های هشت سال دفاع مقدس برای ما این  
 افتخارات را آفریدند، عشق و ایثار را همراه با عمل به دستورات امام  
 حسین علیه السلام و ائمه اطهار به ظهور رسانند.

نه عشق و نه عمل به تنهایی راه به جایی نمی برند.  
 عشق به تنهایی می تواند انسان را به جایی برساند، ولی به کمال قرب نه.  
 عمل تنها نیز می تواند انسان را به حرکت وادارد، ولی ممکن است  
 انسان در ضلالت به سوی گمراهی و تباهی برود.

برای همین در قرآن کریم خداوند تبارک فرموده است: «لَا تَقْفُ مَا  
 لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، به چیزی که درباره آن علم نداری عمل نکن.

آنهایی که در سرزمین های پاک جبهه ها با خون خودشان مناطق را  
 گلگون کردند و با ایثار، درایت، اخلاص و عمل پیروزی آفریدند، عشق

حسینی در دل، شور حسینی در سر و عمل حسینی در جوارح خود داشتند تا توانستند با تمامی وجود آن حماسه‌ها را بیافرینند. خلاصه آن که چراغ می‌خواند و کشتی می‌برد. چراغ هدایت است و کشتی حرکت. باید هدایت شد و بر آن هدایت حرکت کرد. پس اگر می‌خواهیم در کشتی حسین بنشینیم باید عمل حسینی داشته باشیم.

عزیزان، حال دیگر ما پیر شده‌ایم و شما اول راه هستید و در آینده سکان‌داران ارتش جمهوری اسلامی ایران خواهید بود. شما وارثان این پیروزی‌ها و افتخارات و حماسه‌های رزمندگان حسین زمان، خمینی کبیر خواهید بود. من اشاره کردم که هدف معارف جنگ انتقال آموخته‌های جنگ است.

غفلت نکنید!

شما وارثان خمینی کبیر و رهروان و پیروان خامنه‌ای عزیز هستید که هر دو حسینی‌اند.

یقین داشته باشید که کوچکترین غفلت، ندامتی به همراه خواهد داشت که خدای ناکرده قابل جبران نیست.

بر شما واجب است: یادگیری نحوه جنگیدن، آموختن تفکر جنگی و چگونگی اندیشیدن و عمل کردن در مسیر جهاد.

پس باید با هم دست در دستان امام حسین علیه السلام بگذاریم.

او ما را به سوی نور هدایت می‌کند و به سمت قرب الهی می‌برد.

إن شاء الله کار این اساتید به تأسی از سالار شهیدان این است که با آموزش‌های نظری به شما راه بنمایند و چراغ راه‌تان باشند.

شما نیز در میدان عمل و آموزش عملی شاگردی مکتب حسینی  
نمایید تا حسین علیه السلام شما را راه برد و حرکت دهد.  
در این مکان‌ها شما چراغ‌های هدایت حسینی و حرکت‌های حسینی  
را دیده‌اید و می‌بینید. امید است که شما هم در همین مسیر گام بردارید  
و إن شاء الله که ما و شما همگی موفق باشیم.

## این زمین در آن زمانه

لیالی قدر است و شما رزمندگان آنانی هستید که:

قدر خویش،

قدر امام خویش،

قدر دین، شرف و عزّت خویش دانسته‌اید.

کمی از قدر بگوییم و بشنویم؟

قدر، هم مصدر است و هم اسم مصدر؛ یعنی هم معنی اندازه کردن، میزان کردن، مساحت کردن، متر کردن، تعیین کردن و مقدر کردن می‌دهد و هم معنای اندازه، میزان، شأن، تقدیر و تعیین می‌دهد. هر دو گونه این معنای را دارد و لذا معنای اندازه و قدر و شأن خویش داشتن را می‌دهد. قدر و شأن و اندازه خویش ساختن را نیز معنی می‌دهد. از طرفی شأن، اندازه، مساحت، مقدرات و میزان انسان را تبیین می‌کند، وقتی که مورد تعلق آن در هر دو برداشت، آدمی باشد.

ظریفی می‌گفت، انسان در ابعاد مختلف ساخته می‌شود و یا ابعاد گوناگونی در انسان شدن آدمی مؤثرند؛ و البته دو بُعد عمده و اساسی در این زمینه، مکان و زمان است؛ یعنی انسان شدن و به کمال رسیدن در زمین و در زمان تحقق می‌یابد و برای همین آدم به زمین هبوط کرد، آن هم برای زمان معین زندگی در زمین؛ بسیاری شرایط و عوامل دیگر برای انسان‌سازی بشر در این دو دایره (زمین - زمان) جای می‌گیرند.

دقت کنیم در قرآن، هم مکان‌هایی شریف و عزیز و بزرگ شمرده شده است و به بعضی از آنها سوگند یاد شده «لا اقسم بهذا البلد» و هم زمان‌هایی را شریف و عزیز و بزرگ شمرده است و به آن سوگند هم

خورده است «والعصر» (قسم به عصر ظهور یا عمر زندگی انسان یا زمان) و شب قدر یکی از آن زمان‌های شریف و اشرف آنان است «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ».

دقت کنیم، قدر در رمضان است، با همه ویژگی‌ها و کرامات و عظمت‌هایش. برای چه؟ زمانی برای انسان شدن.

رجب قبل از رمضان و با ایام‌البیض خود که گرچه زمان است ولی در مکان محقق می‌شود. در این ایام شیعیان به مسجد جامع می‌روند و با شرایطی مواردی را بر خود واجب می‌نمایند که معتکف شوند.

در رجب در ساختن مکان خویش می‌کوشیم، مسجدی آن‌هم مسجدی که جامع باشد (جامع جمیع جهات انسان‌سازی و جامعه‌سازی) را بر می‌گزینیم و در آن بیتوته می‌کنیم، در مسجد زندگی می‌کنیم، جایی پاک برای زندگی تا بعد از اعتکاف در شهر و کوچه و خانه‌مان بر زمین پاک سجده کنیم.

جایی که بر آن گندم می‌رویانیم پاک باشد. زمینی که بچه‌مان در آن متولد می‌شود پاک باشد، جایی که بر آن سفره می‌گسترانیم پاک باشد.

بر جای پاک سر بر زمین بگذاریم، در جای پاک سر از بالش خواب برداریم. در زمین پاک معاش داشته باشیم و در زمین پاک ممات.

این رمز اعتکاف در مسجد جامع در ایام‌البیض رجب است. معاش و ممات در مکانی مطهر.

و در رمضان و در قدر، به دنبال زمان پاک هستیم.

در رجب زمین را طاهر می‌سازیم و در قدر زمان طاهر را درمی‌یابیم، که دانه و بذر انسانیت برای سربرآوردن از خاک و به افلاک قد کشیدن، زمین حاصل‌خیز و زمان مناسب کاشت و داشت و برداشت نیاز دارد و شیعیان زمین و زمان پاک برای تناور شدن درخت طیبه وجود انسانی را

در ایام البیض رجب، مسجد برمی‌گزینند تا برگ‌های درخت طیبه آن در زمان مناسب یعنی قدر به آسمان رسیده و میوه درخت وجود به بار نشیند.

مکان برای طاهر کردن عمل.

زمان برای طاهر نمودن امل.

هر دوی اینها لازم و ملزوم یکدیگرند.

«الذین آمنو و عملوا الصالحات»

با عمل نیک، آرزوی نیک تحقق می‌یابد و آرزوی نیک، عمل نیک

می‌طلبد.

- عصاره رجب در ایام البیض و در سه روز است و عصاره رمضان در ایالی قدر و آن هم در سه شب است. هر دو سه شب دارند، هر سه شبی که به پاک کردن زمین زندگی و طاهر نمودن زمانه زندگی اختصاص دارند، مگر نه این که در شبهای قدر مقدرات در زمان رقم می‌خورد!

- زمین و زمان، زمینه و زمانه باید با هم هماهنگ باشند تا قدر انسان و شأن انسان الهی شود.

- مثال عینی کربلا (زمین پاک) و عاشورا (زمانه پاک) است.

- شب قدر برای این است که انسان در آن شب، قدر خویش

بیافزاید؛ قدرت و شأن و جایگاه خویش را در زمان باقی و حتی زمانی را که گذشته است در گستره زمین تا خلد برین اعتلا دهد.

- یک نکته ظریف دیگر از آن ظریف برای ظرافت شب قدر بگویم.

شنیده‌ایم که: ملائکه الله می‌آیند تا تقدیر انسان‌ها را که رقم خورده است به

امام زمان علیه السلام تقدیم نمایند ولی ظرافت این مهم که شنیده‌ایم و همه بر آن واقفیم شاید این باشد: «تقدیر را ما / املاء می‌کنیم و آنان - ملائکه الله -

می‌نویسند و نوشته را به محضر ولی عصر علیه السلام تقدیم می‌دارند تا مهر تأیید

حضرت حق جل و جلاله با امضاء صاحب عصر و زمان، قطب عالم امکان، امام امین و امان و خلیفه الرحمن در زمین و آسمان بر آن نقش بندد. «یعنی تقدیر را ما می خوانیم، ما رقم می زنیم، این همان اراده و اختیار انسانی است و معنای «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»<sup>۱</sup> همین است و برای این که قدر را خود رقم زده ایم، مسئولیم و پاداش و عقاب متوجه ماست.

در شب قدر، ما سرنوشت خویش را فریاد می زنیم - با زبان دل و جان و همت - و فرشتگان می نویسند و به تأیید و مهر امام زمان علیه السلام می رسانند. این یعنی همان که سرنوشت انسان در اختیار اوست، انسان خود تقدیر خویش را رقم می زند، اندازه، وسعت و شأن و قدر و منزلت خویش را می سازد و اعتلا می بخشد، این در شب قدر تحقق می یابد.

- خواسته ما، همت ما، خواندن ما و نگارش ملائکه الله و تأیید حق تعالی با رؤیت و امضاء خلیفه الله: امام زمان علیه السلام.

باید در شب قدر، قدر خویش بیافزاییم.

برنامه انسان سازی حضرت حق برای بشر را در اختیار داریم، این برنامه قرآن است، باید خواسته های خودمان را در آن جای دهیم.

یک ظرافت دیگر در همین جای دادن خواسته خود در برنامه الهی با اندازه، قدر و شأن شایسته در اینجا نهفته است که بیان می کنیم:

چرا این شبها مصادف با ضربت خوردن، شهادت و سوم شهادت شیر پیشه زار ایمان، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است؟ شاید جواب این باشد که:

۱. شیخ صدوق، توحید، باب ۵۹، حدیث ۸.



قرآن نقشه راه است، برنامه جاوید انسان‌سازی است، ولی نقشه نیاز به اطلاعات نقشه دارد. مقیاس نقشه، علائم روی نقشه باید در پایین، بالا یا حاشیه نقشه باشد تا بتوان نقشه را خواند و به آن عمل کرد. از طرفی نیاز به گونیا، نقاله و خط‌کش (اندازه، میزان، قدر) داریم تا فواصل نقشه را برای طی کردن روی طبیعت و زمین حساب کرده و راه بپیماییم. این میزان و خط‌کش و اطلاعات روی نقشه آنچه که قدر و اندازه کلمه کلمه و فاصله فاصله نقشه را برایمان ارائه می‌دهد، امیر مؤمنان علیه السلام است، او تفسیر قرآن، تلاوت قرآن، قرآن گویا و ناطق است. او قدر و منزلت و خط‌کش و میزان تطبیق نقاط روی نقشه با طبیعت و سرشت و رفتار و پیمایش ما در هستی است.

ما در این شب‌ها نقشه (قرآن) را بر سر می‌نهییم و گاهی در مقابل گذاشته و می‌گیریم و معصومین را می‌خوانیم. معصومین که امامند و اول آنان و پدر آنان امیر مؤمنان است و تربیت شده دین احمد صلی الله علیه و آله و به دست محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است نیز میزان و راهنمای نقشه‌اند.

در شب قدر نقشه و متر و میزان را کنار هم داریم تا راه را ترسیم و ملائکه الله آن را ثبت و به امام زمان علیه السلام عرضه بدارند تا گواهی فرماید.

با نقشه و این میزان، قدر خویش را رقم می‌زنیم، شأن خویش را یافته و تعالی می‌دهیم. مگر معنای قدر، اندازه و شأن نبود؟ تلاش می‌کنیم تا در آن قالب جای گیریم. آن قدر و غالب‌اعلایی است گرچه هیچ بشری نمی‌تواند آن جایگاه و ظرفیت آن قدر و قالب را پر نماید، ولی تلاش می‌کنیم تا در آن وسعت لایتناهی، اندازه و ظرف بزرگ به وسعت هستی (علی مرتضی) گوشه‌ای را پر کنیم و در گوشه‌ای جای گیریم.

در شب قدر با خط کش و میزان علی علیه السلام، نقشه حضرت حق را جستجو کرده و آن را خوانده و در آن نقشه جایگاه خویش را مشخص و اعتلا می‌بخشیم، جایگاه خویش را برای ملائکه الله می‌خوانیم تا املاء کند. شاید برای همین است که شب‌های قدر با ضربت خوردن و شهادت امیر مؤمنان مصادف است.

دنیا همه شب است اگر نور ایمان نباشد و شب درخشان‌تر از روز است اگر شب قدر باشد، بلکه درخشان‌تر از هزار ماه است.

اگر نفس سرکش بر انسان غلبه کند همه روشنایی‌ها رخت بر بسته و ظلمت مکان و زمان ما را می‌گیرد و آن وقت در روز روشن هم هوای نفس و شیطان برای ما میزان و قدر و منزلت و شأن و جایگاه می‌سازند (حتی اگر نقشه ما قرآن باشد)، آن وقت طرح و شأن و جایگاه ما نه به امضاء امام زمان علیه السلام که به امضاء شیطان می‌رسد و تقدیر ما شیطانی می‌شود. روز با شیطان تاریک می‌شود و ظلمت شب، با علی و قرآن شب قدر می‌شود که از هزار ماه بهتر است. زندگی با شیطان ظلمانی و سیاهی و زندگی با علی نورانی و الهی است.

ظلمت دنیا در روز و شبش در تیره‌گی شیطان و نفس است و درخندگی و روشنایی شب‌هایش چون شب قدر با علی و فرزندانش است.

- در ظلمت و سیاهی شیطانی جهل است و آرزوهای بر باد رفته.
  - در نورانیت قدر و ولایت علی و اولاد علی، همت است و علم و فلاح.
- امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: نادان با آرزوهایش زندگی می‌کند و دانا بر همتش قدم استوار می‌کند.

نکند که در قدر آرزوهای ما از محمل نادانی باشد و بدون پشتوانه همت، که خدای ناکرده عاقبت آرزوی جاهلانه، تباهی است و سیاهی.

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده‌اند

و امیر مؤمنان فرموده: ارزش مرد به قدر همت اوست.

به عبارتی شب قدر شب همت بلند و الهی است، اگر شیعه علی علیه السلام

- آن شهید شب‌های قدر - هستیم.

کعبه، مکه، مدینه، کربلا، نجف، سامرا، کاظمین، اینها هیچ‌کدام بدون ولایت علی علیه السلام شأنی ندارند. نقشه بدون علائم، مقیاس، خط‌کش و میزان قابل بهره‌برداری نیست. مکه بدون ولایت، مدینه بدون ولایت و امثالهم روح و معنی نداشته و خواندنی و گویا نیست و این بی‌دلیل نیست که ولادت علی در کعبه و شهادتش در مسجد است. چون معنی کعبه و مسجد، علی علیه السلام است؛ یعنی از کعبه تا هر مسجدی در هر گوشه دنیا، از این طرف هستی تا آن طرف هستی با میزان ولایت، با خط‌کش ولایت می‌توان نقشه را خواند و مسیر را پیمود.

امت مسلمان ایران اسلامی به رهبری امام در انقلاب و در دفاع مقدس چنین کرد. با نقشه قرآن و راهنمای نقشه یعنی ولایت عمل نمود. سرزمین جبهه‌ها در ایام دفاع مقدس، شب‌های قدر زیادی داشته و در هر شب جبهه قدر و منزلت‌هایی رقم خورده و به امضاء امام زمان علیه السلام رسیده که قدر و منزلت شهدا از این جمله است. جبهه شب قدر شهدا، جانبازان، مفقودین و آزادگان بوده است.

جبهه‌ها خود قدر بوده‌اند برای شب‌های قدر؛ جبهه‌ها انوار لیالی قدر بوده‌اند در ظلمت سرای جهل و ظلم، در این زندگی دنیایی.

در جبهه‌ها نقشه (قرآن) و قدر و میزان و خط‌کش (ولایت) توأمان حضور داشته‌اند و صدق این ادعا خون‌های پاکی است که بر زمین جبهه‌ها ریخته است.

شب‌های جبهه شب همت‌های بلند و شب‌های نورانی قدر برای دریدن پرده جهل، ظلمت و کفر بوده‌اند.

و زمین جبهه‌ها مسجد جامع اعتکاف رزمندگان.

زمان‌های جبهه و شب‌های حمله و دفاع آن، شب قدر جهادگران فی سبیل الله بوده است.

زمین جبهه‌ها با خون شهدا طهارت و قداست یافته بود. در آن زمانه که آرزوها و خواسته‌ها الهی شده بود، این زمین (سرزمین جبهه‌ها) با عمل صالح از بهترین نوع آن که عشق به الله، ایثار و شهادت است، پُر شده بود. این زمین (سرزمین جبهه‌ها) در آن زمانه محل اعتکاف بود. و آن زمانه (هشت سال دفاع مقدس) در این زمین جبهه‌ها هر شبش شب قدر بود؛ زیرا که شهدا در شب‌های حمله قدر خویش شناختند و آن را با میزان ولایت ساختند و به قدر شهادت نائل شدند و روزهایش ایام الله بود که سختی‌ها و مرارت‌هایش عاشقانه تحمل می‌شد و هر روزش تجلی صبر و نماز بود. جبهه به کربلا و عاشورا تأسی کرده بود.

این زمین در آن زمانه، گلگون و پاک، و آن زمانه در این زمین، زمانه پاکی و عشق بود.

زمین پاک و زمانه پاک.

سرزمین جبهه‌ها و زمانه هشت ساله دفاع مقدس این چنین بود.

زمین قدسی و زمانه قدسی که الگوش کربلا و عاشورا بود.

جنگ ما یک جنگ نابرابر بود، ولی قرین پیروزی - هم‌چون بدر - این

زمین (جبهه‌ها)، بدر بود و آن زمانه (هشت سال)، قدر.

- پروردگارا! ما را از بهره‌مندان قدر جبهه‌ها و قدرشناسان قدر خویش و قدرسازان با نقشه و طرح قرآن و میزان و راهنمای ولایت امیر

مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه معصومین از فرزندان علی و فاطمه  
قرار ده.

- پروردگارا! ما را قدردان حضرت امام علیه السلام، قدردان انقلاب امام و  
نظامی که او بنیان گذارش بوده، قرار ده.

- پروردگارا! ما را قدردان خون شهدا، ایثار جانبازان و صبر خاندان  
شهدا، مفقودین و آزادگان قرار ده.

- بار الها! ما را قدردان نعمت ولایت فقیه و وجود مقام معظم رهبری  
انقلاب حضرت آیت الله العظمی امام خامنه‌ای مدظله العالی قرار ده.

إن شاء الله

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

«التوبه: ۱۱۱»

خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده؛ آنها در راه خدا جهاد کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند. این وعده قطعی است بر خدا و عهدی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا باوفاتر به عهد خود کیست؟ ای اهل ایمان! شما خشنود باشید که در این معامله و معاهده با خدا سعادت بزرگی است.

## بصیرتی نافذ و ایمانی محکم

طفل کوچکی بود. شاید ۶ الی ۷ ساله. روی زانوی پدر نشسته بود. پدر شمارش اعداد را به او می آموخت. به او فرمود: قلّ واحد (بگو یک). کودک کلمه واحد را تکرار کرد. پدر فرمود: قلّ اثنین. کودک نگفت.

پدر سؤال کرد: پسرم چرا نمی گویی دو؟ کودک پاسخ داد: پدرجان! حیا می کنم با زبانی که یک گفته ام، دو بگویم.

آری! توحید در خانه پدر این گونه در قلب و وجود او خانه کرده بود که غیر از او نمی دید و نمی خواند. دوئی در هستی نمی یافت. او در خانه ای تربیت می شد که - در همین خانه - وقتی دخترکی کوچک در قبال اظهار محبت پدر از پدرش می پرسد: پدرم ما را دوست داری؟ و پدر می گوید: آری دخترم.

زینب به پدر می گوید: قلب فقط خانه خداست و دو دوستی در یک دل جمع نمی شود، پس پدرم تو خدا را دوست داری و به ما رحم و شفقت داری. او مادری دارد مؤدب، عارف، مخلص به اهل بیت، عفیف و خردمند. مادرش فاطمه بنت حزام بن خالد کلابی است. از خاندانی اصیل و شریف که به شجاعت، دلیری، کرامت، میهمان نوازی، به پهلوانی و سوارکاری اشتهار دارد.

طایفه کلاب در بین طوایف عرب هم چون ستاره ای فروزان می درخشد.

و اما پدرش فخر جن و انس، وصی، برادر و داماد رسول خاتم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان است که خلقتش از نور پیامبر است. باب علم نبی و برای پیامبر به منزله هارون برای موسی بوده است.

آری! پدر او علی حیدر کرار، فاتح بدر و خیبر و حنین است.  
علی خورشید ملک و ملکوت است.

و عباس در دامان این پدر و آن مادر و در کنار و همین‌طور تحت ولایت و امامت دو سرور جوانان اهل بهشت، دو امام معصوم علیه السلام و حسین علیه السلام و در کنار خواهرانی چون زینب و ام کلثوم تربیت می‌شود. و تعجب نیست که این چنین صاحب فضائل و کمالات برجسته‌ای می‌گردد که جز آنمه که اسوه و الگوی وی هستند، کسی در جن و انس به مقام او نرسیده است و نخواهد رسید.

او از پدر هاشمی و علوی و از مادر کلایی است که به دست سه امام معصوم تربیت شده. این چنین تربیت شده که آن چنان حماسه‌ای ساخته است از توحید و عشق به ولایت.

نقاب بر چهره آن جوان بود وقتی به میدان آمد و هم‌اورد طلبید. آثار هیبت و شجاعت و قدرت در اندام و وجود او آن چنان آشکار بود که احدی از شامیان جرأت آمدن به میدان نکرد.

معاویه به ابن شعثاء گفت: برو با او بجنگ!

ابن شعثاء گفت: عرب مرا با ده هزار سوار برابر می‌دانند چگونه مرا با این جوان ناشناس به نبرد مأمور می‌کنی؟ مرا هفت پسر هست. یکی از آنها را به جنگ وی می‌فرستم تا کارش را بسازد.  
طولی نکشید که فرزند ابن شعثاء از پا درمی‌آید.

او فرزند دیگرش، سپس فرزند دیگر و به همین ترتیب تمامی فرزندان را به جنگ آن جوان فرستاد که همگی کشته شدند.



ابن شعثاء ناچار شد که خودش به جنگ بشتابد.  
به میدان آمد و گفت تو کیستی که این چنین فرزندانم را کشتی؟! به  
خدا سوگند پدر و مادرت را به مرگت می‌نشانم.

بعد از زد و خوردی طولانی آن جوان ناشناس او را نیز دونیم کرد.  
همه از شجاعت، قدرت و توان جنگی او در شگفت شدند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او دستور داد بازگردد.

او از وسط میدان نبرد تن به تن صفین بازگشت و نقاب از چهره  
برداشت و علی بر پیشانی قمر بنی هاشم، عباس دلاور، که پهلوانانی را  
چند لحظه پیش به هلاکت رسانده بود بوسه زد. عباس در آن زمان ۱۵ یا  
۱۷ ساله بود.

عباس برای جوانان بنی هاشم الگو و صراط مستقیم بود. او یک موحد  
مخلص، شجاع و ایثارگر بود. او فقیهی بزرگ و از افاضل و اکابر فقهای  
اهل بیت علیهم السلام بود. معصومین فرموده‌اند که عباس علم را چون غذایی  
گوارا نوش جان کرده است.

او پا به پای برادر بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام و همین‌طور دیگر برادر  
عزیزش سالار شهیدان در کار، تجارت و جهاد انجام وظیفه می‌کرد و از این  
بزرگواران درس عمل و مجاهدت خالصانه در راه حق جل جلاله می‌آموخت.

عباس تربیت یافته اهل بیت عصمت و طهارت بود.

علم، حلم، سیاست، کیاست، شجاعت، ایثار، عرفان، ادب، تسلیم خدا  
بودن، مطیع مولا بودن و خلوص، با خون و گوشت و پوست عباس عجین  
بود.

از این‌رو فضل و بزرگواری راضی نشد تا کسی غیر از عباس پدر آن  
باشد و ابوالفضل نامیده شود. گرچه می‌گویند فرزندی بنام فضل داشت و  
از این جهت ابوالفضل می‌خواندندش.

پدر عادت داشت که وقتی کودکش را در آغوش می‌گرفت، بر صورت و چشمانش بوسه می‌زد. ولی آن روز پدر وقتی چشمانش به دست و بازوی کودک خویش افتاد، بر دست و بازوی طفلش بوسه زد؛ بوسه‌ای همراه با اشک که چشمان پدر را تر کرده بود.

ام‌البینین با تعجب دلیل گریه را از شوهرش پرسید. علی مرتضی جریان کربلا و واقعه‌ای را که پیش خواهد آمد برای همسرش گفت. ام‌البینین از ناراحتی گریست؛ اما این خانم عاشق اهل بیت بود و به راه و سیره امامش یقین داشت. بعد از لختی، اشک‌های خود را از صورت زدود و حمد خدا را بجا آورد که فرزندش در راه حسین کشته خواهد شد. او در چنین روزی - چهارم شعبان - دنیا آمده است که در عاشورای ۶۱ هجری سپر جان حسین زهرا شود.

عباس در عاشورا پیشگویی الهی پدرش را - که از پیامبر خدا ﷺ و او از جبرئیل امین و او نیز از کتاب محفوظ حق خوانده بود - تحقق بخشید و خود و برادرانش را در کشته شدن بر حسین بن علی، نور دیده رسول خدا و فاطمه زهرا، مقدم داشت.

عباس علیه السلام، مصداق و تفسیر آیه شریفه *اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم* بود. او اولی الامر را به جهانیان نشان داد، تا در تاریخ و تا ابد بماند که یزید شرابخوار و فاسد و ظالم و یزیدیان تاریخ اولی الامر نیستند. بلکه سلاله پاک عصمت و طهارت و فقیهان پیرو ائمه و پاکان راه خدا، اولیاء امورند.

عباس خود یک آیه از آیات هستی است که تفسیر اعتقادی، اخلاقی، عرفانی و دفاعی دارد. او جمال ظاهر، زیبایی باطن و پاکی و اخلاص در عمل را با هم داشت و از هر نظر در تعادل بود.

دستان خویش را در راه حسین داد تا دستگیر مؤمنین و دوستدارانش باشد و باب‌الحوایج گردد.

او نه تنها ماه بنی هاشم که ماه تمام بشریت و انسانیت است. اگر ائمه اطهار هر کدام خورشید ملک و ملکوت هستند، او ماهی است که انوار اهل بیت از وجودش متجلی می‌گردد.

او در این دنیا بعد از اهل بیت علیهم‌السلام و ائمه معصومین علیهم‌السلام، سرآمد انسان‌های روزگار است که در آخرت نیز چنین است.

امام سجاده علیه‌السلام فرموده‌اند: «برای عمویم عباس در قیامت و در پیشگاه خداوند منزلتی است که همه شهدا به آن غبطه می‌خورند.» همه شهدا یعنی حمزه سیدالشهدا، شهداء بدر و احد و جعفر طیار شهید جنگ موته هم.

خوشا به حال عباس و عاشقان عباس.

امام حسین در تاسوعا و عاشورا هر وقت اراده می‌فرمود، برادرش، فرمانده لشکرش، یار و یاورش، پشت و پناهِش و سقای اردویش، عباس را بخواند، با عبارت بنفسی *انت یا اخی* (جانم به قربانت برادرم) او را صدا می‌زد. حسین که جان عالم است و جان جن و انس به فدای او باد، چنین به عباس اظهار محبت می‌کرد.

اگر او خودش را در کشته شدن بر حسین زهرا مقدم داشت، مادرش حضرت ام‌البنین نیز در سوگ او و سه فرزند دیگرش، حسین را بر عباس و فرزندانش مقدم داشت.

و این چنین بود که زینب کبری با رسیدن به مدینه با آن همه داغی که دیده بود و در مسلخ عشق نظاره‌گر شهادت حسین و فرزندانش بود، ابتدا به دیدار ام‌البنین رفت و به او تسلیت گفت.

حق شهدای کربلا حق بزرگی است و عباس بر شهدای کربلا هم حق دارد.

او سفیر امام، حاجب، نگهبان، فرمانده، پرچمدار امام و سقای خیام حسینی بود.

اگر حسین زهرا را در هفت زیارتگاه (به اعتبار حضور و گذر سر مبارک حضرتش) در شهرهای مختلف زیارت می‌کنند: در دمشق، در رقه ساحل فرات در سوریه، در عسقلان در فلسطین، در قاهره، در مدینه منوره، در نجف در محلی بنام حنّانه و هفتمین جا کربلای معلّی، پس از او عباس قمر بنی هاشم است که بیشترین زیارتگاه را دارد، که در چهار محل زیارت می‌شود: در دمشق در مقبره باب الصغیر، در حوالی صحن قهرمان علقمه در دو زیارتگاه دست راست حضرت و دست چپ حضرت و چهارمین جا مرقد و مزار شریف ایشان.

عباس یکی از سه تنی است که دو دست خویش را فدا کرده‌اند. در اسلام سه تن هستند که هر دو دست را در راه خدا تقدیم کرده‌اند:

- مصعب بن عمر پرچمدار رسول خدا در اُحد.
  - جناب جعفر طیار عموی عباس در جنگ موته.
  - و سومین، عباس بن علی، ابوفاضل در عاشورای حسینی.
- آری، او دو دست خویش داد تا دستگیر مؤمنان گردید و باب الحوائج لقب یافت.

او که شمشیر زنی بزرگ، فرمانده‌ای دلاور و پرچمداری بی‌بدیل است به اصرار از مولایش در آخرین لحظات ظهر عاشورا می‌خواهد که اجازه دهد بر دل لشکر دشمن بتازد و شهید شود.

جنگیدن حرفه و افتخار اوست، ولی مولایش از او می‌خواهد که باز برود و برای کودکان خیام آب بیاورد.

این فرمانده بزرگ کسر شأنش نمی‌شود. باب اجتهاد باز نمی‌کند. به غرور رزمی‌اش لطمه نمی‌خورد.

«اطاعت مولای من! آنچه تکلیف است اطاعت از مولی است نه آنچه خود خوش می‌دارم، هرچند شهادت در دل لشکر دشمن باشد.»

گرچه به این لیاقت هم به بهترین وجه نائل می‌شود.

این چنین است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عموم عباس بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت.

امام شناسی، تسلیم در برابر امام، بصیرت قوی، عقلی متین و یقین به آخرت از عباس چنین شخصیتی جاودانه ساخت که در عاشورا بفرماید:

به خدا اگر دستم را قطع کنند من از دینم حمایت می‌کنم و دست از حمایت امامی که یقینش صادق و یادگار پیامبر خداست برنمی‌دارم.

عباس با چنین یقینی امام زمانش را یاری کرد تا حسینیان و حسین دوستان و آزادی‌خواهان و عدالت‌جویان تا قیام قیامت نام او را کنار نام سرور شهیدان حسین بن علی یاد نمایند.

او به مقامی رسیده است که معصومین برای او زیارت نامه و ادعیه دارند.

مقام او بالاست. آیا از عصمت بالاتر مقامی هست؟ بگویم که عصمت داشت؟

عصمت ضروری مقام منیع رسالت، وصایت و امامت است؛ یعنی هیچ رسول و امامی نیست که معصوم نباشد. ولی دلیلی نیست که برای دیگران که ضرورت نیست میسور هم نباشد.

دو دلیل از مقام حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به عصمت برایتان

بگویم:

**دلیل اول:** شهداء کربلا را طایفه بنی اسد مساعدت نمودند و دفن کردند. نوبت به سالار شهیدان، قافله سالار کربلا که رسید حضرت سجاد طایفه بنی اسد را در دفن پدرش امام حسین شرکت نداد، زیرا دفن امام به عهده امام است و خودش به این کار مبادرت ورزید و بعد برای دفن عمویش عباس نیز چنین کرد و به تنهایی عموی عزیزش را دفن کرد. حضرت ابوالفضل که امام نبود ولی لایمسه *إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ*! پاک را جز پاک دست نرسد. او مقام امامت ندارد ولی چرا معصوم نباشد؟ امام بدون عصمت نمی‌شود. نبی و رسول بدون عصمت نمی‌شود. ولی معصوم بدون مقام رسالت و وصایت و امامت می‌شود. مگر فاطمه زهرا امام بود؟ مگر مریم عذرا امام بود؟ مگر لقمان حکیم امام یا پیامبر بود؟ عباس بن علی تالی تلو امام است و چنین است که معصوم به دفن ایشان اقدام می‌کند.

**دلیل دوم:** او که با شهادتش، حسین مظلوم می‌گوید: «اکنون پشتم شکست و چاره‌جویی من کاهش یافت.»<sup>۲</sup> او تکیه‌گاه و پشت و پناه حسین بود. مگر امام معصوم می‌شود به غیر معصوم تکیه کند؟ مگر غیر معصوم می‌تواند چاره‌جو برای امام باشد؟

خوشا به سعادت عباس که امام صادق علیه السلام در فرازی از یک زیارت طولانی او را این چنین زیارت می‌فرماید:

سلام خدا و فرشتگان مقرب و انبیای مرسل و بندگان صالح و همه شهدا و صدیقان پاک صبح و شام بر تو، ای پسر امیر مؤمنان. شهادت می‌دهم برای تو به تسلیم و تصدیق و وفا و

۱. واقعه: ۷۹.

۲. به نقل از: احمد بهشتی، قهرمان علقمه، اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۶۶. (الآن أنکمر ظهري و قلت

حیاتی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۷۲).

اخلاص در راه جانشین پیامبر مرسل و سبط برگزیده و دلیل دانا و وصی مبلغ و مظلوم درهم شکسته. خداوند تو را به پاس اینکه در راه پیامبر و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین - که درود خدا بر آنها باد - صبر کردی و پاداش جُستی و کمک کردی، جزای خیر دهد و پاداش آخرت برای تو نیکوست. شهادت می‌دهم که تو به راه جنگجویان بدر و مجاهدان راه خدا گام زدی و در جهاد با دشمنان خدا اخلاص ورزیدی و در نصرت اولیائش خلوص داشتی و از دوستان خدا دفاع کردی. خداوند بهترین و کامل‌ترین پاداش را به تو دهد؛ کامل‌ترین پاداش کسی که به بیعت او وفا کرد و دعوتش را اجابت نمود و والیان امر او را اطاعت کرد.<sup>۱</sup>

در پایان کلامی از آقایی که انتظار فرجش از بهترین عبادات است، مصلحی که چشم بشریت به ظهور او منتظر است و قلوب انسان‌های آزاده به عشق او می‌تپد، در مورد عمویش عباس بشنوید:

سلام بر ابوالفضل‌العباس فرزند امیرالمؤمنین که جان خود را در راه برادر فدا کرد و از دیروزش برای فردایش توشه گرفت و در راه برادر جانبازی کرد و خود را سیر بلا ساخت و برای او آب آورد و دست‌هایش قطع شد. خداوند قاتلانش را لعنت کند.<sup>۲</sup>

عزیزان این مناطق عملیاتی سرزمین سربازان، پاسداران و بسیجیانی است که به تاسی از حضرت عباس، در راه دین و رهبرشان دست‌ها دادند، سرهایشان شکافته شد، ولی دست از مولا و رهبرشان برنداشتند تا به آسمان پرکشیدند. باید از آنها تبعیت کنیم و درس پیاموزیم تا ما هم ابوالفضلی گردیم.

---

۱. شریف قریشی، باقر. العباس ابن علی رائد الكرامه و الفداء فی الاسلام، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۴۲.

خدایا ما را ابوالفضلؑی قرار بده، تا در راه ولایت و رهبرمان دست و سر  
و جان بدهیم و علی و حسین زمانه را چون او یار و یاور باشیم. خدایا  
میلاد عباسؑ را بر ما مبارک گردان و این روز را بر جانبازان گرامی  
دار!

تولد امام سجادؑ را نیز بر ما عید قرار ده!

اللهم وَفِّقْنَا لِمَا نُحِبُّ وَ تَرْضَى



## چطور این چنین شدند

محاسن او سفید بود، حدود پنجاه سال یا بیشتر سن او بود، شاید نزدیک به بیست و پنج سال از خدمت نظامی‌گری او در زمان طاغوت و در ارتش وقت بود. از نظر نظامی با سواد، هوشمند، قاطع، مدیر، منظم، جدی، شجاع و فداکار بود. وقتی سرهنگ صیادشیرازی فرمانده نیرو شد و از او سؤال کرد حاضری با من خدمت کنی؟

گفت: من سربازم و نظام اسلامی شما را به فرماندهی نیرو گمارده و حضرت امام - که فرمانده کل قواست - شما را منصوب کرده و من فرماندهام را اطاعت می‌کنم و همه توان و جانم را برای انجام وظیفه فدا خواهم کرد.

همین مرد در دعای کمیل در قرارگاه کربلا طوری زاری می‌کرد که صیادشیرازی متعجب شد و وقتی این شگفتی خود را به عرض حضرت امام (ره) رساند، امام راحل فرمودند: «این اصل بازگشت انسان به فطرت خویش است.» و این سرباز شجاع و لایق وقتی دختر جوان نوزده ساله‌اش در بستر بیماری بود و همسرش این موضوع را تلفنی به اطلاع او رساند که مژگان بیمار است بیا و کنارش باش، به دلیل مأموریت از همسرش عذرخواهی کرد و از منطقه عملیات به شهر خودش نیامد و بعد از چند روز که همسرش در تماس بعدی گفت مژگان در بستر مرگ است بیا که برای آخرین بار تو را ببیند و او را ببینی، به همسرش چنین پاسخ داد که:

ما درگیر عملیات هستیم، دخترم مژگان برادر و مادر و فامیل کنارش هستند و تقدیر خداوند هم هرچه باشد به وقوع می‌پیوندد و دخترم را به

خدا می‌سپارم، من اینجا فرزندان سربازی دارم که پدر و مادر و خانواده-  
هایشان کنارشان نیستند و در این شرایط جنگ و عملیات نباید این  
سربازان را که هر روز شهید و مجروح می‌شوند ترک کنیم.

آری؛ در جبهه ماند و مدت‌ها بعد از فوت و دفن و مراسم چهلم  
دخترش به خانه‌اش برگشت، خانه‌ای که دیگر دختر جوانش در آن نبود  
و بعد هم سر مزار او خود را تسلی داد و درنهایت نیز این امیر ارتش  
اسلام، سرتیپ نیایی به فیض شهادت نائل شد. از این نمونه در ارتش  
بسیار است.

وقتی ایثار و اخلاص شهید شهرام‌فر، عشق به شهادت آبشناسان، تشریح و  
انقلابی بودن اقارب‌پرست، تقید و تدین و مبارزه انقلابی شهید کلاهدوز،  
تهجد و تلاش مجاهدانه شهید نامجو، خلوص و عشق به امام شهید بابایی،  
سراسر تلاش بی‌وقفه و عشق به نظام شهید ستاری، شجاعت، زهد و  
شهادت‌طلبی شهید اردستانی، مردانگی و استقبال از شهادت دریادار همتی،  
دعای هر روز صیاد در طلب شهادت و ایثار و تلاش مخلصانه شبانه‌روزی او،  
در کام دشمن رفتن و نماز شب شیروودی و... مبارزه با نظام ستم‌شاهی  
شهید قرنی را می‌دیدم و می‌شنیدم، این سؤال برایم مطرح می‌شد که اینها  
همه دوران طفولیت، جوانی و همین‌طور بیشترین زمان نظامی‌گری خویش  
را در دوران قبل از انقلاب سپری کرده‌اند، در فضای ظلمانی طاغوت، نه در  
جوّ فضای نورانی انقلاب. چطور این‌گونه عاشق امام و انقلاب و جمهوری  
اسلامی هستند که هر لحظه برای شهادت بی‌تابی می‌کنند.

چطور این چنین‌اند؟

آیا تربیت پدر و مادر بوده؟

آیا خودشان صرفاً مجاهده با نفس داشته‌اند؟

در مدرسه این چنین تربیت شده‌اند؟

و چرا و چطورهای فراوان که ذهنم را مشغول می‌کرد. بالأخره تصمیم گرفتم با مطالعه و پژوهش، زندگی تعدادی از این شهدای شاخص، از جمله شهدایی که نام بردم و دیگری که تعدادشان به هجده شهید می‌رسید، را در یک فرصت قریب به شش ماه بررسی کنم.

از دوران کودکی تا لحظه شهادت، حتی زندگی پدر و مادر آنان را. به نتایج خوبی رسیدم که اگر بخواهم شرح بدهم، آن هم به تفکیک، برای هر شهید، حداقل قریب به پنجاه برگ می‌شود و قصدم نیست که در این فرصت کوتاه، چنین حجمی از مطلب را بیان نمایم؛ بلکه باید چکیده آن را برایتان در چند جمله بگویم، آن هم به این ترتیب که در نهایت بررسی نکات استثناء و غیرمشترک را حذف نموده‌ام و نکات مشترک، آن هم نکات مشترک غلیظ یا پررنگ که در همه این عزیزان به کرات دیده شده، یعنی مستند قوی، نه ضعیف را بصورت مجموعه جمع نموده‌ام، یعنی نکات مشترک مکرر و عام که باعث شده این عزیزان - که بیشتر عمر خود را در دوران پر از فساد و تباهی، ظلم و بی‌دینی طاغوت گذرانده‌اند، آن هم نه در حوزه علمیه و در مراکز اسلامی، بلکه در دل ارتش طاغوت - این چنین قرآن، اسلام، امام و انقلاب را یاری کنند، که هرکدام مناره‌ها و چراغ‌های هدایت در مسیر زندگی و کمال نسل‌های آینده به ویژه در نیروهای مسلح و ارتش حزب الله قرار گیرند.

البته همین نکات و مستندات قوی بررسی خویش را هم اگر بخواهم مشروح بیان دارم، شاید حداقل ۱۲-۱۰ صفحه مطلب باشد که نه در حوصله زمان است و نه در حوصله این جلسه. لذا فقط در چند جمله کمتر از نیم صفحه و بصورت اشاره این نکات را ذکر می‌کنم:

- نطفه پاک از صلب پاک پدر و در رحم پاک مادر؛

- شیر پاک مادر؛

- لقمه حلالی که پدر بر سر سفره می آورد؛
- مذهبی که با تقلید از مرجعیت در خانواده وجود داشته است؛
- تربیت خانوادگی براساس پاکی، آزادگی و صداقت؛
- زندگی به دور از رفاه‌زدگی و آسایش مرفهین بی‌درد و تحمل سختی‌ها و مشقّات در زندگی‌های کمتر از حد متوسط اقتصادی؛
- حشر و نشر خود و خانواده با مردم مستضعف و زجرکشیده و طبقه محروم؛

- عشق به امام حسین علیه السلام و مبانی عاشوراایی؛
- نزدیکی و حشر و نشر با علما و روحانیت (پای منبر و وعظ بزرگ شدن)؛

- مجاهده با نفس در دوری از لهو و لعب و فساد و فحشاء؛
  - تلاش برای آموختن و عمل کردن به آموخته‌های خویش؛
  - اطاعت از مولا و مقتدا و ولی امر خویش.
- این امور باعث شد که آنها فرقان یافتند.

لَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا<sup>۱</sup>

و خداوند به دلیل تقوا، راه خروج از ظلمت و هدایت به نور را برایشان رهنمون گردید (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا)<sup>۲</sup> و الطاف خویش را شامل حالشان نمود و لذا با عنایت حضرت حق، دم مسیحایی حضرت امام (ع) از قبل از انقلاب و در انقلاب و بعد از آن، فضای نورانی انقلاب و جمهوری اسلامی، فرصتی الهی را برای آنان مهیا نمود تا باطن پاک و سرشت الهی آنان در عمل، آن‌هم بصورت خدمت مخلصانه، سیره صادقانه، عمل

---

۱. انفال: ۲۹.

۲. طلاق: ۲.

شجاعانه و عشق به ایثار و شهادت متجلی شود و این طور شدند که دیدیم و دیدند.

حال شما عزیزان که این شاء الله همه این مؤلفه ها را از ابتدا تا انتها دارا هستید، یعنی از:

طهارت مولد دامان پاک مادر،

عشق حسینی در دل،

دینی که بر مبنای تقلید و عمل به سیره معصومین استوار است،

تلاش برای آموختن و عمل کردن برخوردارید و در نهایت نعمتی را دارا هستید که آنهایی را که نام بردم فقط بعد از انقلاب از آن بهره مند شدند و در قبل از انقلاب می رفت که ریشه آن در صحنه اجتماع از بیخ و بن برکنده شود، یعنی نعمت تنفس در فضای نورانی اسلام و عمل جامعه و حکومت به احکام اسلام و حال نیز موهبت بزرگ جمهوری اسلامی که میراث بزرگ امام<sup>(ع)</sup>، این معمار کبیر آن و شهدای والامقامی است که مدیون آنان هستیم.

نعمت عظمای دیگر که دارا هستید وجود سایه پربرکت ولایت که به لحظه لحظه زندگی ما مشروعیت و صبغه الهی می بخشد و نظام مقدس جمهوری اسلامی را در مسیر اسلام ناب محمدی<sup>ﷺ</sup> هدایت و امت اسلامی را از خطر دشمنان محفوظ می دارد، که امام حسن عسگری از قول امام رضا<sup>(ع)</sup> فرموده اند: *انَّ الْفَقِيهَ مِنْ أَفْضَالِ النَّاسِ خَيْرَهُ وَأَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ* (همانا فقیه آن کس است که به مردم خیر برساند و آنان را از آسیب دشمنان حفظ نماید).<sup>۱</sup> هشیار باشیم که دین، عزت و سعادت ما را

اصل ولایت فقیه تضمین می‌نماید. اگر هم‌چون شهدا به آن معتقد و مطیعش باشیم.

مورد مهم دیگر که باز توفیقی برای ما و شماست و برای آن عزیزان شهیدی که نام بردم نبوده است، وجود الگوهای قابل دسترس و هم‌عصر شماست و آن همین شهیدان بزرگوار هستند و نعمت پایانی که باز شما دارید و آنها نداشتند، تجربیات و یافته‌های ارزشمند و گران‌سنگ انقلاب و دفاع مقدس که توسط نسل انقلاب و دفاع و همین‌طور اسناد دست اول در اختیار شما قرار دارد و لذا شما می‌بایست هرکدام صیاد شیرازی، شیروندی، آشناسان، کلاهدوز، نامجو، ستاری، شهرام‌فر، بابایی، اردستانی، همتی و... شوید. زیرا تمام نعمات، توفیقات، ابزار و ملزومات مورد نیاز را برای این امر دارا هستید و انگیزه و روحیه این شایستگی را هم در این مناطق عملیاتی که مشحون از ایثار، حماسه، شهادت و خلوص است می‌یابید و یافته‌اید.

شما و ما باید تلاش کنیم به عنوان شیعه، زینت معصومین، زینت و فخر شهدا باشیم، نه خدای ناکرده مایه ناخشنودی و یا مایه ننگ آنان.   
 این‌شاءالله که وجود همه ما فخر و زینت معصومین و باعث خشنودی شهدا بوده و اعمال ما موجب رضایت امام زمان علیه السلام و مایه قرب به ساحت مقدس باری تعالی باشد. این‌شاءالله که اینها با انجام تکالیف دینی در مسئولیت‌های فردی و اجتماعی و با اطاعت از نایب امام زمان علیه السلام، رهبر معظم انقلاب اسلامی در این مسیر فراهم می‌شوند.

این‌شاءالله

## آیا خدا را می‌خوانیم؟

گاهی خدا توفیق می‌دهد که می‌توانم تفکر کنم در آیات قرآن. اخیراً در دو آیه دقت کردم که نتیجه‌اش را برای شما می‌گویم.

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ»<sup>۱</sup> (کیست گمراه‌تر از کسی که غیر خدا را می‌خواند و تا قیامت آن کس یا آن چیز به او پاسخ نمی‌دهد و از خواندن آن شخص هم غافل است).

آن غیر خدا که خوانده می‌شود بُت‌بی از چوب، آهن، سیمان، طلا، مقام، انسان یا هوای نفس و... است. کیست گمراه‌تر از کسی که غیر از خدا را می‌خواند و آن کس تا قیامت به او پاسخ نمی‌دهد.

مثل آدمی که مثلاً آسمش اکبر است شما صدایش کنید اصغر! اکبر جواب نمی‌دهد. حال تازه اکبر، انسان باشعور است، می‌شنود؛ ولی چون او را صدا نمی‌کنند و دیگری را صدا می‌زنند، جواب نمی‌دهد. حال اگر موجودی بی‌شعور خوانده شود که بدتر. حتی صدایی نمی‌شنود و از صداکننده هم غافل است.

حضرت حق فرموده چه کسی گمراه‌تر از کسی است که غیر من را بخواند و آن خوانده شده تا قیامت هم پاسخ ندهد و تازه از صدا کردن این شخص هم غافل باشد. نفهمد که در حال صدا کردن اوست. عزیزان این آیه در ذهنتان باشد از حضور شما روحانیون محترم عذر می‌خواهم که جسارت می‌کنم.

آیه دیگر که باید به آن دقت کنید این است:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا  
بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»<sup>۱</sup>

(چون بندگان من از دوری و نزدیکی من از تو پرسند بدانند که من به آنها نزدیکم و هر که مرا بخواند دعای او را اجابت کنم. پس بایست دعوت مرا بپذیرند و به من بگردند؛ باشد تا به سعادت راه یابند).  
آن آیه اول را کنار این آیه بگذارید. وقتی دو آیه بالا کنار هم قرار گیرند، چه چیزی درمی یابیم؟

آنجا خدا فرموده است اگر غیر از خداوند را بخوانید، آن خواننده شده تا قیامت جوابتان را نمی دهد و از خواندن شما هم غافل است و در اینجا فرموده وقتی بندگان من از تو (ای پیامبر) در خصوص من سوال می کنند بگو من به آنان نزدیکم و دعای هر دعاکننده ای را اجابت می کنم.  
ببینید عزیزان!

ما از صبح تا شب چند بار خدا را می خوانیم؟ ادعای ما این است که خیلی! حداقل پنج بار در نمازهای یومیه.  
این طرف ببینید خدا فرموده است:

رسول من! از تو اگر در خصوص من پرسیدند، بگو من به آنها نزدیک هستم و دعای هر صداکننده را پاسخ می دهم.  
پس چرا ما خدا را می خوانیم و پاسخ نمی شنویم؟ خداوند که صادق است و به عهدش وفا می کند. وفاکننده تر به عهد از خداوند کسی هست؟



من نزدیکم؛ هرکسی که من را صدا بکند بلافاصله جواب می‌دهم. این فرمایش حضرت حق است. از یک طرف هم می‌فرماید غیر از من هرکسی را بخوانید تا قیامت جواب نمی‌دهد.

نکند که ما غیر از خدا را می‌خوانیم؟

نکند که جوابی نمی‌شنویم از این رو است که نفس را می‌خوانیم، ثروت و مقام خودمان را می‌خوانیم، هوای نفس و آرزوهای مان را می‌خوانیم؛ شاید آنها را جای خدا می‌گذاریم! شاید تصویری از خدا داریم آن تصور را می‌خوانیم. ذهنیتی از خدا داریم، او را می‌خوانیم. اگر اینها نبود که با خواندن ما خداوند پاسخ می‌داد.

حضرت حق فرموده بخوانید جواب می‌دهم. خیلی‌ها جواب گرفتند و رفتند و شهید شدند. خیلی‌ها هم جواب گرفتند و هستند و دارند خدمت می‌کنند. اگر من جواب نگرفتم، خدای ناکرده شما جواب نگرفتید، یا خدا را نخوانده‌ایم یا غیر او را خوانده‌ایم و لذا تا قیامت هم پاسخی نخواهیم شنید.

شهیدان خواندند و جواب گرفتند؛ خوشا به سعادتشان!

من نمی‌گویم هرکس مانده غافل است. خداوند به انسان فرصت می‌دهد تا خدمت کند. به انسان دیگر یا به جامعه خدمت کند و عبادت پروردگار نماید. ولی هوشیار باشید که آیا ما هم هم‌چون شهدا خداوند را می‌خوانیم؟ اگر می‌خوانیم باید جواب بگیریم؛ اگر جواب نگرفتیم به درون خودمان مراجعه کنیم تا ببینیم خداوند را می‌خوانیم یا چیز دیگری را. به خدا پناه ببریم از اینکه چیز دیگری را غیر از خدا بخوانیم.

شهدا دنبال راه فرزندان زهرا علیها السلام رفتند، دنبال راه حسین بن علی علیه السلام و حضرت عباس رفتند. خدا را خواندند و جواب گرفتند.

ما در زنده ماندن مان توفیق خدمت به جمهوری اسلامی ایران و تکریم و تعظیم به خانواده‌های شهدا و جانبازان را یافته‌ایم؛ همین‌طور توفیق حفظ ارزش‌های اسلام را پیدا کرده‌ایم. باید خدا را بخوانیم و جواب بگیریم. حال که شهید نشدیم، حداقل برای خدمت کردن پاسخ بشنویم، تا خدمت ما مورد رضایت درگاه حق قرار گیرد و عبادت باشد.

جانبازان ما خواندند و پاسخ شنیدند. خانواده شهدا هم همین‌طور جواب شنیدند و صابر شدند.

مادر تحمل یک لحظه ناراحتی و دوری از فرزند را ندارد؛ ولی ما می‌بینیم مادرانی را که ۴ فرزند شهید داده و مثل کوه ایستاده‌اند. غیر از این است که خدا به آنان صبر عنایت کرده؟

فرزندان شهدا سال‌ها یتیمی را تحمل می‌کنند و سختی‌ها و ناملایمات را به جان می‌خرند و فقط لطف خداست که آنها را استوار نگه می‌دارد. آنها خدا را خواندند و از او صبر مسئلت کردند و پاسخ شنیدند.

بارها با خویش گفته‌ام که باید به خود بیایم، ولی فرصت را از دست داده‌ام.

شما جوانان فرصت دارید.

ما که ریش‌هایمان سفید شده است و دیگر وقتی نیست.

درست است که جوان و پیر نمی‌دانند چه زمانی می‌روند، ولی علم ظاهری می‌گوید که ریش‌سفیدها باید زودتر بروند. ما که توفیق از دستمان رفت! شما عزیزان مثل ما حسرت زده نشوید! ایام را به بطالت نگذرانید.

صیاد و خرازی و بروجردی و بابایی و آبشناسان و چمران و حضرت امام<sup>ره</sup> از دست ما رفتند، ولی از دست نرفتند، چون دستشان پُر بود؛ شهید بهشتی و مطهری و رجایی و باهنر و خیلی شهدای دیگر رفتند و

دست پُر رفتند و ما دست‌مان خالی است. چه داریم؟ الآن اگر بگویند آراسته بیا! من چه دارم؟ هیچ چیز، غیر از کوله‌باری از گناه.

من به شما عزیزان و دانشجویان محترم می‌گویم، کاری کنید که مثل من نادم نباشید. قدر جوانی و زمان را بدانید. نمازهای جماعت را دریابید. عزتی که امام و شهیدان به ما دادند را بیابید، که این‌شاءالله یافته‌اید! تلاش کنید که این عمر و زمان که می‌رود حاصلی داشته باشد. زندگی و عمر مثل یخ است، آفتاب می‌خورد و آب می‌شود. زرنگ کسی است که تا قبل از شب آن را بفروشد، و گرنه آب می‌شود و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند و هیچ کاری هم نمی‌شود کرد.

پس بیاییم گونه‌ای او را بخوانیم که جواب بگیریم.

حال یک مصداق و مثال عینی از این‌که می‌گویم شهدا خدا را خواندند و جواب گرفتند برایتان بازگو می‌کنم. البته خلاصه و فشرده: بی سروصدا وارد سنگرش شدم (در منطقه عملیاتی قادر). حوالی ساعت ۱۲ شب بود، متوجه من نشد. در حال سجده و زاری و تضرع بود. وقتی متوجه‌ام شد به سجده‌اش پایان داد.

روبرویش نشستم و با خواهش و اصرار فراوان از او خواستم که بگوید از خدا چه می‌خواست. بالأخره بعد از قریب به نیم ساعت خواهش من، گفت: از خدا خواستم که مرگ مرا شهادت در این عملیات قرار دهد.

آری! از خداوند شهادت را خواست و قریب به ۱۸ ساعت از دعایش نگذشته بود که خداوند شهادت را نصیب سرهنگ آشناسان - فرمانده لشکر ۲۳ تکاور نیروی زمینی - فرمود.

خانواده‌ها و هم‌زمان شهیدان از این مصداقی، فراوان به خاطر دارند.

آیا آنان شهادت و ایشان صبر از خدا نخواستند که خدا به آنان

عنایت کرده است؟

پس بیاییم گونه‌ای او را بخوانیم که جواب بگیریم. با خلوص، با پاکی،  
با صداقت، با عمل صالح، فقط خدا را بخوانیم که جواب از حضرتش  
دریافت کنیم.

إن شاء الله

## چرا قرنی؟ چرا مطهری؟

فرمودند «هر شهید پرچم استقلال و شرف ملت است.» رنگ این پرچم رنگ خون است.

ببینید عزیزان من! نکته‌ای می‌خواهم بگویم که بسیار حساس است. خواهش من از شما عزیزان این است که با دقت فکر کنید که چرا ضدانقلاب و جبهه جهالت اولین شهیدی را که از نظام مقدس جمهوری اسلامی گرفت، یک نظامی بود؟ یک ارتشی!

هنوز بهاری از انقلاب نگذشته بود. در اردیبهشت‌ماه سال ۵۸ بود که شهید سپهبد قرنی را به شهادت رساندند. و بعد اولین شهیدی که جبهه جهل از صاحبان فکر و اندیشه دینی نظام گرفت، استاد شهید مرتضی مطهری بود.

چرا یک روحانی و چرا یک نظامی باید اولین اهداف جبهه‌ای باشند که سردمدار آن جبهه جهال هستند؟

سپس می‌بینیم تمام شهیدانی که ما از ارتش، سپاه، بسیج، نیروی انتظامی، نیروهای مردمی و جهاد سازندگی دادیم، توسط جبهه ظلم و کفر و استکبار جهانی و بسیاری از بزرگان ما توسط جبهه نفاق شهید شدند.

حال دوباره دقت کنید که چرا آخرین شهید از کارگزاران والامقام نظام جمهوری اسلامی باید شهیدی از نیروهای مسلح، امیرالشهداء نظام، سپهبد شهید صیادشیرازی باشد؟

ما خیلی شهید دادیم و هنوز هم می‌دهیم؛ هم‌چون عزیزان جانباز شیمیایی.

اما بنده در اینجا از شهدای صاحب‌نام و کارگزاران رده بالای نظام صحبت می‌کنم.  
از شاخص‌های این شهدا، اولین شهید یک نظامی و آخرین هم یک نظامی است.

عزیزان دانشجو خواهش می‌کنم دقت کنید. چرا قرنی؟ چرا مطهری؟ من برای شما می‌گویم. اگر بخواهند پیکر و اندام قوی را فاقد کارایی کنند، یعنی از کار بیاندازند، باید سر و بازویش را بزنند. غیر از این چاره دیگری ندارند. باید بازو را بزنند که نتواند کار کند و سر را هم باید جدا کنند تا حیات نداشته باشد. مثال سر و بازو در روحانیت و نیروی مسلح متجلی می‌شود. اینها به دنبال این بودند، ولی هیچ‌وقت به هدفشان نرسیدند. اول بازو را می‌زنند تا سر بی دفاع بماند، بعد هم سر را هدف قرار می‌دهند.

گرچه مطهری رفت و صیاد دیگر بین ما نیست و جای آنها خالی است، ولی هر کدام از آنها شاگردانی تربیت کردند که در آینده مطهری و صیاد خواهند بود.

حضرت امام<sup>ره</sup> فرمودند که هر کدام از این شهیدان که می‌روند جای آنها بلافاصله با رزمنده دیگری پر می‌شود و ما این را دیده‌ایم.

هر حربه‌ای ضدانقلاب و استکبار و کفر جهانی بکار برده است، تا انقلاب ما و نظام را ساقط کند، بحمدالله موفق نبوده و این کارها باعث شده که اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی بیشتر شود.

جبهه جهل، جبهه نفاق، جبهه کفر و جبهه استکبار شهیدان فراوانی از ما گرفته‌اند، ولی بنا به فرمایش رهبر معظم انقلاب: «هر شهید پرچم استقلال و شرف ملت است.» و شما آینده سازان ارتش، این پرچم را به کف گرفته‌اید.

مزار شهدا در شلمچه، در هویزه و جزایه گلستان پرچم است و هر قطعه از مزار شهدا در هر شهر و روستا و هر خانه شهیدی خود پرچمی است که استقلال و آزادی جمهوری اسلامی را فریاد می‌زند.

و این افتخار شما است که اولین شهید از مسئولین بلندپایه نظام یک ارتشی و آخرین شهید هم در این سطح یک ارتشی بود: «شهید سپهبد صیادشیرازی».

نیروهای مسلح فقط دو شهید سپهبد دارند که هر دو ارتشی هستند و شما لباس آنان را پوشیده‌اید. پس حرمت این لباس و این خون‌های عزیز را حفظ کنید.

إن شاء الله

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ  
وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْقَائِمُونَ

(التوبه: ۲۰)

آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت کردند و در  
راه خدا با مال و جانشان جهاد نمودند، آنها را نزد خدا  
مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و  
سعادت‌مندان دو عالمند.



## اشک و سوز و آه

امروز عرایض من آغازش بغض در گلو و اشک بر چشم و پایانش آه و سوز دل است.

امروز ارتش حسینی است. سپاه ما و بسیج ما حسینی است و اینجا کربلای جنوب ایران.

آیا شما دوست دارید که بوسه بر حلقوم بریده آن امام عزیز بزنید؟ کاری که زینب کبری کردند!

دلتن می‌خواهد وفای یک سرباز، غیرت یک دلاور و جان باختن حماسی یک علمدار باوفا را مشاهده کنید؟

یقین به بهشت رفتن قاسم را چطور؟ عشق بازی‌های علی اکبر با پدر؟ بی‌تابی‌های علی اصغر در آغوش مادر؟

سینه سپر کردن نوکری با وفا تا اربابش اقامه نماز کند و هدف تیر قرار نگیرد را چطور؟

عزیزان دوست دارید گوشه‌ای از صبر و استقامت و تحمل شیرزن کربلا، خانم حضرت زینب علیها السلام را برای شما بگویم؟

توجه داشته باشیم! آن واقعه - یعنی عاشورا و کربلا - تکرار شدنی نیست، زیرا هم‌چون حسین دیگر نخواهد بود. ولی جلوه‌های کوچک از آن حادثه را که ملهم از عاشورا و کربلاست بارها دیده‌ایم و خواهیم دید.

شرمنده‌ام! من یک سرباز هستم، نباید وارد این مقولات می‌شدم، ولی

اول برای شما گفتم که سخنان من اشک و سوز و آه است.

امروز ما رفتیم زیارت استخوان‌های در کفن پیچیده در محل تفحص شهدا؛ جایی که بچه‌های تفحص زحمت کشیده و جنازه‌های یافته‌شده را در کفن پیچیده و برای زیارت شما آنجا گذاشته بودند. غیر از افسوس و آه و حسرت برای من سرباز چیز دیگری نبود. حقیقتاً هیچ چیز!

چه کردیم ما که ماندیم؟ و چه کردند آنها که رفتند؟  
گریه امان مان نداد. بی اختیار اشک ریختیم و غبطه خوردیم.  
برای چه آنها رفتند؟

آنها می‌خواستند ببینند آنچه را که من برای شما گفتم. دوست داشتند گوشه‌هایی از کربلا را مشاهده کنند.

ما هم دوست داریم. ما هم دل‌مان می‌خواهد. به همین خاطر به اینجا آمدیم. دوباره به سنگ‌های قدیمی، به جایی که بوی شهیدان‌مان را می‌دهد، برگشتیم.

به مکانی آمده‌ایم که سر شهیدان‌مان را به زانو می‌گذاشتیم.  
به جایی که پرپر شدن و به خاک و خون غلطیدن جوانان‌مان را شاهد بودیم.

آمده‌ایم تا آن گوشه‌هایی که برایتان گفتم را در این سرزمین جبهه‌ها ببینیم.

اگر چشم دل داشته باشیم، از این نکات فراوان است و می‌بینیم. اگر بعد از جنگ، دنیا دل‌مان را پر نکرده باشد می‌توانیم این مظاهر را ببینیم؛ ولی اگر غیر از این باشد، وای بر ما!

عزیزان! اینها جلوه‌های کوچکی بود از قیام عاشورا که دیدیم و امروز شاهدش بودیم و برای ما تداعی شد. ولی نکته حساس اینجا است. همه آنهايي که به نوکری ابا عبدالله الحسین علیه السلام افتخار می‌کردند - منظورم

همه شهدا هستند - هیچ ادعایی نداشتند و تنها ادعایشان نوکری امام بود و به این نوکری هم افتخار می‌کردند. این شهدا وقتی که به شهادت رسیدند، مردم آنها را تکریم کردند و با احترام آنها را به دوش کشیدند و با تشریفات نظامی آنها را به خاک سپردند و بر سر مزارشان مراسم دعای کمیل و توسل برگزار کردند و به خانواده آنان لطف و محبت کردند. گرچه بعد از جنگ زمینه‌ها عوض شد و کم‌لطفی‌ها بسیار. جانبازان گاهی فراموش شدند. مواقعی خانواده شهدا مورد بی‌مهری قرار گرفتند. ولی در کل هنوز کوچه‌ها با یاد و نام شهدا عطرآگین است. یعنی ما به وظیفه خودمان در پاسداشت خون شهدا حداقل در ظاهر عمل می‌کنیم. ان شاء الله در باطن هم عمل کنیم!

ما نوکران امام حسین علیه السلام را - که شهید شدند - و بازماندگان‌شان را تکریم می‌کنیم، ولی یزیدیان با ارباب این شهدا و با خانواده‌اش چه کردند؟

شهید صیادشیرازی به نوکری امام حسین علیه السلام افتخار می‌کرد. بارها گفته‌ام، شب اول هر ماه قمری در منزل ایشان برنامه روضه‌خوانی تشکیل می‌شد. ایشان دم در می‌ایستادند و کفش‌های مهمانان امام حسین علیه السلام را جفت می‌کردند و نظافت منزل را هم آن روز خودشان بعهده می‌گرفتند و اگر می‌گفتیم چرا؟ می‌گفت می‌خواهم مولایم امام حسین علیه السلام ببیند که من نوکرش هستم.

آن شد که ولی امر مسلمین بر جنازه نوکر امام حسین علیه السلام بوسه زد و آن‌گونه مردم علوی و شهیدپرور ما او را تشیع کردند که کم‌نظیر بود. عزیزان فداکار و از جان گذشته تفحص با آن‌که چند سالی از جنگ گذشته است، هنوز هم با عشق و علاقه بسیار زمین جبهه‌ها را می‌کاوند و

استخوان‌های بجامانده با یک پلاک یا کارت شناسایی تحویل خانواده‌های چشم به راه مفقودین می‌دهند. حتی اگر گمنام هم باشند، مردم با تکریم و تعظیم آنها را دفن می‌کنند. ما جنازه‌ها و استخوان‌های نوکران آقا امام حسین علیه السلام را می‌یابیم و این‌گونه عزت می‌گذاریم که باید بگذاریم.

حال اگر این آتشی که سینه‌ام را می‌سوزاند کمی آرام بگیرد، برای شما عزیزان می‌گویم که با آل رسول صلی الله علیه و آله و سرور شهیدان و فرزندان و یارانش چه کردند.

بر آن بدن‌های مطهر اسب تازاندند. آن‌قدر که بدن‌های نازنین آن بزرگواران مثل گل پرپر شد. نگذاشتند که آنان را غسل و کفن کنند. به خاک سپرده شوند. اجازه عزاداری بر مزار آنها را هم ندادند. اینکه می‌گویم بغض دارد، همین‌ها است.

بعد با اسرا آن‌گونه رفتار کردند که در تاریخ بی‌نظیر است. آنها شقاوت و رذالت و بی‌حیایی را به نهایت رساندند. با بهترین بندگان خدا، بدترین رفتارها را کردند.

این که می‌گویم بغض و اشک و آه دارد، همین است که با سرور جوانان بهشت و آل طاهرا چه کردند!

حقیقتاً باید به شیعه بودن خودمان و به انقلاب و سرزمین پاک‌مان افتخار کنیم.

درست است در جنگ، هر روز ما عاشورا بود و هر تکه زمین جبهه‌ها کربلا بود، ولی به واقع کربلا و عاشورا تکرارشدنی نیست. آن مصیبت عظمی که بعد از آن هیچ تسلی برای اسیران داغدار نبود، در چه زمانی قابل تکرار است؟

همه شهدای ما عاشورایی و حسینی رفتند. درست است که تمام جنوب و غرب کربلایی و عاشورایی بود، ولی نه کربلا و عاشورای حسین علیه السلام.

ما به استخوان‌ها و تکه لباس‌های شهدا - که پس از ۱۴۰۰ سال به نوکری آقایان حسین علیه السلام افتخار می‌کردند - چگونه تکریم و تعظیم می‌کنیم و ۱۴۰۰ سال پیش با نوه پیامبر صلی الله علیه و آله، با تنها امام معصوم روی زمین و خاندانش چه کردند؟

این مقایسه بغض را در گلو می‌شکند.

اگر به داستان کربلا و عاشورا عمیق فکر کنیم، می‌بینیم که اخلاص و مظلومیت حسین علیه السلام کاری کرد که تا تاریخ باقی است، باید سوخت و گریست و شهدای ما با این سوز و آه رفتند.

من فقط خواستم در اربعین حسینی و در کربلای جنوب ایران عرض ادبی کرده باشم حضور سرور شهیدان کربلا و اهل بیت و یاران باوفایش و برای شما بگویم که این سرزمین خون‌بار جنوب به تأسی از کربلای حسینی و با عمل عاشورایی رزمندگان، سرزمین اشک و سوز و آه است. همان‌طور که سرزمین عشق و حماسه و ایثار است.

خدا به ما توفیق دهد که شیعه امام حسین علیه السلام باشیم، حسینی بمانیم، حسینی زندگی کنیم و حسینی بمیریم.

إن شاء الله

قالَ اميرالمؤمنين عليؑ:

لَنْ يَنْفِئَ اللَّهُ قَرَضَ الْجِهَادِ وَ جَعَلَهُ نَصْرَهُ وَ نَاصِرَهُ وَ اللَّهُ مَا صَلَحَتْ دُنْيَا  
وَ لَا دِينٌ إِلَّا بِهِ.

(وسائل: ج ۶، ص ۹)

امیر المؤمنین حضرت علیؑ فرمود:

راستی خداوند جهاد را واجب فرموده و آن را بزرگ  
داشته و نصرت و یاری خویش قرار داده و یاریش فرموده  
است. سوگند به خدا، دنیا جز به جهاد (با دشمنان شما و  
کافران و منافقان) آباد و اصلاح نگردد.

## سرزمین عاشقی

عاقل آمده‌اید که عاشق برگردید! آمده‌اید که بیابید آن دیوانگی که عرفا می‌گویند چیست. آمده‌اید که دریابید عشق با معرفت به جمال و با قلب سلیم حاصل می‌شود. آمده‌اید که درس عاشقی بیاموزید!

اینجا سرزمین خون‌بار جنوب، مدرسه عشق است که در آن بسیجیان جان بر کف، ارتشیان دلاور، سپاهیان ایشارگر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند.

معرفت با علم فرق دارد. معرفت علمی است حاصل شهود که بر جان نشست است و علم حاصل خواندن و آموختن است. علم حتماً به عمل منتهی نمی‌شود، ولی از معرفت - وقتی که عشق شد - عمل برمی‌خیزد. این همان علمی است که در قرآن علم خوانده می‌شود.

معرفت زائیده نگرش عقل به جمال است. این معرفت وقتی به جان نشیند عشق ایجاد می‌شود و عشق، ذکر می‌آورد و حاصل آن انگیزه، همت و عمل می‌شود و عمل عاشق کلمه طیبه است که بالا می‌رود و جان عاشق نیز شجره طیبه است که به آسمان شاخه می‌دواند.

حال چه کسی می‌گوید عشق و عقل باهم دعوا دارند؟ چه دعوایی؟ که عشق بدون معرفت هوس است و معرفت بدون عقل حاصل نمی‌شود و عقل بدون نگرستن به جمال، عقل نیست، بلکه حسابگر نان، آب و سود و زیان دوروزه زندگی است.

آن مدهوشی و بیهوشی و بیخودی که از رؤیت جمال حاصل می‌شود، مستی و دیوانگی است که نصیب عقل و عاقل می‌شود. پس عاقل است

که مدهوش جمال حق تعالی می‌گردد و همین عاقل است که برای یافتن توفیق نگاه کردن به جمال باری تعالی به نام مکلف، زیور می‌یابد و به مسئولیت تکلیف مشرف می‌شود.

اینجا سرزمین عقل و عشق است که نتیجه حضور در آن آموختن درس عاشقی است.

شهدا، رزمندگان، فرماندهان، طراحان عملیات‌ها با عقل مسئولیت خویش را یافتند و با عشق آن را ایفا نمودند.

در اینجا شناسایی‌ها، بررسی‌ها، برآوردها، طرح‌ها و نقشه‌ها، دستورهای عملیاتی با بهره‌گیری از عقل تهیه و تدوین می‌گردید.

و در اینجا سرها، دست‌ها، پاها، چشم‌ها و جان‌ها با عشق تقدیم معبود می‌شد.

در اینجا عزیزان با عقل خویش راه مبارزه را می‌یافتند و با عشق خویش جان را در آن راه بر طبق اخلاص می‌نهادند.

اینجا آمده‌اید که سر دادن سربازان، جان دادن پاسداران، فدا شدن بسیجیان در راه خدا را در شلمچه، هویزه، دهلاویه و جزابه ببینید و غبار جان در کنار ارونند بشوید؛ سراج دل خویش را از دنیا خالی کنید تا بتوانید چشم دل به جمال دوست بدوزید و معرفتی بیابید که عاشقی حاصل آن باشد.

آمده‌اید که عاشق برگردید.

آمده‌اید به خود آید تا به خدا برسید.

آمده‌اید از خود (منیت) برهید تا به حق بییونید.

لحظه‌ها را از دست ندهید.



هر لحظه از زندگی، عمری دوباره است برای اندوختن توشه و جبران  
مافات و این جز برای عاشق میسر نیست.

عاشق شو ورنه روزی کار جهان سرآید  
ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

اینجا در سرزمین عاشقی، عقل بکارید و عشق درو کنید

تا

عاشق برگردید

که

عشق اساس هستی است.

عَنْ أَبِي ذُرٍّ قَالَ:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟

قَالَ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ

«آثار الصادقین: مرحوم آیت الله احسان بخش، ج ۲،

ص ۲۰۹»

ابوذر گوید:

به رسول خدا ﷺ گفتم: چه کاری برتر و بالاتر

است؟

فرمود: ایمان به خدا و جهاد و پیکار در راه او.

## مظهر جمال و جلال خداوند

امروز را در میان دریادلان جان برکفی هستیم که در آغاز جنگ - هنوز سه ماه از جنگ نگذشته بود - آرزوی پیروزی صدام در استراتژی جنگ برق آسایش را نقش بر آب کردند و با عملیات مروارید و ایثار و جانبازی رزمندگان ناوچه همیشه جاوید پیکان بیش از دوسوم نیروی دریایی عراق را منهدم و با شهادت خویش خلیج همیشه فارس را گلگون و متبرک به عطر شهادت کردند. آنان جلوهای از مظهر جمال و هم شعله‌ای از جلال حق بودند.

دریادلان نیروی دریایی قهرمان ارتش اسلام طلّیعه پیروزی‌های جمهوری اسلامی را در آب‌های داغ جنوب آفریدند و بعد هم با رشادت مثال‌زدنی امنیت خطوط مواصلاتی و شاه‌رگ حیاتی جمهوری اسلامی را در خلیج فارس و دریای عمان حفظ کرده و راه دریایی عراق را در این آبراه قطع نمودند و با ایثار جان از سواحل و بنادر سرزمین اسلامی پاسداری نموده و اجازه ندادند جبهه دیگری از جنگ در سواحل و بنادر ما گشوده شود و در این راستا نیز سینه به سینه و رو در روی استکبار و آمریکا نیز ایستادند و انسانهایی را که در حیات خویش غبار جان با فداکاری در آب‌های گرم خلیج فارس شسته بودند و خلوص و پاکی قلب را از زلال آب آموخته بودند، تقدیم اسلام و ایران اسلامی نمودند. شهیدانی که هرکدام بنا به فرموده معصوم اجر دو شهید را نصیب خود نمودند تا برای همیشه خلیج فارس با این نام باقی بماند و دریادلان نیروی دریایی ارتش برای همه تاریخ نام خود و سیادت خویش را بر آب‌های خلیج همیشه فارس و دریای عمان جاودانه سازند.

دریا مظهر جمال، رحمت و نعمت خداوند است و همین دریا جلوه‌ای از جلال، قهر و هیبت پروردگار است و عزیزان قهرمان دریایی برای این که حافظان و مدافعان این تجلی و بروز جمال و جلال الهی باشند، خود گوشه‌ای از جلوه جمال و شعله‌ای از مظهر جلال الهی در جنگ بودند، تا با تلاش خویش رحمت و نعمت الهی از طریق دریا نصیب مردم ما شده و برای لحظه‌ای این مجرای فیض و نعمت الهی بر روی سرزمین ما بسته نگردد و با آتش و سطوت خویش گوشه‌ای از قهر و عذاب الهی برای دشمنان دین و مردم دیندار ما بودند، تا دشمنان و دوستان ما خاطره موسی و فرعون و نیل را در حرکت آنان بیاد آورند. اگر شهید در دریا دو برابر شهید در خشکی نزد خداوند اجر دارد، مطمئناً جهاد در دریا باید دو برابر سختی جهاد در خشکی را داشته باشد و جهادگر فی سبیل الله در دریا مضاعف جهاد در خشکی مأجور باشد. این اجر و سعادت، این جهاد بر رزمندگان دریایی مبارک باد.

## میراث‌داران عشق

صبح خبرنگاری از من پرسید که شما نظامیان صلابت و خشونت و کار خشکی دارید؟ او تعمداً این را پرسید تا ببیند جواب من چیست. گفت: نظامی‌ها افراد خشن و خشک هستند و مثل ماشین، تانک و هواپیماهای جنگنده‌اند. کارشان فقط کشتار و خرابی است و هیچ‌گونه احساسی ندارند.

گفتم: والله آنهايي که به جبهه رفتند با احساس ترين، پرعاطفه ترين و عاشق ترين آدم‌ها بودند. آنها سرشار از محبت و عشق به پروردگار، به میهن، به خمینی<sup>ره</sup> و به وطن و مردم‌شان بودند. وقتی امام‌شان گفت بشتابید، شتافتند. سرشار از دین و ایمان و شهامت و غیرت بودند. با احساس و تعصب دینی به جبهه رفتند و دفاع کردند و به شهادت رسیدند. به نظامیان امریکایی و نیروهای صدام می‌توان گفت ماشین جنگی، خشن، آدم‌کش و بی‌احساس. آنها می‌دانند که اگر بروند، بهشتی برایشان نیست و جهنم در انتظارشان است و لذا می‌خواهند زنده بمانند و در این دنیا به عیش و نوش برسند؛ نمی‌خواهند بمیرند. ولی نظامی ما زنده بودن را برای انجام مأموریت و برای شهید شدن می‌خواهد. نظامیان ما عاشق خدا بودند. شهدای ما حق بندگی را بجا آوردند. آنها سراسر وجودشان عشق و عاطفه بود و زمانی هم که می‌خواستند به جبهه بروند مصراً از امام خواستند دعا کند که به شهادت برسند. عاشق لقاءالله بودند.

خوشا به حال شهیدان! خوشا به حال آنان که رفتند. إن شاء الله خداوند به ما توفیق دهد که رهرو این شهیدان باشیم و توفیق داشته باشیم که از میراث شهدا نگهداری کنیم و به بازماندگان آنها احترام و تکریم کنیم!

من در یک جمله برای شما می‌گویم: دوستان من! عزیزان دانشجو! بازماندگان شهدا همین جمعی نیست که در بین ما و ملت هستند. میراث شهدا

آن چیزی نیست که از نظر مادی، شهید به جا می‌گذارد، مثل باغ، خانه، ماشین و غیره. بازماندگان شهدا و میراث شهدا ۷۰ میلیون شرف و آبروست. میراث شهدا ۷۰ میلیون غیرت و ۷۰ میلیون حماسه است. میراث شهدا نه تنها ۷۰ میلیون عاشق، بلکه از ملک تا ملکوت عشق و ایثار است. میراث شهدا دین، قرآن، شرف و غیرت است.

ما میراث‌دار اینها هستیم. ما حافظ نوامیس کشوریم. ما نظامی‌ها میراث‌دار خون شهداییم. اینها میراث شهادت و گرنه میراث مادی شهید که فانی است و هرچقدر هم که زیاد باشد تمام می‌شود و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

إن شاء الله خداوند طول عمر بابرکت و عزت و سلامتی به خانواده شهدا بدهد؛ ولی انسان فانی است. روزی می‌آید که از خانواده شهدا کسی باقی نمی‌ماند و آنچه می‌ماند عشق جاودانه به خداوند است. آنچه باقی می‌ماند شرف، دین، نظام، استقلال، قرآن و ولایت است که میراث واقعی شهیدان است.

باید این میراث را حفظ کنیم. اگر پا جای پای آنها نگذاریم، این میراث از دستمان می‌رود و ناشکری کرده‌ایم و آن موقع به عذاب و عقاب الهی - خدای ناکرده - گرفتار می‌شویم، که مطمئناً شما عزیزان امام و ملت بزرگ، شما نور چشمان و امید رهبر فرزانه‌مان، میراث‌داران و امانت‌داران درست و به حقی هستید که این میراث بزرگ و عزیز شهدا را حفظ خواهید کرد.

چه خوب است که سازمان میراث فرهنگی بتواند شهادت شهیدان ما را به عنوان میراث فرهنگی، اثر معنوی یا غیرملموس به ثبت جهانی برساند. ولی ما همگی باید آن را به ثبت قلبی و عملی در وجود خویش برسانیم.

إن شاء الله

## خدایا راه راست را نشانم ده!

ما حداقل روزی چند بار نماز می‌خوانیم؟ روزی پنج بار که حتمی است؛ بعضی‌ها توفیق دارند بیشتر. در همه نمازها حداقل دو بار اهدنا الصراط المستقیم را می‌گوییم؛ یعنی باید بگوییم.

من سرباز از این تکرار چند برداشت دارم. اینها برداشتهای من سرباز است، شاید اشتباه کنم. برای همین به بزرگواری آن را عرضه کردم و آن بزرگوار گفتند: «درست است، می‌توان هم‌چنین برداشتهایی از این آیه و تکرار آن داشت.» ضمن اینکه به صورتی این موارد در تفاسیر آمده است. مرتب می‌گوییم: خدایا ما را به راه راست هدایت کن! راه آنها که به ایشان نعمت داده شده.

حال باید ببینیم خداوند به چه کسانی نعمت عطا کرده است؟ در قرآن کریم و در تفاسیر، از صالحین و انبیاء و شهدا و صدیقین نام برده شده است.

با خود گفتم چرا این آیه را این قدر تکرار می‌کنیم؟ چرا خداوند امر نمی‌کند بعد از مدتی چیز دیگری را تکرار کنیم؟ مگر هدایت نیافته‌ایم که باز هدایت می‌خواهیم؟

پاسخ خود را چنین دادم: به کدامیک از اینها - که ما دوست داریم با آنها رفیق شویم و در دعا و نمازهایمان است (که آنها را ذکر می‌کنیم یعنی انعمت علیهم) - نزدیک شده‌ایم یا کدامیک از اینها شده‌ایم که بعد چیزی دیگر از خدا در نمازهایمان بخواهیم؟

به یقین امکان نبی شدن وجود ندارد، اما باید سعی کنیم تا صالح شویم. شهادت کسب کنیم و از صدیقان شویم. تازه آن وقت است که می‌توانیم بپرسیم چرا این سوره را باز بخوانیم و نه سوره دیگری را! ما کدام‌یک از اینها شده‌ایم که دیگر به این دعا در نماز نیاز نداشته باشیم؟ این امر خداست من وارد مسائل دیگرش نمی‌شوم.

عزیزان ما که معصوم و تالی تلو معصوم و اولیاءالله نیستیم که این آیه را می‌خوانند تا بر صراط مستقیم استوار بمانند و یا اینکه: به دلیل فلسفه حرکت جوهری «ما» هر لحظه «مای» دیگریم.

صبح از خدا هدایت بر صراط مستقیم را می‌خوانیم، ولی ظهر ما دیگر همان «ما» در صبح نیستیم. با حرکت جوهری شخص و جامعه دیگری هستیم، پس باید باز هم از خداوند هدایت را بخواهیم؛ و دلیل دیگر برای تکرار سوره مبارکه «حمد» و درخواست هدایت بر صراط مستقیم شاید این باشد که: واضح است بنا به فرمایش حضرت حق «وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» یعنی عبادت پروردگار همان صراط مستقیم است. عبادت به معنی خاص مثل نماز، روزه، حج و... و عبادت به معنی عام یعنی عبودیت و بندگی. خب؛ حالا که صراط مستقیم بندگی و عبادت خداست و ما خداوند را به دلیل الوهیتش عبادت و به دلیل ربوبیتش بندگی می‌کنیم، چرا باید توفیق این عبادت را مرتب خواستار نشویم؟ دلیل مورد نظر اینجاست که الوهیت خداوند لایتناهی است و ربوبیتش هم همین‌طور. پروردگار کمال مطلق است و ساحت قدس ربوبی و الوهی خداوند حدّ و مرز ندارد. پس بندگی و عبادت ما هم تا کمال بندگی حدّ و مرز ندارد. هرچقدر بندگی کنیم، باز قصور داشته و قاصریم و اگر معصوم هم باشیم و یا اولیاء خدا، رسیدن به قرب الهی و جوار قرب و درجات آن هم تا مرحله کمال قرب وسیع و درجه بالای درجه فراوان است. لذا هم معصوم



و هم غیر معصوم را سزد که لحظه به لحظه برای طی مدارج بندگی (عبادت و عبودیت) صراط مستقیم را طالب باشند. لذا باید مرتب درخواست این چنین را تکرار کنیم. چون این صراط تا قرب الهی امتداد دارد و تا آنجا باید برویم و در جوارش آرام گیریم. آیا چنین شده‌ایم و به آنجا رسیده‌ایم که بی‌نیاز از درخواست «إهدنا الصراط المستقیم» باشیم؟ معلوم است که راه دراز و هر لحظه نسبت به لحظه قبل بالاتر و نورانی‌تر است. من سرباز باید به این صراط هدایت و در آن قرار گیرم. پس بیاییم زیاد نماز بخوانیم و مرتب بگوییم «إهدنا الصراط المستقیم» تا یکی از آنانی شویم که خدا به ایشان نعمت داده است: صدیقین، صلحا. از آن به بعد تکرار این دعا در نماز برای استمرار آن خواهد بود و برای رسیدن به درجات بالاتر و نورانی‌تر و یا در نهایت شهدا.

در تفاسیر می‌گویند این خواسته نماز برای این است که باید در صراط المستقیم باقی بمانیم و مرتب تکرار کنیم و من می‌گویم امثال من باید در این وادی قدم بگذاریم تا بعد در آن ثابت بمانیم.

این شهدا هم صادق بودند و هم شهید، یعنی حداقل دو تا از این پنج تا چیزی را که می‌خواهیم با آنها رفیق بشویم (أنعمت علیهم) را بوده‌اند. شهید مسئله‌اش نیاز به توضیح نیست و نیستش در جبهه قربت الی الله بوده و فی سبیل الله هم به شهادت رسیده است.

اما چرا صادقی؟ این لباس بر تن همه ما هست، از من و شمای سرباز و این عزیزان روحانی. این لباس سربازی و لباس روحانی فریادش این است که ما سربازان امام زمان عج هستیم و شهدا با شهادت خود ادعای صداقت سربازی خویش را ثابت کردند.

و اگر مقصود از این آیه شریفه هم هدایت به پل صراط است و عبور بی‌خطر از آن، که آن‌موقع برای عبورکننده معنای صراط مستقیم را دارد،

باز باید با صداقت، عمل صالح و شهادت به آن نائل گردیم. پس باید که در هر نماز بخواهیم تا هدایت و عبور از آن را پروردگار با شهادت و عمل صالح و صداقت ما و با عنایت خویش نصیبمان نماید.

## لباس ما چه فریاد می‌زند؟

سرباز دینم، سرباز ایران اسلامی و نظام و حاضر در جهاد، فریاد می‌زنم که عاشق شهادتم! نه من، بلکه در ظاهر هم لباس من فریاد می‌زند که آماده‌ام جانم را برای این امور فدا کنم.

خیلی‌ها در این جمع قلب‌شان فریاد می‌زند و شهادت را می‌طلبید. شهدا ثابت کردند که قلب‌شان با فریاد لباس‌شان و با فریاد زبان‌شان هماهنگ بود و این یعنی صدق.

آنها صادق بودند و مگر صداقت غیر از این است؟ آنچه در قلب است بر زبان هم بیاید و آنچه بر زبان آمد عمل شود. این معنی صداقت است. آنها با خدا و خودشان و خلق خدا صادق بودند و شهید هم شدند. هرکدام از ما که این لباس را پوشیده‌ایم، به ظاهر می‌گوییم که آرزوی ما شهادت است.

فرمایش رسول اکرم ﷺ است: اگر مسلمانی نجنگیده باشد و در آرزوی جهاد و شهادت نباشد، به شعبه‌ای از شعبه‌های نفاق می‌میرد.<sup>۱</sup> نفاق یعنی عدم صداقت.

شهدا با لباس و زبان گفته‌اند که عاشق شهادتند و با عمل صداقت را اثبات کردند.

باز هم فرمایش حضرت رسول اکرم ﷺ است که: بهترین مردمان کسی است که خود را وقف خدا کند، در راه او جهاد کند، در مسیر الی

۱. مَنْ لَمْ يَغْزُ وَ لَمْ يَجِدْ نَفْسَهُ يَغْزُ مَا عَلَى شُعْبَةٍ مِنَ النِّفَاقِ. سنن ابی داود، باب جهاد.

الله سینه به سینه با دشمن بجنگد و کشته شود و یا مرگش فرا رسيد بميرد، شهيد است.

ما همگی می گوییم آمدیم، لباس پوشیدیم برای جنگیدن در راه خدا. البته هر ارتشی در دنیا این لیاقت را ندارد که جنگ او فی سبیل الله باشد. ما داریم چون حکومت ما اسلامی است و فرمانده ما نایب امام زمان علیه السلام است و لذا جنگیدن هم نهایتش مرگ در راه خداست.

عزیزان دانشجو! این ریش سفیدهایی که در اینجا نشسته و تعدادی از آنها که مأموریتشان تمام شده و رفته اند به شهر و دیارشان، رنگ لباس و فریاد لباس خودشان را با عمل در هشت سال دفاع مقدس به اثبات رساندند. همانی که بر زبان شان جاری می شده در قلبشان هم حاکم بود. در قلب آنان عشق به شهادت موج می زند و نیز در گفتار و عمل شان.

شما دانشجویان عزیز یک هفته در این بیابان ها بودید و بر دوش یگان های مستقر در جنوب وظیفه سنگینی را بار کردید. چه زمینی، هوایی، دریایی و چه عقیدتی - سیاسی و حفاظت منطقه که همه زحمت کشیدند تا این مأموریت به نحو احسن انجام شود، باری را متحمل شدند از ما.

می دانید چرا؟ برای این که در لباس ها و چهره های ما فریاد و عشق به شهادت را حس کردند.

فرمانده قرارگاه جنوب و همکارانش، پایگاه هوایی، پشتیبانی منطقه و هوانیروز، پایگاه دریایی و منطقه دریایی بوشهر، کل عزیزان، راننده اتوبوس ها که به صورت اجاره ای در خدمت شما بودند، در سخت ترین شرایط، همین دوستان سربازی که تأمین بودند در منطقه، عزیزان عقیدتی و حفاظت که شما را پشتیبانی کردند، همه زحمات بسیاری کشیدند.

راحت بگویم من که در ارتش نیستم و هیچ الزامی نیست که از من تبعیت بکنند، گرچه فرمانده محترم ارتش، رئیس ستاد و فرماندهان چهار نیروی ارتش بخصوص نیروی زمینی و همین‌طور هیئت رئیسه ستاد ارتش، هیئت رئیسه نیروی هوایی، زمینی و دریایی و پدافند در این چند روز همه دستور صادر کرده بودند که نهایت همکاری بشود و تمامی هم و غم خود را بر این امر نهادند و بحمدلله آموزش میدانی هم بسیار مطلوب انجام گرفت. هیئت معارف جنگ هم به همین شکل تلاش کرد. چرا؟

پاسخ یک جمله است: در چهره‌ها، در عمل شما همان فریاد و ادعائی را دیدند که لباس شما فریاد می‌زد: ما عاشق شهادت در راه خداییم. بلی، چون از تک تک چهره‌های شما و رنگ لباستان که هم‌رنگ لباس خود ماست فریاد من عاشق شهادت هستم را شنیدند و دیدند. لذا آنها نیز که خود عاشق خدمت و شهادتند، باور شما را دیدند و با عشق به شما خدمت کردند.

ساده می‌گویم: می‌توانی قانون را اجرا کنی بدون اینکه پاداشی برای آخرت فراهم کنی، ولی آنها این‌گونه عمل نکردند.

از امیر صالحی بزرگوار - که هم‌رمز شهید صیادشیرازی بوده - تا این عزیز بزرگوار، جانشین فرمانده ارتش که با تواضع حضور پیدا کردند و گفتند من آمدم مثل یکی از شماها باشم و بنشینم کنار این پیشکسوتان و فیض ببرم، این بزرگواری ایشان است؛ تا آن سربازی که در شرفانی به ما شربت تعارف کرد و سرباز نیروی انتظامی که با ما همکاری کرد تا از مرز دیدن کنیم.

همه آنها چرا از ما استقبال کردند؟ چرا یاری کردند؟ چرا این‌گونه برای مأموریت ما از جان مایه می‌گذاشتند؟ می‌توانستند به اندازه رفع تکلیف عمل کنند نه بیش از آن. چرا؟

چون این را دریافتند که: همگی ما دوست داریم برای این نظام و این انقلاب و این کشور جان بدهیم به کسی که آمده تا جان خویش را عاشقانه تقدیم کند.

باید عاشقانه خدمت کرد.

آنها باور شما و عشق شما را به شهید و شهادت دیدند، لذا این گونه برای آموزش شما عاشقانه مایه گذاشتند.

خداوندا مرگ ما را شهادت در راه خودت قرار بده!

إن شاء الله

## تفحص شهدا

یک گروه از شما رفتید شرفانی به مقرر تفحص شهدا. شهدایی که جنازه‌هایشان شناخته نشده بود را زیارت کردید، شهدای گمنام که البته در آسمان شناخته شده‌اند.

شهید را چگونه شناسایی می‌کنند؟

زمان جنگ وقتی می‌خواستند شهدا را تخلیه کنند، ابتدا از چهره‌اش شناسایی می‌شد، البته اگر چهره آسیب ندیده بود؛ سپس پلاکش را نگاه می‌کردند، اگر نداشت مشخصاتی را از روی لباس شناسایی و ثبت می‌کردند. بعد اتیکتی نصب می‌کردند به روی جنازه و آنگاه تخلیه به معراج شهدا انجام می‌شد. البته در صورت لزوم دوستان شناسایی می‌کردند، فرمانده شناسایی می‌کرد، بعد یگان تخلیه‌کننده نام‌گذاری شهید را انجام می‌داد و جنازه با علامت و مشخصات به عقب تخلیه می‌گردید.

حالا بعد از جنگ یک تعدادی جنازه به دست آمده است که شناخته نشده‌اند. می‌رویم سراغشان. آنها را این‌گونه شناسایی می‌کنند:

از منطقه عملیات، از طرح عملیاتی که در آن منطقه اجرا شده است، از یگانی که در آن عملیات حضور داشت، یا توسط یگان‌های همجوار، از دوستان و هم‌زمان و فرمانده شهید تحقیق می‌کنند و اطلاعات لازمه را می‌گیرند. اگر در لباس شهید اطلاعاتی باشد، مانند علامتی، انگشتری، ساعتی، پلاکی، همه اینها را جمع‌بندی می‌کنند تا بتوانند شهید را شناسایی نمایند.

تعدادی هم شناسایی نمی‌شوند و به عنوان شهید گمنام به خاک سپرده می‌شوند.

حال داستان یک لشکر دلاور و ازجان‌گذشته را برایتان بگویم:  
یک لشکر بود، یک لشکر کوچک با فرماندهی بزرگ. یک لشکر که برای شهادت سر از پا نمی‌شناخت. در میدان جنگ و در معرکه کشتن و کشته شدن فرمانده لشکر این‌گونه عمل می‌کرد:

وقتی کسی به شهادت می‌رسید، پیکر شهید را با خودش به عقب می‌آورد یا دستور می‌داد او را به مرکز جمع‌آوری شهدا تخلیه کنند. اکثر اوقات خود بالای سرباز شهیدش می‌رفت یا اینکه شهید را می‌آوردند پیش فرمانده لشکر و بعد از دلجویی، دعا و ثناء این فرمانده در حق شهید، او را به محل شهدا می‌بردند.

مشخص می‌شد کی هست و فرمانده دستور می‌داد و دیگران می‌بردند و تقدیم خانواده‌اش می‌کردند. اگر هم به دلایلی نمی‌بایست یا نمی‌شد شهید را جابه‌جا کنند، باز بالای سرش حاضر می‌شد.

این فرمانده لشکر برای همه این کار را می‌کرد، برای رزمندگان، برای فرزندان شهیدش، برای بستگانش و برای همه رزمندگان و برای برادر فرمانده عملیاتش. بر بالین آنها حضور می‌یافت، شناسایی می‌کرد، اگر هنوز نفسی و رمقی داشت از او دلجویی می‌کرد، دعایش می‌کرد.

حتی اگر قطعه‌قطعه شده بودند، دستور می‌داد آنها را به نقطه عقب پشتیبانی، جایی که باید شهدا تخلیه می‌شدند، کنار منطقه درمانی یا منطقه تخلیه مجروحین یا بهداری نقل مکان دهند.

حالا نوبت فرمانده لشکر رسیده و نوبت جنگیدن فرمانده ای غریب شده

است!



وقتی که معرکه جنگ هنوز پرهیاهو و پر از گرد و خاک نبود، همه فرمانده را می‌دیدند و او هم یکی دو بار از منطقه عملیات به عقبه آمد و بازماندگان لشکر او را دیدند.

حالا منطقه عملیاتی جنگ فرمانده لشکر را آن‌چنان گرد و غبار و هیاهو گرفته که نمی‌شود فرمانده را دید. بعد از مدتی گرد و غبار فروکش کرد و همه‌همه هم خاموش شد.

فرمانده کو؟

دیگر کسی فرمانده را نمی‌بیند؟

کشته شده؟

فرمانده لشکر شهید شده؟

هیچ کس نیست که جنازه فرمانده را به عقب بیاورد و هیچ هم‌رزمی نیست که فرمانده را شناسایی کند یا بر بالین شهید حاضر شود.

چه کسی باید این کار را بکند؟

از آن لشکر کوچک دیگر رزمنده‌ای باقی نمانده که جنازه این فرمانده شهید را به خانواده‌اش تقدیم کند.

اول باید بروند سراغ پیکر شهید. خوب! معلوم است که به سر و صورت او نگاه می‌کنند تا او را شناسایی، بعد هم با عزت و کرامت به عقب تخلیه کنند. اما شهید سر در بدن ندارد که با چهره‌اش او را بشناسند، این جنازه متعلق به کیست؟

به سراغ علائم باید رفت. کدام علامت؟ لباسی، انگشتری، نشانی،

یادداشتی. به کدام وسیله او را بشناسند؟

لباسش که زیر سم اسب‌ها پاره پاره شده، بدن که قطعه قطعه شده

است!

هان! راستی انگشتر؟ باید با انگشتر شناخته شود. او انگشتری بر دست داشت که نشانه او است. ولی نامردها انگشت را با انگشتر جدا کرده‌اند و برده‌اند.

این فرمانده لشکر را چگونه باید شناسایی کرد؟  
چگونه باید جنازه‌اش را از گودال قتلگاه به عقب آورد؟  
خودش بالای سر همه شهدا رفته بود و همگی را شناسایی کرده و در زنده ماندن از آنان دلجویی کرده بود.

فقط نتوانست جنازه علمدارش، فرمانده عملیاتش، سقای لشکرش، برادرش، عباس دلاورش را بیاورد و به خانواده بدهد. چرا که دست در بدن نداشت و بدن مطهرش پر از تیر و خون بود. نخواست که اهل حرم او را این‌گونه ببینند و یا نتوانست حملش کند و یا اینکه قمر بنی هاشم از او خواست او را به خیام حرم نبرد، تا رقیه و سکینه تشنه لب او را نبینند و سقا شرمنده نشود. لذا در همان مکان که محل شهادتش بود تکریمش کرد و برگشت.

حتی طفل شیرخوارش، علی اصغرش را خود بر دست گرفت و برایش قبری تهیه کرد. قاسمش را، اکبرش را، حبیب و جَوْن و جعفرش را، همه را با خود به عقبه آورد.

حال چه کسی مانده است تا جنازه‌اش را تخلیه کند؟  
چه کسی باید شناسایی کند این جنازه را که سر در بدن ندارد؟  
چگونه باید او را شناخت؟

بدن هم که زیر سم اسب‌ها له شده است.

انگشت و انگشتر هم که ندارد.

چگونه می‌شود او را شناخت؟

حال نوبت خواهر است.

خواهری که عاشق برادر است. خواهری که از او جدا نمی‌شد.  
خواهری که بوی برادرش را حس می‌کرد.  
خواهرش باید بیاید و او را شناسایی کند، تا نسیم از قتلگه بوی  
حسین آورد و گفت:  
این کشته فتاده به هامون حسین توست

/این صید دست و پا زده در خون حسین توست

خانم زینب با بوی حسینش او را شناسایی کرد و بر حلقوم بریده  
او بوسه زد .  
حال اگر بگذارند باید جنازه مطهرش را از معرکه بیرون ببرد و تشییع  
کند. با عزت و احترام به خاک سپارد.  
آیا می‌گذارند؟  
تازه به کجا تخلیه نماید؟  
در کجا تشییع کند؟

خیمه‌ها را هم آتش زدند، زن و کودک را هم به اسارت بردند و  
جنازه‌ها را در بیابان رها کردند. کسی حق عزاداری برسر جنازه عزیزان  
خود را هم نداشت و بر جنازه‌ها هم اسب تازاندند!  
شما عزیزان دانشجو آمدید در کربلاهای ایران تا قطعه کوچکی از  
عاشورای حسینی را به چشم ببینید و عاشورایی بمانید؟  
شما با منطقه و انواع عملیات‌ها و تاکتیک‌ها و چهره‌های حماسه‌ساز  
آشنا شدید. ولی هدف این نبود. گرچه اینها درس‌های شماست.  
هدف چیز دیگری بود. هدف این بود که عاشورایی فکر کنیم،  
عاشورایی زندگی کنیم و عاشورایی بمیریم.

همگی ما اینجا آمدیم که مجدداً تلنگری بهمان بخورد. تا تازیانه  
عشق بر ما ترنمی بزند تا فرصت‌هایی را که از حسین دور مانده‌ایم و  
عاشورا از یادمان رفته است را به یاد بیاوریم و دریابیم که ما شیعه حسین  
بن علی هستیم و باید تا ابد هم بمانیم.  
إن شاء الله؛ آن طور که شهدای ما ماندند و با حسین فاطمه محشور  
شدند.

## همه فرزندان شهدا هستید

به او گفتم: اینها را که می‌بینی گرچه فرزندان خونی (صلبی) شهدا نیستند، ولی فرزندان خونی شهدا هستند. نپرسید که خونی... خونی... یعنی چه!

اهل لطافت بود.

حتماً دریافت منظورم را، ولی با ظرافت گفت: گیرم پدر تو بود فاضل، از فضل پدر تو را چه حاصل؟

من گفتم: اینها که آمدند اینجا فرزندان شهید ستاری هستند. فرزندان شهید صیاد و شهید بابایی هستند. فرزندان شهید دریادار همتی هستند. گرچه از صلب و خون آنان نیستند.

چطور چنین چیزی می‌شود؟

دقت کنید عزیزان، در قرآن بسیار خواندیم و اساتید بزرگوار برایمان گفته‌اند در مورد خیلی از پیامبران که حضرت حق فرمودند: فلانی فرزند فلانی است و فلانی فرزند فلانی نیست. این طوری نیست که آن عزیز یا آن شخص از صلب کسی باشد تا فرزند او خطاب شود. افراد مؤمن، افراد صالح، پدر و فرزند و برادر هم هستند.

در مورد خیلی از افراد کفار هم گفته می‌شد که پدران ما بر این دین بودند و در مورد مؤمنین هم گفته شده است که پدران ما هم بر این روش و بر این عقیده بودند.

لذا با این استناد به او جواب دادم: ایشان برادران شهید همت، شهید ستاری، شهید بروجردی، شهید صیاد، شهید ابوالفتحی، شهید شهرام‌فر و یا فرزندان دیگر شهدا هستند.

خوب، گیرم پدر تو بود فاضل، از فضل پدر تو را چه حاصل؟ به آن ظریف این جواب را دادم: نه این طور نیست.

اینها فرزندان آن دلاورمردان پاکند. اینها خلف صالح‌اند. اینها برادران این شهدا هستند و خود اهل فضل‌اند.

اگر غیر از این بود با این همه خونریزی‌ها و خون‌هایی که دیده‌اند و خطراتی که در جامعه هست، چه برای نیروهای مسلح و رزمندگان و چه برای اقشار مختلف مردم، این لباس را نمی‌پوشیدند.

در این لباس که پول، طلا، جواهر و آسایش نیست.

همین که این لباس را پوشیدند یعنی این که خواسته‌اند جان‌شینیان صالحی برای شهدا باشند.

این لباس را پوشیدند که بگویند ما فرزندان شهدا هستیم. ما وارث شهدا هستیم.

با پوشیدن لباس ارتشی این جوان‌ها فریاد می‌زنند: ما هم آرزوی شهادت داریم.

شما عزیزان وقتی که اردو تمام شد و به منازل‌تان برگشتید، خاطراتی را با خود می‌برید که بسیار شیرین و گوارا است، ولی این حوادث جنبه مادی و دنیایی ندارد، برای آخرت است، برای زندگی جاوید. البته برای دنیا هم عزت و سربلندی است. استقلال و آزادی نظام اسلامی است که اثر آن جان‌فشانی‌هاست که شما امروز وارث این اثرات هستید.

میراث شهدا چیست؟

این میراث شهداست: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و میراث شهید به چه کسی می‌رسد؟ به فرزند و برادر و خواهر؛ و شما این میراث را در اختیار دارید. پس شما فرزندان و برادران شهیداید.

اگر شما بر راه شهدا بمانيد، بر پيمانتان ثابت و به لباستان وفادار باشيد، معلوم است كه فرزندان و برادران صالحى براى شهدا هستيد، كه إن شاء الله خواهيد بود!

اگر خداى ناكرده باقى نمانيد!

خوب گفته آن ظريف جاى خودش را دارد.

من مطمئنم و اين را از نگاه و كلام و لباس شما حس مى كنم و يقين

دارم كه اين اردوها اثر مضاعفى در وجود شماها مى گذارد.

از خداوند بزرگ مى خواهيم كه به همه ما توفيق دهد تا قدردان

خون شهدا و راهروى راه آن بزرگواران باشيم.

مردم به كسى كه مى خواهد در راه خدا جان بدهد، آن هم بى توقع،

احترام مى گذارند.

محترم مى شمارند كسى را كه سخاوتمند است.

محترم مى شمارند كسى را كه متقى است.

محترم مى شمارند كسى را كه متواضع است.

فرمايش امام صادق عليه السلام است: «كسى كه داراى تواضع و تدبّر و

سخاوت باشد، محبوب مردم مى شود.<sup>۱</sup>

چه سخاوتى بيشتر از بذل جان؟!

شما آمده ايد جان بدهيد؛ اين لباس را پوشيديد، آمده ايد كه هم چون

شهدا خون خود را تقديم نهال پرثمر اسلام و انقلاب كنيد. ديگر چه

سخاوتى بيشتر از اين؟

چه تقوايى بيشتر از اين كه فرايض را انجام دهيد، سختى و مشقت

خدمتى را بپذيريد و به گرد گناه نگرديد؟

---

۱. ثلاثة ثورثُ المَخْبَةِ: الدِّينُ وَ التَّوَّاضُعُ وَ البَذْلُ. اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۶۶۹.

چه تواضعی بیشتر از این که شما دانشجویان و سربازها و ما همگی خودمان را خادم ملت می‌دانیم و در مقابل ملت خود را کوچکترین می‌دانیم و به این کوچکی افتخار می‌کنیم؟

یعنی مصداق این حدیث شریف امام صادق علیه السلام باید باشیم، با سخاوت (بذل جان) و تواضع در برابر مردم و باتقوا باشیم.

حال برای چه این نیروها در منطقه متحمل این همه زحمت شدند و ما را یاری کردند؟ فکر نکنید که چشم و ابروی من یا شما جوان‌ها آنها را جلب کرده بود.

آنها دل‌های شما و سوز و آه شما جوان‌ها را در عزاداری‌ها و شور و شوق و اشتیاق شما را در این که یافته‌های جنگ را از این بزرگواران و فرماندهان و اساتید بگیرید دیدند.

لباسهای شما و چشم‌ها و قلب‌هایتان چیزی غیر از این نمی‌گفت که:  
*آمده‌ایم که جان دهیم.*

و من مطمئن هستم که چنین است. فریاد لباس شما دانشجویان به ما گفت که نگران رفتن شهید صیاد و شهید نامجو و جای خالی شهید چمران نباشید، جای خالی آنها را پر می‌کنیم. نگاه‌های شما به ما این را گفت.

اگر صدای قلبتان با صدای نگاهتان و کلام لب‌هایتان هم‌رنگ نباشد - خدای نکرده - دروغ گفته‌اید و نفاق کرده‌اید، که هیچ‌کدام از شماها دروغگو نیستید.

ما یقین داریم و هم‌زمان شما بر این باورند که فداییان اسلامید. وقتی دانشجویانی به این بزرگواران یا من اصرار می‌کنند که ما دوست داریم این دوره طولانی‌تر شود تا در منطقه حضور بیشتری داشته باشیم، ما بسیار خوشحال می‌شویم و احساس دین بیشتری می‌کنیم.



ما اين را باور كرديم كه «شما فداييان رهبريد، شما پيش مرگان امام خامنه‌اي هستيد. فداييان كشوريد.»

ما اندوخته‌هايي را به شما منتقل كرديم.

شما باورهايي را به ما منتقل نموديد؛ باور به عزت اين كشور، استمرار شكوهمند انقلاب اسلامي، بقاي ارزش‌ها و آرمان‌هاي دين و قرآن.

در حفظ اين اندوخته‌ها و باورها بايد كوشا باشيم.

عمری از ما گذشته است. ريش‌هاي ما سفيد شده. إن شاء الله شماها

۱۲۰ سال عمر كنيد با عشق به خدمت و آرزوي شهادت!

ما از اينجا دست خالي نمي‌رويم.

هر کدام از ما مي‌رويم به يك گوشه كشور. اين عزيزان بازنشسته و

اساتيد و من سرباز در خانواده‌هايمان خواهيم گفت كه جوان‌هايي از ما

درس جنگ گرفتند و در منطقه با لباس و كلام و چشم‌هايشان به ما

گفتند كه ما پا جاي پاي شهداي ناوچه پيكان و شهيد ناو سروان همتي

خواهيم گذاشت. پا جاي پاي صياد و اردستاني خواهيم گذاشت، ما خون

آنان را پاس خواهيم داشت. حتماً به ما دروغ نگفتند.

در اين مكان مقدس (پادگان دوکوهه) كه تعدادي حضور داشتند و

الآن نيستند و به شهدا پيوسته‌اند، شما با شهدا هم‌گام و همدل شديد و

ما باور داريم كه اين هم‌گامي و همدلي را حفظ خواهيد كرد.

من اين را در محضر خداوند و در جايي كه شهدا حاضر هستند

مي‌گويم كه شما به ما راست گفته‌ايد و ما هم با توجه به زمان كم،

آنچه ميسر بود از جنگ گفتيم و آنچه در سينه داشتيم با صداقت

كامل به شما منتقل كرديم و پاسخ صداقت غير از صداقت نيست.

یقیناً همه شما عاشق هستید. بی شک همه شما آرزوتان مرگ در راه خداست، همان طور که شهدا بودند. این یقین را برای خودمان و خودتان حفظ کنید.

استدعای من از شما این است که این یک هفته را برای خودتان مشعل راه قرار دهید و این مشعل را در سینه خودتان فروزان نگه دارید، نگذارید خاموش شود که نخواهد شد و هر روز فروزان تر خواهد شد.  
إن شاء الله

## دارالسلام

«سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار»<sup>۱</sup>

عزیزان به وادی سلام خوش آمدید.

اینجا می‌توانید با گوش جان سلام خدا را بشنوید.

سلام شهدا را بشنوید.

سلام مجاهدان راه خدا را بشنوید.

سلام مؤمنین به یکدیگر را بشنوید.

اینجا دارالسلام است.

شاید این سؤال به ذهن متبادر شود که اینجا سرزمین‌های جنگی است. قطعه‌ای از سرزمین خون‌بار جنوب کشور است که روزگاری قریب به بیست سال پیش و پیشتر به مدت هشت سال در آن جنگ و خونریزی، آتش و باروت، انفجار و تخریب، فریاد و شیون، تکبیر حزب الله و یا زنده باد صدام صدامیان، کشته و زخمی، جنازه و اعضاء قطعه قطعه بدن‌ها، اشک و یتیمی، سختی و گرسنگی، آوارگی و غربت، مظلومیت و سُبُعیت حاکم بوده است. کجا در این شرایط سلام رد و بدل می‌شده است؟

اگر سلام یعنی:

صلح و دوستی،

امنیت و آرامش،

خوش آمدگویی،  
تکریم،  
آشنایی دادن با کلام شیرین،  
خداحافظی و خاطره خوش،  
رحمت و شفقت،  
اذن دخول،

کدام یک از این معانی با عباراتی که به عنوان الفاظی از وقایع اینجا ذکر شد، جنگ و خونریزی، آتش و باروت، کشته و زخمی و... مطابقت دارد؟! عیبی ندارد، این هم یک سوال است. برای پاسخ آن باید سیری کوتاه ولی تا حدودی دقیق و با اندکی تعقل در قرآن کریم، این کلام نورانی حضرت حق، داشته باشیم.

این نگاه ما به آیات شریفی است که در آنها کلمه سلام آمده و عبارات دیگری مثل صلوات که معنی سلام و درود قوی تر را دربرداشته باشد. با این نگاه می توانیم به چند طبقه بندی یا فهرست برسیم. البته این طبقه بندی و فهرست با توجه به حافظه ام از چنین آیاتی، همین الآن به ذهنم خطور کرده است.

در این زمینه مطالعه و بررسی داشته، ولی آن را مدون نکرده ام. لذا هرچقدر حافظه ام مرا یاری کند و از بایگانی ذهنم آن موارد را در اختیارم بگذارد، می توانم به شما منتقل کنم.

ما همواره در سلام، دو طرف داریم: اظهارکننده یا تقدیم کننده سلام و دریافت کننده یا پاسخ دهنده سلام.

من تعدادی از هر دو طرف را در یک فهرست کوتاه برایتان بیان می‌کنم:

- خداوند جلّ جلاله؛
- فرشتگان؛
- اهل بهشت؛
- پیامبران؛
- اولیاء خداوند؛
- صلحا؛
- شهدا؛
- مؤمنین؛
- صدیقین؛
- متّقین؛
- صابرين.

حال برخی اماکن و محل‌هایی که در آن ندای سلام برخواسته است:

- خانه خدا (مکه معظمه)؛
- شهر پیامبر (مدینه منوره)؛
- درب‌های ورودی بهشت؛
- قصور بهشت؛
- خانه پیامبر و سایر انبیاء؛
- مساجد و عبادتگاه‌ها؛
- میادین رزم مسلمین و مجاهدان فی سبیل الله؛
- اردوگاه‌های رزمی مسلمین و مجاهدان فی سبیل الله؛
- خانه معصومین؛
- خانه اوصیاء پیامبران؛

- محل تولد انبیاء و معصومین؛
  - خانه و محل حضور اولیاء خدا؛
  - مشهد شهدا؛
  - خانه و محل حضور مؤمنین؛
  - خانه و محل حضور صلحا و صدیقین؛
  - محل ملاقات مؤمنین؛
  - محل تولد اولیاء خداوند؛
  - محل نزول وحی؛
  - محل ارتحال پیامبران یا اولیاء خدا؛
  - محل ارتحال مقربین از مؤمنین.
- و در اینجا و در این فرصت تعدادی از زمان‌هایی که در آن لحظات سلام ادا و یا پاسخ داده می‌شود را بیان می‌کنم:
- لیله القدر از شب تا طلوع فجر؛
  - لحظه شهادت شهید؛
  - لحظه ارتحال انبیاء و اوصیاء و مقربین از مؤمنین؛
  - زمان بعثت انبیاء؛
  - لحظه تولد انبیاء و اوصیاء و معصومین؛
  - در طول مدت زندگی دنیوی انبیاء و معصومین؛
  - زمان ورود به بهشت؛
  - زمان دیدار بهشتیان با یکدیگر؛
  - زمان دیدار و خداحافظی مسلمین و مؤمنین با یکدیگر؛
  - ورود به محشر و روز قیامت برای آنان که خداوند به ایشان نعمت عطاء فرموده؛
  - لحظه ورود به منازل مؤمنین و مسلمین؛

- در معرکه نبرد و جهاد فی سبیل الله؛
  - در لحظات تسلیم و رضا به امر حق تعالی.
- به نظر ضروری است بعضی از معانی سلام و یا اهداف آن را هم برایتان

بگوییم:

- گفتاری شیرین از پروردگار رحیم؛
- آشتی، صلح و اعلام صلح؛
- اعلام امنیت از شرّ و عذاب؛
- سلامت و ورود به حریم سلامتی؛
- اعلام ورود به منطقه خوشی و سعادت؛
- اعلام ورود به حریم امن الهی؛
- اعلام ورود به حریم مصونیت از گناه؛
- اظهار آشنایی و دوستی؛
- تکریم و احترام؛
- اعلام رحمت و رحیمیت پروردگار؛
- نوعی پاداش و ثواب؛
- اظهار رضایت و خشنودی؛
- تشکر و شکرگذاری؛
- بشارت آینده خوش (وعده نیک)؛
- خوش آمد گویی؛
- خداحافظی؛
- اذن دخول؛
- علامت و اعلان حضور؛
- نشان و مدال برای آنانی که خداوند دوستشان دارد؛
- بهترین گفتاری که پاسخ آن واجب است؛

- گفتاری که ادایش پاداش دارد؛

- اسمی از اسماء حُسنای الهی.

گرچه در بین مطالبی که تا حال بیان داشتیم به بسیاری از دلایل مورد خطاب قرار گرفتن در سلام اشاره شده است، ولی به صورت تفکیکی نیز تعدادی از این دلایل را که از آیات شریفه قرآن استخراج می‌شود برایتان ذکر می‌کنم. چون درنهایت از این عرایض منظوری دارم که با ذکر همین موارد آن منظور حاصل می‌شود.

شماری از دلایلی که به آن جهات انسان مورد خطاب سلام به ویژه

سلام خداوند و ملائکه قرار می‌گیرد:

- شهادت در مسیر فی سبیل الله؛

- اعمال صالح؛

- مرارت در کسب علم؛

- مرارت در کسب معاش حلال؛

- ایمان و تقوا؛

- صداقت در گفتار و عمل؛

- صبر بر سختی‌ها و مصائب؛

- صبر بر ترک معصیت؛

- صبر بر طاعت؛

- شکر پروردگار؛

- مجاهده با جان و مال و زبان؛

- یاری نمودن پیامبران؛

- یاری نمودن مظلومین؛

- یاری نمودن مؤمنین؛

- یاری نمودن مستضعفین؛



- خوف و خشیت داشتن نسبت به پروردگار؛
- اخلاص در عمل؛
- اجرای امر امامان و اوصیاء و پیامبران.

حال اشاره کنم که هرچه از معانی، محلها، لحظات، اهداف و دلایل سلام خدمت‌تان عرضه داشتم تمامی از سلامت و امنیت انشقاق یافته یا حاصل می‌شود. به عبارتی، در یک جمله می‌توانیم بگوییم روح همه این امور سلامت و امنیت است، مصون بودن از شرّ، عذاب، از بدی و گناه و روبه‌رو شدن با سلامت و سعادت و در یک عبارت یعنی سلامت نفس و جان.

یک برداشت کوچک و شاید ظریف و عمیق از سلامی که خداوند بر پیامبران خود بر نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و... عنایت کرده، چنین است: خداوند بر آنان قبل از تولد آنان، در زمان تولد آن بزرگواران، در زمان حیاتشان و در زمان رحلت آنان و سپس در روز قیامت سلام می‌دهد. اگر معنی سلام را سلامت نفس و جان، مصونیت از شرّ و گناه و مصونیت از عذاب خداوند بدانیم، حاصل این سلام‌ها این است که پیامبران از زمان تولد تا ورود به بهشت مصون از گناه و در حریم عصمت، سلامت و امنیت الهی هستند. لذا سلامی که از تولد تا مرگ برای آنان وجود دارد، خود دلیل عصمت آن عزیزان در دنیای فانی است و حاصل این عصمت نیز سلام پس از مرگ و سلام در مدخل بهشت و سپس در بهشت است.

«سلام علیکم بما صبرتم فعم عقبی البار»

خیلی خوب، سلام به این بزرگان از تولد تا مرگ، دلیل عصمت آن سفرای الهی و معصومین است. ولی دیگر انسان‌ها که همه مورد خطاب سلام خداوند در تمامی طول عمر قرار نمی‌گیرند.

آری! درست است؛ زیرا همه انسان‌ها معصوم نیستند و تنها در زمان‌هایی که نشئه‌ای، مقطعی و پاره‌ای از عمر، مصون از گناه و دارای سلامت نفس و جان هستند، سلام دریافت می‌کنند؛ بعضی کمتر، بعضی بیشتر. بسیاری از صدیقین، صلحا، مؤمنین، اهل یقین، عرفا، علما، مجاهدان و صابرين زمان‌ها و دفعات بیشتری را نسبت به دیگران مورد خطاب سلام خداوند هستند. آنها در چنین زمان‌هایی در حریم امنیت و سلامت و سعادت خداوندی هستند. شهدا یکی از ایشانند که سلام خداوند و ملائکه الله را در لحظه شهادت دریافت می‌کنند و در هنگامه محشر و در زمان ورود به بهشت و سپس در بهشت مدام مورد عنایت چنین سلامی هستند. برای همین است که می‌گوییم شهید با اولین قطره خونی که از او بر زمین ریخته می‌شود آمرزیده شده است. زیرا سلام با گناه جمع نمی‌شود. شهید قبل از آن هم در لحظه مجاهدت، در لحظه عمل با اخلاص، در لحظه صبوری در مقابل سختی‌های نبرد و جانباز در تمام لحظات جانبازی چنان‌چه با شکر و صبر آن‌را سپری کرده باشد، مورد خطاب سلام خداوند است. خانواده شهید در مقابل صبر، رضا و تسلیم در برابر حق و تقدیم شهید مورد سلام خداوند است.

حال عزیزان، در این خطه خونین و لاله‌خیز چقدر شهید از زمین به آسمان پرکشیده، چقدر اعضاء از هم گسیخته شده، چقدر صبوری تحقق یافته، چه تعداد خانواده شهید راضی به رضای خدا گردیده است، و لذا چقدر سلام در این سرزمین ادا شده؟! در سرزمین جبهه‌ها هر لحظه سلام ادا می‌شده. هزاران هزار سلام. لذا اینجا دارالسلام است. شهدا هم در اینجا به پیامبران، به معصومین، به ملائکه الله و به خداوند سلام داده‌اند.

اینجا در زمان جنگ حریم امن و سلامت الهی بوده است. در حریم مصونیت الهی، غیر از سبحان الله، الحمد لله و سلام، کلام دیگری نیست.

در جنگ هم اینجا سلام بوده است و الحمدلله و سبحان الله، در اینجا سلام از زمین به آسمان رفته است .  
از آسمان هم به زمین، سلام بوده است.  
سلام و سلام.

با دل، در این سرزمین راه برویم تا با گوش دل سلامها را بشنویم.  
با خلوص و با یقین و با نیت قربت الی الله چیز فراگیریم تا ما هم  
مورد خطاب سلام خداوند قرار گیریم.

إن شاء الله

هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها  
بهره جسته‌ایم؛

ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نموده‌ایم؛  
ما مظلومیت خویش و ستم متجاوزان را در جنگ ثابت نموده‌ایم؛  
ما در جنگ پرده از چهره تزویر جهان‌خواران کنار زدیم؛  
ما در جنگ به این نتیجه رسیده‌ایم که باید روی پای  
خودمان بایستیم؛

ما در جنگ ابهت دو ابرقدرت شرق و غرب را شکستیم؛  
ما در جنگ ریشه‌های پریار انقلاب اسلامی‌مان را محکم کردیم؛  
ما در جنگ حس برادری و وطن‌دوستی را در نهاد یکایک  
مردمان بارور کردیم؛

ما در جنگ به مردم جهان و خصوصاً مردم منطقه نشان دادیم  
که علیه تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها سالیان سال می‌توان مبارزه  
کرد. جنگ ما موجب شد که تمامی سردمداران نظام‌های فاسد در  
مقابل اسلام احساس ذلت کنند. از همه اینها مهم‌تر، استمرار روح  
اسلام انقلابی در پرتو جنگ تحقق یافته است.

همه اینها از برکت خون‌های پاک شهدای عزیز هشت سال  
نبرد بود. همه اینها از تلاش مادران و پدران و مردم عزیز ایران در ده  
سال مبارزه با امریکا و غرب و شوروی و شرق نشأت گرفت.

«امام خمینی (ع)»

## حیات عبادی

خداوند بزرگ در بسیاری از آیات قرآن با صراحت و هم بطور ضمنی بیان فرموده است که «من شما را نیافریده‌ام مگر این‌که مرا عبادت کنید.»<sup>۱</sup>

پس بنا بر فرموده خداوند متعال، هدف از خلقت ما چیزی جز عبادت نیست؛ شاید این معنا نیز برداشت شود که بدون عبادت پروردگار زنده نیستیم و مرده‌ایم. یعنی جسم ما حیات دارد، ولی روح ما حیات عبادی و حیات طیّب ندارد. به عبارت دیگر مرگ عبادی داریم. در ادامه مطلب خواهیم دید که خانواده محترم شهداء مصادیق یا تجلی عینی این آیات را شاهد بوده‌اند. ایشان هر کدام فرزند، برادر یا همسری را شهید داده‌اند.

شهدایی که عبد پروردگار بوده‌اند و حیات عبادی داشته‌اند. در جای دیگر خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»<sup>۲</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی خدا و رسول به آنچه که شما را زنده می‌دارد دعوت می‌نمایند، استجابت کنید.»

آن امری که به آن دعوت شده‌ایم و باید اجابت کنیم چیست؟ باز هم آیه‌ای دیگر که همه شما حفظ هستید، برایتان قرائت می‌کنم: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ»<sup>۳</sup> «آنهایی که در

۱. ذاریات: ۵۶.

۲. انفال: ۲۴.

۳. آل عمران: ۱۶۹.

راه حق کشته می‌شوند را مرده نپندارید، آنها زنده هستند و نزد خداوند روزی می‌خورند.»

چقدر زیبا است. پاسخ را یافتیم: آن کس که ندای خداوند و رسولش را پاسخ داده و به شهادت رسیده، زنده است. مگر خداوند متعال فرموده است شهدا را مرده مپندارید، آنها نزد من روزی می‌خورند و قبل از آن هم فرموده اگر دعوت خدا و پیامبر به چیزی که شما را زنده می‌دارد، پاسخ دهید جاودانه خواهید شد. آیا این دعوت خدا و رسول فراخوان به شهادت نیست؟

البته در تفاسیر هست که این دعوت، دعوت به اسلام است. بلکه حتماً همین‌طور است، ولی این امر منافات با دعوت حق به شهادت که یکی از مصادیق ایمان و اسلام است ندارد. شهدا این دعوت را پاسخ دادند و به حیات ابدی رسیدند.

حال تکلیف ما چیست؟ آیا می‌خواهیم زنده بمانیم یا خدای ناکرده فارغ از عبادت و صرفاً مخلوقی جسمی و مرده عبادی باشیم؟

تکلیف ما را هم فکر می‌کنم این آیه معلوم کرده است: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا بُدْيَلًا»<sup>۱</sup> «برخی از آن مؤمنان، بزرگ‌مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند کاملاً وفا کردند. پس برخی به آن عهد ایستادگی کردند (تا به راه خدا شهید شدند) و برخی به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر نداده‌اند.»

سوال این است: تا وقتی که به شهادت نرسیده‌ایم تکلیف ما چیست؟ و پاسخ را این آیات داده‌اند: «انتظار برای شهادت و عمل به وعده الهی» و

مهم/این که «و ما بَدَلُوا تَبْدِيلًا» راه شهداء را تغییر ندهیم و از عهدی که با خدا بسته‌ایم تخلف نکنیم، که این بسیار مهم است. حضرت حق تکلیف ما را مشخص کرده است؛ اگر می‌خواهیم زنده باشیم، باید عبادت کنیم، یعنی بندگی کنیم. اگر به آرزوی خود که شهادت است رسیدیم، که زنده‌ایم؛ اما اگر نرسیدیم چگونه زنده باشیم؟ منتظر می‌مانیم با بندگی خداوند، عدم تبدیل وعده با او و داشتن آرزوی شهادت - که این خود اصل زندگی است - تا این شاء الله پس از مرگ با شهدا محشور شویم. وعده خدای تبارک و تعالی را تبدیل نمی‌کنیم، پیمان خودمان را با خدا تغییر نمی‌دهیم و راه شهدا و حیات جاودانه، یعنی همان عبودیت حضرت حق و زندگی عبادی، را پیش می‌گیریم. «ما حَلَقْتَ الْحَيَّ وَ الْاِنْسِ الْاَلِیَعْبُدُونَ»<sup>۱</sup>.

من فکر می‌کنم برای ما نظامیان آیات پیرامون شهادت بیش از هر کس دیگر شیرین باشد. ولی نکته حساس برای ما و شما عزیزان در نظر گرفتن هدف اصلی‌مان، یعنی رسیدن به قرب الهی است و شهادت هم وسیله‌ای است برای رسیدن به جوار حق و البته بهترین وسیله است. لازمه طی این راه ایمان و بصیرت مذهبی است که لزوم آنها در جنگ‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها محک زده شده است.

ایمان، آگاهی و بصیرت مذهبی بنیان اعمال ما و آموخته‌های علمی، تخصصی و جسمی سالم و ورزیده ابزار عمل ما قرار می‌گیرند. من به شما عزیزان تذکر می‌دهم که هیچ‌یک از این سه مورد هرگز نباید فراموش شود، حتی داشتن جسم ورزیده که ما و هم‌زمان‌مان دیدیم که در این زمینه دچار ضعف‌هایی بودیم. برای ما نظامیان ایمان و عبادت و علم و تخصص لازم است، ولی کافی نیست. سرباز نظامی واقعی

باید ورزش را هم با نیت قرب الی الله انجام دهد تا عبادت باشد و جسم قوی را با روح قوی قرین نماید تا بتواند به وظایفش عمل کند و منتظر انجام عهدی باشد که با پروردگارش بسته است، یعنی یا رسیدن به شهادت و یا ادامه راه شهیدان با بندگی و عبادت خداوند تبارک و تعالی.   
إن شاء الله خداوند به همه ما توفیق بدهد که پوینده راه شهیدان باشیم و عاقبت ما را هم چون شهید بزرگوار صیادشیرازی ختم به خیر کند. آمین.   
پس از آیات فوق چنین نتیجه می‌گیریم:

۱. اگر عبادت نکنیم، یعنی بندگی خداوند را بجا نیاوریم و

اطاعت از خداوند ننماییم، زنده عبادی نیستیم.

۲. اگر به دعوت خدا و رسولش پاسخ دهیم، زنده خواهیم بود.

خدا و پیامبر به دین و شهادت در راه دین دعوت نموده‌اند.

۳. لبیک به دعوت رسول به شهادت، باعث می‌شود نزد خداوند

جاودانه و روزی خوار باشیم.

۴. تا به فیض شهادت نایل نشده‌ایم، بایستی در وعده خود با

خدا تخلف نکنیم و راه شهدا را با آرزوی شهادت طی کنیم و

تا لحظه شهادت یا فرا رسیدن مرگ، عبد مطیع پروردگار

باشیم.

اینجا که شما هستید منطقه عملیاتی جنوب، مشهد شهدا و دانشگاه

عبودیت انسان‌هایی است که در وعده‌شان تخلف نکردند و نمی‌کنند.

این مناطق جنگی مشهد شهدا و دارالعباده رزمندگان است.

در اینجا با وضو باشید، چون در حال عبادت و مشغول به زیارتید.

ما را هم دعا کنید!



## امام رفت

خداوند بزرگ را شاکریم. خدایی که با وقوع انقلاب اسلامی نعمت هدایت را به ما ارزانی داشت و به برکت وجود امام<sup>ع</sup> ما را به اسلام راستین هدایت فرمود، که اگر این عنایت نبود از هدایت یافتگان نمی بودیم... «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»<sup>۱</sup>

در چنین ایامی در سال ۱۳۶۸ روح تابناک امام از خاک به افلاک پرکشید و عاشقان خود را در این خاکدان هستی ترک نمود، به ملکوت اعلی پیوست و با اجداد مطهرش و با رسول مکرم اسلام محشور گردید.

در چهارده خرداد، امام به سوی معبود رفت.

امام که جهان اسلام را جان بود،

امام که هر درد را درمان بود،

امام که هر اندوه را تسلی بود،

امام که پیکر امت را روان بود،

امام که غرض انقلاب را جوهر بود،

امام که تندیس اخلاص بود،

امام که مظهر توکل بود،

امام که آئینه جلوه نمای حق بود...

آری امام که عینیت اسلام ناب محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، در چنین روزی به

دیدار حق شتافت.

در این جهانی که منتظر ظهور ولی عصر علیه السلام است و در این دوران غیبت، امام شعله‌ای، شراره‌ای، قَبْصی، لَمْعِی، نَشْه‌ای، سایه‌ای و جلوه‌ای از جمال بقیه الله الاعظم علیه السلام بود.

با او می‌شود به معرفت امام معصوم عصر رسید. گرچه فاصله معصوم با غیر معصوم در مثال هم‌چون فاصله زمین تا آسمان است، ولی می‌توان دریافت وقتی نایب امام زمان این‌گونه جلوه‌ای از حق و مجرای فیض الهی قرار می‌گیرد، وجود مبارک ائمه هدی که مجرای فیض الهی‌اند، چه ذوات مکرّمی هستند.

اگر امام را در نهایت شجاعت و زهد، عرفان و جهاد، علم و عمل، تضرع و قدرت، عبودیت و شکوه، رأفت و صلابت و دین و سیاست این‌گونه می‌دیدیم که در همه این ابعاد نیز بیش از تصور ما بود، نعمت عظمای ولایت و موهبت امام زمان علیه السلام چقدر پربرکت است؟

امام چراغی بر مسیر معرفت بقیه الله بود و هست.

امام بنا به فرمایش رهبر معظم انقلاب حضرت امام خامنه‌ای مدظله العالی

«ودیعہ خدا، حجت حق و نشانه عظمت الهی بود.»

اینک این چراغ فروزان در وجود رهبر معظم انقلاب، این وارث بحق

امام، متجلی است و نیابت امام زمان علیه السلام را ایشان متکفل است.

امام الگویی اسلام و مسلمانی بود. آنکه با امام دوست بود، اسلام را

دوست داشت و دارد و او که با امام دشمن بود، با اسلام دشمنی داشت.

امام میزان حق و باطل در زمان ما بود. هر طرف امام بود حق بود و طرف

مقابلش باطل و اینک این میزان در وجود رهبر عزیز ما حضرت

آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای مصداق دارد و بر ماست که با اطاعت از این وجود

عزیز، راه امام، راه شهدای ۱۵ خرداد و شهدای انقلاب و جنگ را ادامه دهیم.

بر ماست که با اطاعت از ولی امر مسلمین زمینه ساز ظهور ولی عصر عجل الله فرجه باشیم.

امام حقیقت همیشه جاوید تاریخ است و رهبر انقلاب ادامه‌دهنده این جاودانگی.

باید با یاری ایشان هم‌چنان راه امام را بپوئیم، اگر می‌خواهیم رضایت خداوند را بجوئیم، تا این‌شاءالله به کسب رضایت الهی نائل گردیم و از این طریق شاهد عزت بیش از پیش اسلام و ایران اسلامی باشیم.

خداوندا به روح مطهر امام و ارواح تمامی شهیدان و صلحا قسمت می‌دهیم:

- ما را آنی به خودمان وانگذار!
- عاقبت ما را ختم بخیر بگردان!
- خداوندا طول عمر باعزت و سلامتی به رهبر عظیم‌الشأن انقلاب عنایت بفرما!
- خداوندا بر عزت و اقتدار جمهوری اسلامی بیفز!
- خداوندا به همه مسئولین و خدمتگزاران این نظام توفیق خدمت خالصانه عطا فرما!
- خداوندا بر درجات شهدا بیفز!
- خداوندا روح بزرگ امام را با انبیاء عظام و اولیاء کرام محشور فرما!

سلام و صلوات خداوند به شهدا و بویژه پدر و مادر شهدا، امام عزیز و شهدای قیام ۱۵ خرداد، آن طلیمه‌داران نهضت خمینی.

و سلام و صلوات خدا بر سربازان ولایت خامنه‌ای، این پرچمدار نهضت حسینی.

و سلام و صلوات خدا بر این ملت بزرگ، این منتظران و یاوران نهضت مهدوی.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بَنِيَّانٌ مَرْضُوضٌ

(الصف: ۴)

خدا آن مؤمنان را که در صف جهاد کافران مانند  
سد آهنین همدست و پایدارند، بسیار دوست می‌دارد.

## ارتش و شهادت

عزیزان تمامی نیروهای ارتش یا قسمتی از نیروهای چهارگانه ارتش، در کلیه عملیات‌ها حضور داشتند. مثلاً وقتی عملیات دریادلان نیروی دریایی ارتش، یعنی عملیاتی که نیروی دریایی طراحی می‌کرد و یگان‌های تکاور دریایی و یا شناورها عمل می‌کردند، باز نیروی هوایی، پدافند هوایی و توپخانه زمینی حضور داشتند. یا در عملیات زمینی مثل بیت‌المقدس، دیگر نیروها مثل هوایی، پدافند و دریایی شرکت داشتند. از این گذشته، در سایر عملیات‌ها که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طراحی آنها را به عهده داشت و یگان‌های تکاور سپاه پاسداران مأموریت عمده اجرا را به عهده داشتند، مانند عملیات فاو که یگان مانوری سپاه آن را اجرا و قرارگاه فرماندهی سپاه آن را طراحی کرده بود، تمامی یگان‌های توپخانه ارتش جمهوری اسلامی درگیر آن بودند.

تمامی هوانیروز یعنی تمامی پایگاه‌های هوانیروز در این عملیات شرکت نمودند.

تمامی یگان‌های شکاری بمبافکن نیروی هوایی درگیر این عملیات بودند.

تمامی پدافند هوایی در این عملیات حضور داشتند.

یگان‌های تکاور نیروی زمینی احتیاط این عملیات بودند.

خطوط پدافندی سپاه به نیروی زمینی واگذار شد، تا سپاه بتواند در فاو عملیات کند.

از طرفی نیروی زمینی طی عملیاتی به قوی‌ترین خطوط دفاعی دشمن در مقابل بصره حمله نمود و شهدای زیادی تقدیم کرد، تا توجه دشمن به فاو معطوف نشود و عزیزان سپاه بتوانند در فاو عمل کنند. آموزش غواصان سپاه را نیروی دریایی به عهده گرفت، تا برای این عملیات آماده شوند.

یعنی ارتش هم در عملیات مشترک (یگان‌های تک‌ور مشترک) حضور داشت و هم در عملیات مستقل (یگان‌های تک‌ور مستقل). از طرفی ارتش در نوک حمله حملات دشمن بود. بنا به فرمایش حضرت امام که «نیروی زمینی قهرمان در نوک پیکان حملات ناجوانمردانه دشمنان قرار داشت» و آمار شهدای ارتش گویای این ادعاست.

این آماری را هم که من می‌گویم به ذهن بسپارید. شاید نشنیده‌اید، این آمار که برای شما می‌گویم از شروع انقلاب تا پایان دفاع مقدس و شهدای دیگری که داده‌ایم تا این اواخر است. این آمار نشان می‌دهد که بار جنگ بر دوش مردم ما بود. یعنی این مردم بودند که در سازمان‌دهی بسیج شرکت کردند و در آن سازمان شکل گرفتند و عملیاتی شدند و در قالب بسیج تشکّل پیدا کردند. ۴۲ درصد از شهدا را در همین قالب، بسیج جان بر کف تقدیم انقلاب کرد.

مردم ما در هشت سال دفاع مقدس در قالب بسیج به تعداد قریب به ۲ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر به مدت متوسط ۱۱ ماه در جبهه‌ها حضور یافتند و نزدیک به ۱۰۰ هزار شهید عاشق تقدیم اسلام کردند. لذا همه ما در ارتش و سپاه مدیون بسیج و بسیجی هستیم و در مقابل این تعداد بسیجی و همین‌طور تعداد شهدای بسیج باید متواضع و خاشع باشیم، زیرا در مجموع شهدا، ۲۳ یا ۲۱ درصد شهدای دفاع مقدس، مبارزه با

ضدانقلاب و استقرار نظام و حفظ آن را، ارتش جمهوری اسلامی تقدیم آقا امام زمان علیه السلام و نظام جمهوری اسلامی کرده است و ۱۹ یا ۲۱ درصد شهدا را سپاه پاسداران - این عزیزان مخلص - تقدیم نموده‌اند و تکرار می‌کنم از مجموع شهدا ۴۲ درصد شهدا را نیروهای مردمی در غالب بسیج تقدیم نموده‌اند. بقیه آمار تا ۱۰۰ درصد، شهدا از جهاد و نیروی انتظامی و شهدای بمباران‌ها در شهرها بوده‌اند. یعنی بسیج به تنهایی برابر ارتش و سپاه شهید داده است.

یک آمار هم اینجا به شما ارائه کنم: قریب به ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر از جوانان مردم ما در قالب سرباز وظیفه به مدت متوسط ۲۰ ماه به جبهه رفتند و قریب به ۳۴ هزار شهید تقدیم میهن اسلامی نمودند.

و البته آمار عناصر کادر یا پایور ارتش که در جبهه‌ها حضور داشتند به تعداد قریب به ۲۴۰ هزار نفر می‌شود که متوسط حضور آنها در جبهه پنج سال بوده است، که قریب به ۱۴ هزار شهید از این جمع تقدیم اسلام عزیز و میهن اسلامی شده است.

لذا این آمار حضور پرسنل کادر ۲۴۰ هزار نفر برای مدت متوسط پنج سال در جبهه و آمار قریب به ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر وظیفه به متوسط ۲۰ ماه در جبهه به همراه آمار شهدای آنان برگ زرینی است از دلاوری‌های ارتش جمهوری اسلامی ایران در تاریخ این مرز و بوم، که باید در معارف جنگ آنها را تبیین کنیم.

نکته اساسی که من مطالعه کردم این است که در ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال اخیر دنیا، تمامی جنگ‌ها، خونریزی‌های قهرآمیز، یعنی خونریزی‌هایی که با سلاح انجام شده‌اند، از انقلاب‌ها تا کودتاها و شورش‌هایی که در دنیا صورت گرفته و می‌توان به آنها نام جنگ داد و در ۱۰۰ سال قریب ۳۱۸ جنگ می‌شود، مانند جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، جنگ کره،

جنگ بالکان، جنگ ویتنام، موارد عمده دیگری که در ذهن شما عزیزان است، این تعداد شهدایی که ما دادیم به نسبت جمعیت ارتش‌ها در هیچ کدام از آنها نبوده است. البته به نسبت عرض می‌کنم. با حجم و استعداد ارتش ما، ۴۸ هزار شهید در بدنه ارتش، آمار بالایی است. نگویید در روسیه یک میلیون کشته دادند در جنگ جهانی دوم. بله من به نسبت جمعیت و به نسبت نیروهای مسلح می‌گویم که سابقه نداشته و ندارد.

نکته مهم دیگر، تعداد شهدای ارتش در سطح فرماندهی و سرفرماندهی نیروهای مسلح است. بروید مطالعه کنید، از اینترنت استفاده کنید. در جنگ جهانی اول و دوم و سایر جنگ‌ها در قرن بیستم، هیچ ارتشی برای حفظ نظام و حکومتش و یا جنگ برای استقرار حکومت یا برپایی آن، دو رئیس ستاد ارتش (یعنی بالاترین مقام ارتش)، دو فرمانده نیرو، دو وزیر دفاع و چندین جانشین نیرو، معاون نیرو و تعدادی فرمانده لشکر و فرمانده تیپ و فرمانده پایگاه شهید نداده که ارتش جمهوری اسلامی ایران داده است.

اولین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران سپهد شهید قرنی، اولین شهید از کارگزاران سطح عالی جمهوری اسلامی بود و بعد شهید فلاحی دومین رئیس ستاد ارتش، در وزارت دفاع شهید فکوری و شهید نامجو و در نیروها شهیدان ستاری فرمانده نیروی هوایی، بابایی جانشین نیروی هوایی، اردستانی معاون نیروی هوایی، یاسینی معاون نیروی هوایی، نیاکی جانشین نیروی زمینی و آشناسان فرمانده لشکر، شهید خلبان وطن‌پور، شهید خلبان آسیایی فرمانده پایگاه تا آخرین شهید در سطح فرماندهی نیروهای مسلح امیرالشهدای نیروهای مسلح سپهد شهید صیادشیرازی که روزی فرمانده نیروی زمینی بود که همه از



رده‌های فرماندهی نیرو و مدیریت‌های عالی نیروهای مسلح بودند. یعنی رئیس ستاد و جانشین رئیس ستاد و وزیر دفاع و فرمانده نیرو.

حالا عزیزان من! نگاهی به جنگ‌های مهم دنیا از جمله جنگ جهانی اول و دوم، جنگ ویتنام و سایر جنگ‌ها ببینید کدام ارتش دنیا برای برپایی یک نظام و استمرارش عالی‌ترین فرمانده، وزیر، مدیر و معاون نیرو از دست داده است.

برای ایجاد انقلاب، استقرار و استمرار نظام این تعداد شهید در نیروی مسلح خودمان هم سابقه ندارد. این هم یک سند زرین، یک نشان درخشان بر تارک ارتش جمهوری اسلامی ایران، یعنی حجم شهدا در بدنه ارتش ۲۱ یا ۲۳ درصد در مقایسه با دیگر عزیزان نیروهای مسلح، یعنی ۴۸ هزار شهید و شهدای شاخص، یعنی شهدای رده بالای ارتش نشان‌دهنده این است که این ارتش فداکار، ایثارگر و شهادت‌طلب است و تا پای جان برای این نظام مقدس ایستاده و خواهد ایستاد؛ این ارزشمند است.

ارتش که مبنای افتخارات جاودانه‌اش، شهادت فرماندهان و سربازانش است، ارتشی قهرمان، حماسه‌ساز و ایثارگر است. از همین روست که امام<sup>ره</sup> در آخرین پیامشان فرمودند:

«نیروی زمینی قهرمان که درحقیقت در تمامی حوادث، در نوک پیکان حملات ناجوانمردانه دشمنان بوده است، بحق چهره راستین و شکست‌ناپذیر و استوار خویش در دفاع از مرزهای غرب و جنوب و شمال‌غرب، با آن‌همه خصوصیات جغرافیایی و با سرما و گرمای

طاقت فرسای مناطق، آن‌هم با کمبودها و محاصره‌ها به نمایش گذاشت که کار آسانی نبوده است.<sup>۱</sup>

«نیروی دریایی نیز هم‌چون سایر نیروها بحمدلله در آب‌های خلیج فارس و مرزهای آبی کشور در عرصه دفاع مقدس از کشور اسلامی‌مان چون نگینی درخشنده است و بر عرشه کشتی افتخار و صلابت خود استوار ایستاده است. رویارویی آنان با نیروی دریایی دشمن و آن‌همه افتخارات رزم و رشادت و شهادت و نیز کنترل و بازرسی کشتی‌ها در خلیج فارس و تنگه هرمز و مهم‌تر از همه نبرد قهرمانانه آنان در برابر امریکای متجاوز و حضور جدی آنان در آب‌های بین‌المللی نشانه اقتدار و اعتبار این نیروی بزرگ و سرافراز است و ملت ایران باید به چنین ارتش مؤمن و وفاداری افتخار کند.»<sup>۲</sup>

«شجاعت‌ها و رشادت‌های بی‌نظیر نیروی هوایی و هوانیروز و خلبانان دلاور در نفوذ به اعماق خاک دشمن و رویارویی با مدرن‌ترین امکانات اهدایی استکبار به صدامیان و دفاع از حریم هوایی کشور نشانه تعهد، عشق و ایمان آنان به خدا و اسلام و میهن اسلامی است. مهیا نگه داشتن و تعمیر و بازسازی ادوات و ابزار پیچیده هواپیماها و رادارها و سلاح‌های ضد هوایی و موشک‌ها و پدافند از کشور دلیل مهارت و تخصص و ارزش‌های علمی والای این عزیزان است که خداوند بر توان و ایمان آنان بیفزاید.»<sup>۳</sup>

---

۱. صحیفه امام، پیام به ملت ایران و نیروهای مسلح (۶۸/۱/۲۸)، ج ۲۱، ص ۳۵۶.

۲. همان، ص ۳۵۷.

۳. همان، ص ۳۵۶.

و از این روست که مقام معظم رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی  
خامنه‌ای نشان ارتش حزب الله و شجره طیبه را بر سینه این ارتش اعطا  
فرمودند و قبل از جنگ در مبارزه ارتش با ضدانقلاب فرمودند:

«...من امروز اعلام می‌کنم برادران ارتشی، برادرانی که با همه وجود،  
شب، نیمه شب، صبح زود، خواب و استراحت و خوراک را از خود  
می‌گیرند، در میدان‌های خطر و در خط اول آتش حاضر می‌شوند، آنها  
عزیزان و محبوب قلوب این ملتند.»<sup>۱</sup>

اللهم انصر الاسلام والمسلمين  
 واخذل الكفار والمنافقين  
 اللهم ائد واحفظ آيت الله الامام خامنه اي  
 اللهم اجعل عواقب امورنا خيرا  
 اللهم عجل لوليك الفرج  
 واجعلنا من اعوانه وانصار والمستشهادين بين يديه  
 اللهم احشر شهداءنا و امامنا و موتانا مع الانبياء و الصديقين  
 برحمتك يا ارحم الراحمين